

در فرهنگ اسلام و غرب، تسامح و تساهل، معنای مخصوص به خود را دارد که البته با معنای لغوی آن هم‌آهنگ است. ابتدا باید بنگریم که از این دو واژه، چه معنایی دریافت می‌شود و هریک از معانی در کدام تقسیم‌بندی جای می‌گیرد. سپس به بررسی متون دینی و سیره‌ی معصومان به ویژه سیره‌ی امام علی علیه السلام می‌پردازیم تا جایگاه تساهل و تسامح را در فرهنگ اسلامی دریابیم.

فصل اول: معنای لغوی تساهل و تسامح

برای دریافت معنای این دو واژه، ابتدا به منابع فارسی و سپس به منابع عربی مراجعه می‌کنیم.

گفتار اول: منابع فارسی

الف - فرهنگ معین

فرهنگ معین، تسامح را دارای سه معنی می‌داند:

۱ - آسان گرفتن، مدارا کردن.

۲ - کوتاهی کردن، فروگذار کردن.

۳ - سهل انگاری (اسم مصدر).

برای تساهل نیز سه معنی بیان می‌کند:

۱ - سهل گرفتن بر یکدیگر، آسان گرفتن، به نرمی رفتار کردن (مصدر لازم).

۲ - آسان گفتن.

۳ - سهل انگاری (اسم مصدر) (۱).

همان گونه که دیدید، این دو واژه در بیشتر موارد، معنای واحدی دارند و تنها تفاوت قابل تشخیص آن‌ها در معنای «فروگذار کردن» برای تسامح و «به نرمی رفتار کردن» برای تساهل است که به نظر می‌رسد می‌توانند با هم رابطه‌ی علی و معلولی داشته باشند؛ زیرا فروگذار کردن خطاهای دیگران و واکنش نشان ندادن به کژی‌ها و کاستی‌های رفتار آدمیان می‌تواند قدرت «رفتار نرم و آرام» و «سهل‌گیری» بر دیگران را به انسان عطا کند. بنابراین باید بگوییم تسامح، زمینه‌ساز تساهل است.

ب - لغت‌نامه‌ی دهخدا

در لغت‌نامه دهخدا به جای لفظ تسامح، لفظ تسمّح و تسمیح که با واژه‌ی تسامح هم خانواده است، معنی شده است. تسمّح به معنای مسامحه و سهل‌کاری آمده و برای تسمیح معانی زیر ذکر شده است:

۱ - نرم رفتن؛ ۲ - آسان رفتن؛ ۳ - راست کردن نیزه؛ ۴ - شتاب کردن؛ ۵ - گریختن؛ ۶ - آسان کردن و آسانی کردن با کسی (به نقل از کتاب‌های گوناگون لغوی) (۲)

ج - فرهنگ سیاح

در فرهنگ دانشگاهی (عربی به فارسی) نوشته‌ی «احمد سیاح»، ریشه‌ی واژه‌های تسامح و تساهل چنین معنی شده است:

سَمَح - سَمَاحاً و سَمَاحَةً: نیکویی و بخشش کرد.

سَمَحَ لَهُ بِالشَّيْءِ: آن را به او عطا کرد.

سَمَّ العود: چوب نرم شد.

سَمَّحَتِ النَّاقَةُ: شتر، نرم و تابع شد و تند رفت.

هم‌چنین درباره‌ی ریشه‌ی تساهل چنین آمده است:

سَهْلَ الْأَمْرِ سُهولةً و سهالةً: کار آسان شد.

سَهْلَ تَسهِيلاً: نرم و آسان گردانید.

السَّهْلُ (ج: سُهول): زمین نرم، نرم از هر چیز، زاغ.

نَهْرُ سَهْلٍ: جوی پرریگ.

رَجُلٌ سَهْلُ الْخُلُقِ: مرد خوش خوی.

سَهْلُ الْخَدَيْنِ: آن که رخسارش بلند نباشد - کم گوشت رخسار. (۳)

در میان معانی بالا می توان به نوعی ارتباط قایل شد: کسی که بخشش می کند، نوعی نرمش از خود نشان می دهد و جویبار پر ریگ هم، به آسانی و نرمی، آب را در خود عبور می دهد و مرد خوش خوی، کسی است که نرمی و سهولت در رفتار و کردار او مشاهده می شود. بنابراین می توان گفت محور اصلی دو لفظ تساهل و تسامح، نرمی و همواری و عدم خشونت است. دقت در معانی ارایه شده در منابع قدیمی تر عربی، این تحلیل را تأیید می کند.

گفتار دوم: منابع عربی

الف - مصباح المنیر

سَمَحَ بكذا يَسْمَحُ...: جاد و أعطى أو وافق على ما أريد منه (نسبت به فلان چیز سماحت ورزید یعنی: بخشید و عطا کرد یا بر آن چه از او خواسته شد، موافقت کرد).

سَامَحَهُ بكذا: أعطاه و تسامح و تسامح (نسبت به فلان چیز مسامحه کرد یعنی: آن را عطا کرد و دو واژه ی تسامح و تسمح هم به همین معناست و اصل و ریشه ی آن ها، اتساع و گشادگی است). (۴)

ب - تاج العروس

السَّهْلُ...: كُلُّ شَيْءٍ إِلَى اللَّيْنِ وَقِلَّةِ الْخَشُونَةِ... و فِي الدُّعَاءِ: سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْأَمْرَ و لَكَ: أَيْ حَمَلَ مَوْنَتَهُ عَنْكَ و خَفَّفَ عَلَيْكَ (سهل، به معنای هر چیزی است که به نرمی و کمی خشونت متمایل باشد... و در دعا آمده است: خدا کار را بر تو و برای تو سهل گرداند؛ یعنی بار آن را از دوش تو بردارد و آن را سبک کند). (۵)

ج - لسان العرب

السَّهْلُ: نَقِيضُ الْحَزْنِ... وَالسُّهولةُ ضِدُّ الْحَزُونَةِ... وَالتَّسَهِيلُ: التَّيْسِيرُ وَالتَّسَاهُلُ: التَّسَامُحُ (زمین سهل: نقیض زمین ناهموار است... و سهولت، ضد ناهمواری است... و تسهیل: آسان کردن است و تساهل: به معنی تسامح و چشم پوشی است). (۶)

د - المنجد

سَهْلٌ... المكان: آن جا صاف و هموار شد.

سَهْلٌ... الأمر: آن کار آسان شد.

ساهل مساهلةً: با او به ملایمت و آسانی رفتار کرد.

السَّهْلُ: زمین صاف و هموار.

بعير سهلي: شتری که در دشت و زمین هموار می چرد.

سَهْلُ الْخُلُقِ: خوش اخلاق.

اهلاً و سهلاً (درباره ی خوش آمد گفتن): یعنی تو با خانواده و اهل خود هستی نه با بیگانگان و به جای هموار و مأنوس قدم گذاشتی نه در جای موحش و ناهموار.

سَمَحَ... بكذا: چیزی را بخشش کرد.

السَّمَحَة: زن بخشنده و سخاوتمند.

سَمَحَ: با آسانی و نرمی رفتار کرد.

سامحه فی الامر... با او در آن کار هم‌دلی و همراهی کرد.
تَسْمَح و تَسَامَح فی کذا: در فلان کار سهل گرفت و تَسَامَح به خرج داد.

جمع بندی معنای لغوی

- از بررسی سخن لغت‌شناسان قدیم و جدید، نتایج زیر را می‌توان به دست آورد:
- ۱ - تَسَاهَل و تَسَامَح، معنایی نزدیک به هم دارند و در بیشتر موارد می‌توانند به جای هم به کار روند.
 - ۲ - تَسَامَح از ریشه‌ی سَمَح و سَمَاح است. بنابراین، می‌تواند به معنی آسان گرفتن و فروگذاردن یا به معنی جود و سخاوت و عفو و اغماض باشد. (۷) تَسَاهَل نیز که به معنای آسان‌گیری است، می‌تواند ناشی از چشم‌پوشی، اغماض و بزرگ منشی باشد. پس تَسَاهَل می‌تواند معلول تَسَامَح باشد.

فصل دوم: معنای اصطلاحی تَسَاهَل و تَسَامَح

تَسَامَح در علوم گوناگون، معانی گوناگونی دارد که باید آن‌ها را از یکدیگر باز شناسیم. تَسَامَح در ادبیات، فقه، حقوق و فلسفه تعریف مستقلی دارد که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: اصطلاح ادبی تَسَامَح

در علوم ادبی، تَسَامَح به معنای استعمال لفظ در معنای غیرحقیقی آن بدون علاقه و ارتباط مقبول با معنای حقیقی و بدون نصب قرینه و تنها با اعتماد بر فهم مخاطب است. تَهانوی هندی، صاحب کتاب «کَشَافُ اصْطِلَاحَاتِ الْفُنُونِ» این تعریف را به «چلپی» در حاشیه‌ی کتاب «تلویح» نسبت می‌دهد. سپس از کتاب «اصطلاحات‌العلوم» سید میرشریف جرجانی چنین نقل می‌کند: «تَسَامَح آن است که غرض از کلام گوینده روشن نباشد و برای فهم آن، به تقدیر گرفتن لفظی دیگر نیازمند باشیم». (۸)

ب: اصطلاح فقهی تَسَامَح

تَسَامَح در اصطلاح فقهی، به معنی سهل گرفتن نسبت به مدارک احکام از قبیل روایات است. فقها می‌توانند روایاتی را که از نظر سند یا دلالت، چند ن قوی نیستند و حامل حکم فقهی در باب مستحبات یا مکروهات هستند، بپذیرند. در حالی که چنین تَسَامَحی در باب واجبات و محرّمات روا نیست و دلایل این دو نوع حکم، باید از نظر سند و دلالت، کاملاً رسا و محکم باشد. چنین قاعده‌ای را در علم فقه و اصول، «تَسَامَح در ادله‌ی سنن» می‌گویند. در این قاعده، لفظ «سنن» به معنای احکام غیر وجوبی و غیر تحریمی است که شامل احکام مستحب و مکروه می‌شود. (۹)

ج: اصطلاح حقوقی تَسَامَح

تَسَامَح در علم حقوق، به معنای آسان گرفتن بر مردم و به کارگیری انعطاف و اغماض در اجرای قوانین برای رعایت مصالح مردم است. البته باید این اغماض و انعطاف، به انحراف و قانون شکنی نینجامد. برای مثال، بر اساس قاعده‌ی تَسَامَح، کسی که چند دقیقه دیرتر به جلسه‌ی دادگاه رسیده است، باز هم می‌تواند دفاعیات خود را مطرح کند و استماع آن از سوی دادگاه، لازم است. دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی در توضیح این قاعده می‌گوید:

«قوانین و نیز قواعد حقوقی در قلمرو خود باید حکومت داشته باشند. لکن برای رعایت مصلحت مردم، اگر این قوانین و قواعد، تصلّب زاید بر حدّ معقول نشان دهند، لطف و صفای خود را از دست می‌دهند و صورت خشن و گاه تحمل‌ناپذیر پیدا می‌کنند. ناگزیر برای رعایت مصالح همان مردم، تَسَامَح و اغماض در حدی که صورت ملعبه پیدا نکند، عقلاً پسندیده است در حد انعطاف نه انحراف... یک مثال زنده موضوع را روشن می‌کند:

محاکم، یک ساعت (یا نیم ساعت) برای رسیدگی به یک پرونده وقت معین می‌کنند و پس از گذشتن این وقت، از غایب که دیرتر به جلسه رسیده است، لایحه دریافت نمی‌کنند و سخنان او را استماع نمی‌نمایند. گاه می‌شود که چند دقیقه پس از انقضای ساعت رسیدگی، اصحاب دعوی می‌رسند. حکم تمیزی شماره ۱۴۴۷ مورخ ۱۳۱۸/۶/۳ قاعده‌ی تَسَامَح را به شکلی معقول... بیان می‌کند:

«گذشتن چند دقیقه از مهلت قانونی قابل تسامح بوده و جزء آخر وقت محسوب می‌شود»... قاعده‌ی تسامح... در حقوق ماهوی هم جریان دارد که نمونه‌ای از آن در ماده‌ی ۷۶۱ قانون مدنی دیده می‌شود. این ماده می‌گوید: «صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد، قاطع بین طرفین است...» (۱۰)

د: اصطلاح فلسفی و سیاسی تسامح

تسامح در اصطلاح فلسفی و سیاسی، چنین تعریف می‌شود: «خودداری از اعمال خصمانه بر ضد آن چه قبول نداریم یا نمی‌پسندیم یا از نظر سیاسی مخالف آن هستیم» (۱۱)

از این تعریف در می‌یابیم که در تسامح، برخلاف دوست داشتن یا نیکی کردن، همیشه چیزی ناپسند و نامقبول وجود دارد و اهمیت تسامح نیز در مدارا با همین چیزی است که نمی‌پسندیم و نمی‌پذیریم.

می‌توان گفت معنای اصطلاحی تسامح، تحمل عقیده‌ی مخالف و اجازه دادن به انسان‌ها در داشتن تفکر و اعتقادی ناموافق با اعتقاد ما و نیز اجازه‌ی ابراز این عقیده است. در فرهنگ سیاسی و فلسفی معاصر، تسامح را می‌توان نقطه‌ی مقابل تعصب خشک و خشونت قرار داد؛ زیرا پیدایش فرهنگ تسامح پس از یک دوره خشونت و قلع و قمع مخالفان مذهبی و سیاسی در اروپا صورت گرفته است. برخی نویسندگان، تسامح را به «مدارا» تفسیر و آن را چنین تعریف کرده‌اند:

«مدارا؛ یعنی فضیلت پرهیز کردن از توسل به قدرت در برابر عقیده یا عمل دیگران، در حالی که آن عقیده یا عمل با عقیده و عمل ما هم‌آهنگ نباشد، یا از نظر اخلاقی آن را نپسندیم» (۱۲)

هرچند نویسندگان دیگر، ناپسندی اخلاقی را در شمار «مدارا» نیاورده‌اند، اما همه بر عامل قدرت تأکید دارند؛ زیرا در جایی که قدرتی در میان نباشد و نتوان مخالف را سرکوب کرد، ادعای تسامح جایی ندارد.

آقای مجتبی مینوی هنگام تعریف «تساهل»، با تأکید بیشتر بر جنبه‌ی تحمل مخالفان دینی و عقیدتی می‌گوید:

«تساهل به معنای سهل گرفتن بر دیگران و سعه‌ی صدر داشتن نسبت به اعمال و عقاید دینی دیگران و تحمل هر طریقه‌ی نو و کهنه‌ای است که با طریقه‌ی مقبوله‌ی خود انسان مخالف است، و اظهار نفرت نکردن از آداب و اعتقادات دینی و مذهبی دیگران، که به زبان‌های اروپایی با لفظ Tolerance, Toleration خوانده می‌شود» (۱۳)

بنابراین، می‌توان گفت: اصطلاح تساهل و تسامح در فرهنگ سیاسی و فلسفی امروز به معنای تحمل و احترام به مخالفان عقیدتی و مخالفان سیاسی حکومت و نیز پرهیز از اعمال خشونت علیه آنان است.

تفاوت تسامح با تساهل

برخی نویسندگان با متفاوت دانستن این دو واژه، تسامح را دارای بار اخلاقی بیشتری نسبت به تساهل می‌دانند. به اعتقاد آنان، در تسامح، جنبه‌ی جوان‌مردی و مروّت و عفو و اغماض نهفته است، در حالی که تساهل، تنها به معنای آسان گرفتن بر دیگران است. مجتبی مینوی در این باره می‌گوید:

«امروزه در میان ملل متمدن، تعصب نداشتن و وسعت صدر و مدارا و تساهل و تسامح داشتن جزو شرایط انسانیت محسوب می‌شود. بنابراین، بد نیست که ما در کتاب‌های قدیم و به ویژه کتب لغت عربی و فارسی بگردیم و ببینیم این مفهوم را به چه لفظی بیان کرده‌اند...»

بنده، لغت تسامح را پسندیده‌ام، برای این که در آن، هم یک جنبه‌ی جوان‌مردی مندرج است و هم مفهومی دوجانبه دارد؛ یعنی همه‌ی مردم نسبت به یکدیگر آسان بگیرند و جوان‌مردی داشته باشند و عقاید و اعمال همدیگر را در مواردی که با آزادی و زندگانی خودشان منافی نیست، در فشار حدود و قیود ناشی از تعصب نگذارند. تساهل هم لفظ خوبی است، ولی آن جنبه‌ی جوان‌مردی در آن مندرج نیست» (۱۴)

در مجموع، می‌توان گفت اصطلاح تساهل و تسامح، دست کم دو معنای مهم را در بر دارد:

الف - آزادی مخالف عقیدتی و سیاسی در اظهار عقیده.

ب - پرهیز از خشونت غیرقانونی در برابر خطاکار و اقدام به عفو و اغماض در حد ممکن.

در بخش دوم به این مطلب خواهیم پرداخت که اعطای آزادی در عرصه‌ی اندیشه و عمل و روآوردن به عفو و اغماض خطاکاران، بر اساس کدام مبانی فکری و فلسفی تفسیر می‌شود.
بررسی تاریخ و مبانی تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی علیه السلام و غرب n

بخش دوم: بررسی تاریخ و مبانی تساهل و تسامح

از دیدگاه امام علی علیه السلام و غرب

فصل اول: پیشینه‌ی تاریخی تساهل و تسامح در غرب

فرهنگ تسامح در غرب، از عوامل گوناگون اجتماعی، سیاسی و مذهبی ریشه گرفته است که با بررسی آن، خاستگاه و شرایط اجتماعی تحقق مفهوم تساهل و تسامح را بهتر می‌توان شناخت.
هرچند امروزه پذیرش آزادی گوناگون در درون حاکمیت دولت‌ها و دادن اجازه‌ی ابراز نظر به گروه‌ها و نحله‌های فکری، امری بدیهی به نظر می‌رسد، اما آسان به دست نیامده است. باید قرن‌ها می‌گذشت، جنگ‌های خانمان سوز در می‌گرفت، جان و مال و حکومت‌ها و حتی کشورها نابود می‌شدند تا تناقض استدلال‌های تسامح ستیزان و خشونت‌گران در عمل و نظر ثابت می‌شد و فرهیختگان سیاست و دین، بدین نتیجه می‌رسیدند که نفع طرفین دعوا در تسامح و مداراست.

نقش کلیسا در پیدایش تسامح

اعمال کلیسا مانند شکنجه‌ی مخالفان، تفتیش عقاید، سخت‌گیری بر منتقدان، حمایت از ستم پادشاهان، در کنار خرافات پروری و پی‌ایه بستن به دین مسیح، در اواخر قرون وسطی، خشم اندیشمندان و مصلحان اروپا را بر انگیخت که سرانجام با حمایت توده‌ها در انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ میلادی به اوج خود رسید. نخستین گام برای اعتراض به عملکرد کلیسا در قرون وسطی، پیدایش مذهب پروتستان (معترضان به کلیسای رسمی کاتولیک) به رهبری لوتر (۱۵۱۷م) بود که آرای فیلسوفانی مانند پیرریل (۱۷۰۶ - ۱۶۷۴م) جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲م) ولتر (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴م) ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲م) و جان استوارت میل (۱۸۷۳ - ۱۸۰۶م) آن را تکمیل کرد.

نگرش منفی و مثبت به تسامح

در آغاز، تسامح در غرب، یک صفت ناپسند محسوب می‌شد. تا آن‌جا که بوسوئه (۱۷۰۴ - ۱۶۲۷م) کشیش کاتولیک فرانسوی، در برابر پروتستان‌ها افتخار می‌کرد که تسامح در مذهب کاتولیک، نسبت به دیگر مذاهب کمتر است. جالب توجه است بدانیم در روزگاری که آرای نخستین کلیسای مسیحی مورد شکنجه و آزار رومی‌ها قرار داشتند، خود از مدافعان تسامح مذهبی بودند. اما هنگامی که «کنستانتین»، مسیحیت را دین رسمی اعلام کرد، همه‌ی آن دفاعیه‌ها فراموش شد. شکنجه‌شدگان دیروز، به شکنجه‌گران امروز و تسامح ستیزان دیروز به تسامح اندیشان امروز تبدیل شدند.
کاتولیک‌ها، به اعتبار اکثریت خود، معتقد بودند حقیقت مطلق، ملک طلق آنان است و هرکس از کلیسای کاتولیک روی برتابد، از خداوند روی برتافته و مستحق مجازات مرگ است. (۱۵)
استدلال کاتولیک‌ها

نظریه‌پردازان کاتولیک، برای مجازات نیز دلیل‌هایی می‌آوردند. آنان می‌گفتند: اگر چنین کسی را مجازات نکنی، خداوند خشمگین می‌شود و همه را به پای او مجازات می‌کند. می‌گفتند: اگر چنین کسی زنده بماند، بیشتر گناه می‌کند و اصلاً مصلحت او در این است

که با کشتن، وی را از گناه بیشتر نجات دهیم. اما آن چه نمی فهمیدند یا نمی خواستند دریابند، این بود که نظریه پردازان ادیان دیگر نیز می توانند همین استدلال‌ها را بر ضد کاتولیک‌ها اقامه کنند.

آن چه این اعتقاد راسخ به حقیقت مطلق و ایمان راستین را در کاتولیک‌ها متزلزل کرد، پیدایش مذهب پروتستان بود؛ زیرا در نتیجه‌ی آن، ایمان راستین، معنای خود را از دست داد و اعتماد به کارآیی و تأثیر منع و سرکوب عقاید در آثار نویسندگان متزلزل شد. (۱۶) فرمان نانت و الغای آن

درگیری کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که از دهه‌ی دوم قرن شانزدهم (سال ۱۵۱۷؛ سال انتشار نخستین کتاب لوتر در اعتراض به مذهب کاتولیک) آغاز شده بود، تا سال ۱۵۹۶ ادامه یافت و آثار مخربی بر جای نهاد. در این سال، لویی چهارم، شاهزاده‌ی فرانسوی که تازه به پادشاهی رسیده و افکار پروتستانی را در سر می‌پروراند، با صدور فرمانی، در شهر نانت برای پروتستان‌ها حق حیات قایل شد و آنان را مشروع دانست. با این وجود، فشار کشیشان کاتولیک سبب شد تا در سال ۱۶۸۵، لویی چهاردهم این فرمان را لغو کند. در نتیجه، بار دیگر سه میلیون فرانسوی پروتستان، مجبور به ترک فرانسه شدند.

تساهل در فرهنگ اروپا

تساهل، گونه‌ای از آزادی است که اساساً در تاریخ تحولات اروپا ریشه داشته است و بنیاد تجربه‌ی دموکراسی اروپایی را تشکیل می‌دهد. انواع دیگر آزادی در دیگر تمدن‌ها پدید آمده‌اند. برای مثال آزادی مشارکت سیاسی در امور عمومی در جوامع گوناگون سنتی موجود بوده است. هم‌چنین آزادی به معنی بهره‌مندی از حقوق بر اساس سنت یا قانون یا به عبارت دیگر حق انجام دادن آن چه منع نشده و خودداری از انجام دادن آن چه به انجامش حکم نشده است، در هر جامعه‌ی دارای نظام حقوقی وجود داشته است. در همه‌ی جوامع، قدرت قانون‌گذاری حاکم نیز، محدود به حدودی بوده است. آزادی به دو معنای اخیر، خاص اروپا نیست ولی آزادی به معنای تساهل، سنتی اساساً اروپایی است که آن هم در دوران رقابت شدید فرقه‌های مذهبی در قرن شانزدهم حاصل شد.

اعتقاد به حقانیت مطلق و خشونت متقابل

در این دوران، همه‌ی فرقه‌ها به حقانیت مطلق خود اعتقاد داشتند. هم کلیسای کاتولیک و هم کلیسای پروتستان، خود را حق مطلق و تردیدناپذیر دانسته و مخالفان خود را انسان‌هایی شرور به حساب می‌آوردند. (۱۷) کینگ می‌گوید:

حقیقت مذهبی چنان مبرهن تلقی می‌شد که مخالفت با آن، نه اشتباه بلکه شرارت به شمار می‌رفت. در طی رفورماسیون، نه تنها کاتولیک‌ها بلکه پروتستان‌های اولیه نیز بر این نظر بودند. هم‌چنان که کاتولیک‌ها «هوبمایر» را سوزاندند (۱۵۲۸) کالوینیست‌ها نیز «سروتیوس» را به آتش کشیدند (۱۵۵۳). هواداران لوتر، «مونترز» را در آتش سوزاندند (۱۵۲۵) و زونیگیان‌ها نیز «مانز» را غرق کردند (۱۵۲۷). (۱۸)

سه دیدگاه در دفاع از تساهل

روی م رفته با سه دیدگاه، می‌توان از اندیشه‌ی تساهل یا عدم تساهل دفاع کرد:

۱ - دیدگاه سیاسی؛

۲ - دیدگاه مذهبی؛

۳ - دیدگاه فلسفی.

این سه دیدگاه را به اجمال بررسی خواهیم کرد.

۱-۱ دفاع سیاسی از عدم تساهل

مهم‌ترین استدلال سیاسی در دفاع از عدم تساهل آن است که هم‌گونی عقاید که با عدم تساهل حاصل می‌شود، لازمه‌ی حفظ امنیت جامعه و دولت است. اگر هر گروهی بخواهد عقیده‌ی مخصوص خود را ابراز کند و برای اجرای آن در جامعه، در پی دستیابی به مراکز قدرت باشد، کشمکش، درگیری و اختلاف، همه‌ی جامعه را فرا خواهد گرفت.

۱-۲ دفاع سیاسی از تساهل

از سوی دیگر در دفاع از تساهل، چنین استدلال می‌شود که کوشش برای تحمیل هم‌گونی عقاید، پرهزینه، دشوار و بی‌فایده است؛ زیرا پدید آوردن چنین وحدتی تنها با خون‌ریزی، دهشت افکنی و سرکوب استعدادها ممکن است. البته، چنین وحدتی، به یقین شکننده خواهد بود.

۱-۲ دفاع مذهبی از عدم تساهل

جوهر استدلال همه‌ی آنان که به دلایل مذهبی از عدم تساهل دفاع کرده‌اند، این است که سرکوب عقاید «بد»، از رشد و رواج آن‌ها و افزایش هواداران‌شان پیش‌گیری می‌کند. در نتیجه، امکان اغفال مؤمنان ساده‌لوح از میان می‌رود. دست‌کم این‌که هواداران عقاید ضاله را باید برای حفظ مصالح دیگران، سرکوب کرد. سنت اگوست و مارتین لوتر، با این استدلال از سرکوب عقاید مخالف، دفاع می‌کردند.

از این دیدگاه، آدمیان موجودات غیرعقلانی و هوسناکی هستند و بهترین استدلال‌ها نیز لزوماً متقاعد کننده نخواهد بود. مردم به لحاظ هوسناکی و خردناپذیری، به آسانی از زیر بار دین‌شانه خالی می‌کنند و به عقاید آسان‌تر روی می‌آورند. بنابراین، اعمال زور و عدم تساهل نه برای جبران ضعف استدلال و اقناع، بلکه از باب ضرورت باید صورت گیرد.

این فرض نادرست است که هرگاه عقیده آزاد باشد، حقیقت به کرسی خواهد نشست؛ زیرا با توجه به طبع گمراه و مغرور آدمی، ممکن است غیرحقیقت مستولی شود. (۱۹)

۲-۲ دفاع مذهبی از تساهل

جوهر دفاع از تساهل بر مبنای دلایل مذهبی از این قرار است که ایمان واقعی، ایمان قلبی و صمیمانه است و تظاهر به اعتقاد، به معنی اعتقاد راستین نیست. بنابراین، تحمیل عقاید و عدم تساهل، سبب گسترش ریاکاری می‌شود و از نظر دینی ناموجه است؛ زیرا ریاکاری بدتر از بی‌ایمانی است. افزون بر آن، عدم تساهل، تشخیص مؤمن را از منافق در جامعه دشوار می‌سازد. بازار این گونه استدلال‌های مذهبی در غرب، در قرن شانزدهم به اوج خود رسید و جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲) را می‌توان قهرمان این میدان دانست. در آینده، استدلال و سخن او را بیشتر توضیح خواهیم داد.

۱-۳ دفاع فلسفی از عدم تساهل

فلاسفه‌ی هوادار عدم تساهل، حقیقت را گوهری دست‌یافتنی برای بشر می‌دانند و بر این باورند که همه‌ی راه‌ها نمی‌تواند به حقیقت منتهی شود. از این رو، اندیشمندان، حکما و فلاسفه که به عقل فعال متصل‌اند باید هدایت جامعه را بر عهده گیرند و مخالفان و بی‌اعتقادان را سرکوب کنند تا راه جامعه به سوی رستگاری باز باشد. مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی را می‌توان نمونه‌ای از جامعه‌ی نامتساهل دانست؛ زیرا به اعتقاد او ریاست این جامعه، بر عهده‌ی رییس اول است. وی، رییس علی‌الاطلاق و بی‌نیاز از مرشد و رییس دیگر و صاحب تدبیر و عالم به همه‌ی دانش‌ها و معرفت‌هاست. او این همه را مرهون اتصال به عقل فعال و استمداد بی‌واسطه از مدد و فیض آن می‌داند و او پادشاه است که مورد «وحی الهی» نیز می‌باشد. از نظر فارابی، در برابر مدینه‌ی فاضله، مدینه‌های جاهله، فاسقه و ضاله قرار دارد که افراد آن، در اثر ناتوانی تشخیص حقیقت خیر و سعادت را نمی‌شناسند و بر وهم و خیال تکیه می‌کنند یا اگر آگاهی دارند، در عمل، از علم خود پیروی نمی‌کنند.

از نظر فارابی، مدینه‌ی فاضله، یکنواخت نیست؛ یعنی همیشه نیروهای ناسازگار و فاسد که شخصیت‌شان با نظام یکی از مدینه‌های فاسده متناسب است، در آن وجود دارند که باید کشته یا سرکوب شوند تا رهبران متصل به عقل فعال از گزند ایشان در امان بمانند. (۲۰)

۲-۳ دفاع فلسفی از تساهل

در استدلال فلسفی از تساهل، به فرد به عنوان غایت و هدف نگریسته می‌شود. به این معنی که هرکس به عنوان موجودی تام و تمام، حق اظهار عقیده دارد. هرچند اظهار آن به مصلحت دین یا دولت نباشد. البته فرد حق ندارد با اظهار عقیده خود به دیگران زیان

برساند.

محور استدلالی هواداران تساهل این است که اعتقاد به دین، ضرورتاً با پذیرش اختیاری و داوطلبانه‌ی آن همراه است و زور و اجبار هیچ‌گاه نمی‌تواند اعتقاد قلبی و حقیقی به وجود آورد. همین برهان به شکل دیگری نیز بیان شده و آن این است که، هدف همه‌ی ادیان، رستگاری انسان است و این هدف تنها با اعتقاد از دانه و داوطلبانه‌ی مذهبی امکان‌پذیر است. در این دیدگاه، اضطراب و اجبار، ابزارهایی هستند که با غایت و هدف دین متعارض‌اند. البته استدلال «استوارت میل» که بر امکان پیشرفت جامعه و بروز خلاقیت‌ها از طریق آزادی بیان و عقیده تأکید می‌کرد، خود استدلالی دگرگونه به شمار می‌آید. (۲۱)

در واقع می‌توان گفت در دفاع از تساهل، دوگونه استدلال وجود دارد:

۱ - استدلال اصولی: این استدلال، ایمان را امر شخصی و قلبی دانسته و آن‌را با زور قابل درک نمی‌داند.

۲ - استدلال ابزاری: این استدلال، کاربرد زور و اجبار را برای غایت دین؛ یعنی رستگاری ارواح آدمیان، ناکارآمد می‌شمارد. (۲۲)

جان استوارت میل، استفاده از زور را برای پیشرفت مذهب و تعالی جامعه زیان‌بار می‌دانست..

استدلال پوپر درباره‌ی تساهل تئوریک

هرچند تساهل در آغاز، انگیزه‌ی مذهبی داشت، اما سرانجام به تساهل تئوریک انجامید و این باور پدید آمد که اصولاً هیچ‌کس نمی‌تواند به حقیقت دست یابد و وضع حقیقت تنها از جانب خداوند، آن هم برای به جست و جو واداشتن انسان‌هاست. هرکس بخشی از حقیقت را می‌بیند و هیچ‌کس به همه‌ی آن دست نمی‌یابد. این اندیشه «پلورالیسم» نام گرفت، در حالی که تفکر لاک، در گذشته به اندیشه‌ی «سکولاریزم»؛ یعنی جدایی دین از سیاست منتهی شده بود.

پوپر؛ فیلسوف انگلیسی قرن بیستم در کتاب «جامعه‌ی باز و دشمنانش»، از تساهل سیاسی بر مبنای پلورالیسم دفاع می‌کند. او می‌گوید هر نظریه‌ای یک قضیه‌ی کلی است در برابر یک قضیه‌ی جزئی، و چون مصادیق بی‌نهایت دارد که قابل دسترسی برای انسان نیست، هیچ‌گاه نمی‌توان به طور یقینی، آن را تأیید کرد. (۲۳)

دست‌آورد اندیشه‌های پوپر، نفی جزم‌اندیشی و یقین نسبت به همه‌ی آگاهی‌های بشری است. این اندیشه حقانیت ادیان را نیز در بر می‌گیرد و پیروان مذهب‌های گوناگون را به ترک اعتقاد جزمی نسبت به حقانیت خود فرا می‌خواند. یعنی همه‌ی فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی تا اندازه‌ای بر حق‌اند و هیچ گروهی به طور مطلق بر حق نیست. این دیدگاه به «پلورالیسم دینی» می‌انجامد که از دیدگاه قرآن و پیشوایان دینی از جمله امام علی علیه السلام قابل قبول نیست. در پایان، به سخن یکی از نویسندگان معاصر درباره‌ی ارتباط تساهل و لیبرالیسم و پلورالیسم اشاره می‌کنیم که می‌گوید:

«مشرب اصالت تکثر و پلورالیسم که آن را جزو «حکمت تساهل» شمرده‌اند، به درستی قابل تفسیر نیست مگر پس از توجه به معرفت‌شناسی لیبرالی که اساساً برای معقولات کلی و مفاهیم فلسفی و غیرتجربی اعتباری قایل نیست و بر «وحدت حقیقت» و بر خود «حقیقت» چشم بسته است... تولرانس لیبرالی دو پیش فرض دارد: یکی این که هیچ عقیده‌ای، بر دیگری رجحان عقلی و برهانی ندارد. مگر با سود تجربی... دوم این که باید اختلاف‌ها را مهار کرد تا جامعه‌ی مدنی، گرچه باطن جنگلی دارد، ظاهری آرام و به اصطلاح قانون‌مند و متساهل داشته باشد... در این رویکرد به عقیده، به مثابه‌ی نوعی غریزه، نگرینسته می‌شود که به هر حال باید دفع و ارضا شود، ولی بهره‌ای از عقلانیت و حقیقت در آن نیست. حال آن که ما می‌گوییم یک عقیده، با معیار عقل و وحی، یا حق است یا باطل... البته رفق و مدارا، اساس رفتار تعلیمی و تربیتی انبیا و اولیا بوده که هرگز به معنی بی‌مقداری حق و ارزش‌ها یا به معنی غیرقابل شناخت بودن آن‌ها نیست، بلکه به معنی رعایت ظرفیت‌هاست...» (۲۴)

نتیجه

نتیجه‌ی پژوهش در این فصل آن است که:

الف - تساهل، معلول تضادها و اختلاف‌های مذهبی در اروپا بود.

ب - تساهل، به تدریج نزد فیلسوفان اروپایی به دو نتیجه انجامید:

- ۱ - نسبیّت در حقیقت که از آن به «پلورالیزم» تعبیر می‌کنیم.
- ۲ - جدایی دین از سیاست که از آن به عنوان «سکولاریزم» نام می‌بریم. (۲۵)

فصل دوم: مقایسه‌ی مبانی تسامح از دیدگاه امام علی علیه السلام و غرب

همان‌گونه که گفتیم در پی خشونت کلیسا علیه مخالفان و حمایت امپراتور از کلیسا، تسامح در غرب مطرح شد. طبیعی بود که تسامح به نفعی مطلق انگاری در حقانیت گروه‌های مذهبی و مخالفت با هم‌دستی حاکمان با اربابان کلیسا برخیزد. بنابراین با تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی علیه السلام فاصله‌ی بسیار دارد.

حقانیت مطلق اسلام از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام تنها دین اسلام را حق می‌دانست و حاضر بود برای آن بر روی خویشاوندان و برادران خود شمشیر بکشد تا شرک و بت‌پرستی را که باطل مطلق می‌دانست از صفحه‌ی روزگار محو کند.

امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۵۶ نهج‌البلاغه در وصف جهاد خویش در راه خدا و مقابله با خویشاوندان مشرک چنین می‌فرماید: وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا، وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلْمِ، وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَخْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا، أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ كَأْسِ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَ مَتَّبِعًا أَوْطَانَهُ...

ما با رسول خداصلی الله علیه و آله بودیم. پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم و این جز به ایمان و تسلیم ما نمی‌افزود؛ زیرا بر راه راست بودیم و بر سوزش آلام، شکیبایی می‌ورزیدیم و در جهاد با دشمن به جد ایستاده بودیم. بسا مردی از ما و مردی از دشمنان ما، مردانه پنجه در پنجه‌ی هم می‌افکندند تا کدام یک دیگری را شرنگ مرگ چشاند. گاه ما بودیم که جام مرگ را از دست دشمن می‌گرفتیم و گاه دشمن از دست ما! چون خداوند صداقت ما را در بیکار دید، دشمن ما را خوار و زبون ساخت و ما را پیروزی داده تا اسلام استقرار یافت و از خوف دشمنان آرמיד و در منزل‌گاه‌های خود مأوا گزید. به جان خودم سوگند! اگر شیوه و سیرت شما (اهل کوفه) را پیش گرفته بودیم، حتی ستونی از این بنا برپا نمی‌شد و درخت اسلام را شاخه‌ی تری نمی‌روید... (۲۶)

امام علی علیه السلام و مخالفان عقیدتی

هرچند امیرالمؤمنان علی علیه السلام در حیطة‌ی حکومت اسلامی با مخالفان عقیدتی خود مانند یهودیان و مسیحیان رفتاری انسانی داشت، اما این را نباید با تساهل غربی یکسان دانست؛ زیرا:

۱ - در همان حال، اسلام را حق مطلق و ادیان تحریف شده را باطل می‌دانست و احترام او به اهل کتاب از موضع شکاکیت و نسبیّت نبود.

۲ - اقلیت مورد احترام او کسانی بودند که حکومت اسلامی را پذیرفته و با حاکم اسلامی عقد ذمه بسته بودند و جزیه می‌پرداختند. حال آن که در تساهل غربی، شهروند جامعه‌ی مدنی از هر دین و مسلکی با دیگر شهروندان، حقوقی برابر دارد و اهل هیچ فرقه‌ای، مالیاتی فزون‌تر نمی‌پردازد و از حقوق شهروندی کمتری برخوردار نیست. آری هنگامی که اهل کتاب به وظای خود عمل کنند؛ برای مثال، از تظاهر به شراب‌خواری خودداری ورزند، ناقوس نوازند و شؤون جامعه‌ی اسلامی را رعایت کنند، حتماً مورد محبت و حمایت حاکم جامعه‌ی اسلامی قرار خواهند گرفت. نامه‌ی علی علیه السلام به مالک اشتر (۲۷) که در آن شهروندان را یا برادر دینی حاکم و یا شبیه او در خلقت و انسانیت می‌داند، پس مالک را به محبت با آنان سفارش می‌کند، بر همین اساس تفسیر می‌شود.

اتحاد دین با سیاست از دیدگاه امام علی علیه السلام

مبنای دوم برای تساهل غربی، جدایی دین از سیاست بود که امام علی علیه السلام این را نیز نمی‌پذیرد. او حاکم را در جامعه، مأمور و موظف می‌داند تا حکم خدا را که در قالب شریعت اسلامی به پیامبر نازل شده اجرا کند و در آن سستی نورزد.

برخی از این احکام، برای جلوگیری از تجاوز انسان‌ها به حقوق یکدیگر است و در صورت تخلف، حاکم مدنی در مکتب سکولاریزم نیز باید واکنش نشان بدهد (مانند سرقت، غصب، تجاوز به نوامیس مردم) اما برخی دیگر مانند شرب خمر، زنا، لواط و رباخواری، چون به طور مستقیم، دیگر به شهروندان آسیب نمی‌رساند و به اصطلاح و شاکه خصوصی ندارد، از محدوده‌ی واکنش حاکم مدنی خارج است و او حق دخالت ندارد. باید گفت امام علی علیه السلام در این مورد نیز خود را موظف به واکنش می‌دانست و هزینه‌ی گزاف آن را می‌پرداخت.

اقامه‌ی حدود الهی؛ وظیفه‌ی حاکم اسلامی

امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۳۱ نهج‌البلاغه که درباره‌ی دلایل پذیرش خلافت و اوصاف امام بر حق بیان کرده است، یکی از ویژگی‌های پیشوای حقیقی را اقامه‌ی حدود الهی می‌داند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا تِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، تُقَامُ الْمَعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ... وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ... وَ لَا الْمَعْظَلُ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةَ.

بار خدایا! تو می‌دانی آن کارها که از ما سر زد، نه برای هم‌چشمی بود و نه رق بت در قدرت و نه خواستیم از این دنیای ناچیز، چیزی افزون به چنگ آوریم، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را که دگرگون شده بود، باز گردانیم و بلاد تو را به صلاح آوریم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امان مانند و حدودی که مقرر داشته‌ای و بر زمین مانده بود، اجرا شود.

شما دانسته‌اید که سزوار نیست کسی که بر ناموس‌ها و جان‌ها و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت دارد و پیشوایی مسلمانان به عهده‌ی اوست، مردی بخیل و تنگ چشم باشد... یا کسی باشد که سنت را فرو می‌گذارد تا امت را به هلاکت اندازد. (۲۸) ایشان در خطبه‌ی ۱۶۷ با تأکید دوباره بر فرایض الهی، مردم را به پاسداری از آن‌ها ترغیب می‌کند.

الْفَرَائِضُ، الْفَرَائِضُ، أَدْوَاهَا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ...

بر شما باد به واجبات، آن‌ها را برای خدا به جا آورید تا شما را به بهشت برد. (۲۹)

این در حالی است که بر اساس نظریه‌ی جان لاک و دیگران، حاکم نباید به دیانت کاری داشته باشد و وظیفه‌ی اجرای احکام دین بر عهده‌ی او نیست. وظیفه‌ی تبلیغ دین هم، بر عهده‌ی کلیساست که تنها با ابزار تشویق و ترغیب و بدون به کارگیری خشونت، می‌تواند آن را به اجرا بگذارد.

امام علی علیه السلام، هم چنین در خطبه‌ی ۱۰۵، به صراحت، وظیفه‌ی امام را بر دوش کشیدن اوامر پروردگار و اقامه‌ی حدود معرفی کرده می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ... وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحْقِيهَا.

همانا بر عهده‌ی امام نیست جز آن‌چه از امر پروردگار بر عهده‌ی او واگذار شده است و جاری ساختن حدود بر مستحقان. (۳۰) اجرای حد شرب خمر بر نجاشی شاعر و قطع دست دزد

امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود، با پشتوانه‌ی قدرتی که خدا و مردم در اختیار او نهاده بودند، احکام جزایی و کیفری اسلام را در قالب حدود اجرا کرد. اجرای حد شرب خمر بر نجاشی شاعر که از یاران و مدافعان حضرت بود و قطع دست دزد، از همین نمونه‌هاست. (۳۱) بنابراین باید گفت علی علیه السلام تساهل داشت اما نه با مبانی غربی، زیرا تأکید امام علی علیه السلام بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر و حدود الهی بدون اغماض بود.

بخش سوم: بررسی تاریخ تسامح در سی‌ه‌ی امام علی علیه السلام

اگر تساهل را به معنای سهل گرفتن بر مخالف و دادن حق ابراز نظر به انسان‌ها در برابر حاکم بدانیم به راستی علی علیه السلام از پیروان مکتب تساهل است؛ زیرا وی در آغاز دوران خلافت، به کسانی که به هر دلیل نمی‌خواستند با او بیعت کنند، اجازه‌ی مخالفت

داد و با آنان رفتاری جبارانه و دیکتاتورمآبانه نداشت. در ادامه‌ی حکومت خویش نیز صداها را در گلو خفه نمی‌کرد. نمونه‌ی بارز این بینش، برخورد او با خوارج است که در مسجد و هنگام سخنرانی آن حضرت، با وی مخالفت می‌کردند و علی‌علیه السلام می‌فرمود: آنان را آزاد بگذارید. این را می‌توان تساهل سیاسی نامید.

چنانچه تساهل را به معنای آزاد گذاردن انسان‌ها در انتخاب دین و مذهبی که برای رستگاری روحی و معنوی خویش مفید و مؤثر می‌دانند، بگیریم باز هم علی‌علیه السلام اهل تساهل است؛ زیرا آن‌جا که بر لشکریان خود بانگ برمی‌آورد که چرا سستی کرده‌اند تا لشکریان معاویه در یکی از مرزهای کشور اسلامی، خلخال و زیور از پای یک زن یهودی برآیند، شهروند جامعه‌ی اسلامی را که بر مذهب مسیح و یهود است، در برخورداری از امنیت، با شهروندان مسلمان یکسان می‌بیند. از این نظر، علی‌علیه السلام را می‌توان هوادار تساهل مذهبی دانست.

اگر تساهل به معنای اخلاقی آن مدنظر باشد باز هم علی‌علیه السلام اهل تساهل است. تساهل اخلاقی عبارت است از گذشت از خطا کاران و شتاب نکردن در مجازات آنان. علی‌علیه السلام از خشونت و انتقام‌جویی با مخالفان مسلح خود که به جنگ با او اقدام کرده بودند، دست کشید و با آنان با بزرگی برخورد کرد. عایشه را که محور معنوی جنگ جمل بود، پس از پیروزی در جنگ، بخشید و با احترام به مدینه فرستاد. با مروان نیز همین گونه برخورد کرد.

دست‌یابی سپاه علی بر شریعه‌ی فرات پس از آن که معاویه و سپاه شام بر شریعه چیره شده و علی و سپاهش را از برداشتن آب منع کرده بودند، زمینه دیگری برای ظهور تساهل اخلاقی در رفتار امام علی‌علیه السلام است؛ زیرا با وجود عمل ناپسند و ضداخلاقی معاویه، امام علی‌علیه السلام به یارانش دستور داد راه سپاه معاویه را باز گذارند تا خود و اسبان‌شان از آب سیراب شوند. با مطالعه‌ی تاریخ زندگانی امیرمؤمنان علی‌علیه السلام در خواهیم یافت که ایشان اهل تسامح و تساهل به معنای صحیح اسلامی آن است.

فصل اول: امام علی‌علیه السلام و تساهل مذهبی

تساهل رایج در جوامع امروزی، در تساهل اروپایی ریشه دارد که از قرن شانزدهم میلادی به طور آشکار در جوامع مسیحی مطرح شد. درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای میان مسیحیان اروپا نیز عامل اصلی طرح موضوع تساهل است، از این رو، در نخستین گام، به وادی تساهل مذهبی وارد می‌شویم.

پیش‌تر گفتیم که تساهل (۳۲) به معنای تحمل کسانی است که در عقیده و عمل با انسان اختلاف دارند.

جورج جرداق، نویسنده‌ی مسیحی کتاب «امام علی؛ صدای عدالت انسانی»، به صراحت آن حضرت را اهل تساهل دانسته و در گفتاری با عنوان «نه تعصب و نه بی‌بند و باری» (۳۳) می‌گوید:

«علی بن ابی طالب در آن راه وسیعی که سیر می‌کرد، همیشه روی در بلندی داشت. حق معاش برای انسان مقرر می‌کرد و افزون بر آن، حقوق دیگری را نیز که کامل شدن حقوق انسان جز با آن‌ها میسر نمی‌شد، در نظر داشت. او مراعات یک مذهب و عقیده نکرد و نظر به یک قوم و نژاد نیافکند، همه‌ی جنس بشر را مراعات فرمود، از هر نژاد و جنس و خوی و سرشت و با هر اختلاف که در زندگی آنان تصور شود.

علی بن ابی طالب از این که عقیده‌ی معینی را درباره‌ی دین و مذهب بر مردم تحمیل کند، امتناع می‌ورزید و در عبادات ظاهری و مسایلی که به وجدان و حیات درونی انسان مرتبط است، کسی را اجبار نمی‌کرد. او با آن که جانشین پیغمبر و سنگر دین اسلام و امیر مسلمانان بود، هیچ یک از مردم را بر ایمان آوردن به آن چه مسلمانان به آن ایمان داشتند، وادار نمی‌ساخت. از دیدگاه او، مردم آزادند که به خدای تعالی آن گونه که خود تشخیص می‌دهند، ایمان آورند و به هر طریقه که خود می‌پسندند معتقد باشند، البته به شرط آن که آزاری به دیگران نرسانند. مردم همه مخلوق و بنده خدایند و دین، رابطه‌ای است میان خدا و خلق» از دیدگاه امام علی، صفت انسان بودن به تنهایی کافی بود که شخص را محترم بداند و دوست بدارد و درباره‌اش مهر بورزد و حق‌اش را تباه نسازد. (۳۴) او در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد:

وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ. فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ وَلَا تَنْدِ مِنْ عَلِيٍّ عَفْوٍ وَلَا تَبْ جَنْ بَعْقُوبَةَ. (۳۵)

و مباد که مردم را درنده‌ای خون آشام باثی که خوردن شان را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم دو گروه‌اند: یا در دین برادر تو، یا در آفرینش، هم نوعان تو. از راه می‌لغزند، به آفت‌ها دچار می‌شوند و دانسته یا ندانسته به کارهایی دست می‌یازند و تو باید از گذشت و چشم‌پوشی چندان بهره‌مندشان کنی که چشم‌پوشی و گذشت خدا را در مورد خود چشم‌داری... (۳۶)

علی‌علیه السلام و اهل کتاب

درنگی کوتاه در حقوق اقلیت‌ها در اسلام نشان می‌دهد که این مکتب و رهبران واقعی آن تا چه حد بینشی گسترده و عمیق نسبت به انسان و هستی داشته‌اند. امام صادق علیه السلام از حدیث قدسی نقل می‌کند که خدای تبارک و تعالی فرمود:

الْخَلْقُ عِبَالِي، فَأَحِبُّهُمْ إِلَيَّ الطَّفُّهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي خَوَائِجِهِمْ.

همه‌ی مردم اعضای خانواده من هستند. محبوب‌ترین افراد نزد من، مهربان‌ترین آنان به هم و کوشاترین آنان در رفع نیازهای یکدیگرند. (۳۷)

علی‌علیه السلام نیز احترام به شخصیت انسان را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌داشت و همیشه بدون توجه به ویژگی‌های نژادی و طبقاتی به انسان‌ها می‌نگریست. در قلمرو وسیعی که علی‌علیه السلام حکومت می‌راند، اقلیت‌های دینی و غیرمسلمانان در کمال آسایش و امنیت زندگی می‌کردند. ایشان به فرمانداران و استانداران خود، رعایت حال همه‌ی مردم از جمله اهل کتاب را توصیه می‌کرد. امام علی‌علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر استدلال می‌کند که رحمت و محبت به مردم تحت فرمان تو یا به دلیل برادری دینی و یا به خاطر تشابه انسانی و هم‌نوع بودن است. ایشان در قسمت دوم، بر انسان بودن انسان، به عنوان یک ارزش تأکید می‌کند یعنی هر انسان، به دلیل خلقت انسانی و فارغ از دین و مذهب، شایسته‌ی محبت و احترام است. این دیدگاه، در طول زندگانی آن حضرت تبلور عینی یافته است که نمونه‌هایی از آن در ادامه خواهد آمد.

۱ - علی‌علیه السلام و همسفر کتابی

یکی از موارد برخورد انسانی امام علی‌علیه السلام با اهل کتاب، داستان هم سفر شدن آن حضرت با مردی مسیحی یا یهودی (۳۸) است که شرح آن را با اندکی تصرف از اصول کافی و از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنیم:

روزی در بیرون شهر کوفه، علی‌علیه السلام با یک نفر کافر کتابی برخورد کرد. مرد کتابی، علی‌علیه السلام را نمی‌شناخت. از مقصد حضرت پرسید. معلوم شد امام به کوفه می‌رود و مرد کتابی به جای دیگر. راه مشترک را بر صمیمیت و دوستی پیمودند تا به دو راهی رسیدند. مرد کتابی با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود نرفت و در مسیری که او انتخاب کرد، به همراهی با وی ادامه داد. از او پرسید: «مگر شما نگفتید که می‌خواهم به کوفه بروم؟» علی‌علیه السلام بی‌آن که خود را معرفی کند، فرمود: «چرا». مرد کتابی گفت: «پس چرا از این مسیر می‌آیی، حال آن که راه کوفه از آن سو است؟» حضرت فرمود: «من می‌دانم، ولی از شرایط مصاحبت خوب این است که هنگام جدایی، انسان رفیق خود را مقداری بدرقه کند و پیامبر ما این چنین فرمان داده است.»

مرد کتابی گفت: «آیا پیغمبر شما چنین دستور داده است؟» امام فرمود: «بلی» آن مرد گفت: «پس پیغمبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت دینش در جهان رایج شد، حتماً به دلیل همین اخلاق کریمه‌اش بوده است. (۳۹) پس من هم شهادت می‌دهم که بر دین شما هستم.» سپس با حضرت به کوفه آمد. (۴۰)

۲ - علی‌علیه السلام و مرد یهودی در دادگاه

علی‌علیه السلام با آن که حاکم سرزمین بزرگ اسلامی بود، خود را در برابر عدالت و قانون با یک شهروند عادی برابر می‌دید، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

وقتی زره علی‌علیه السلام در جنگ صفین گم شد، مردی یهودی آن را پیدا کرد و از آن استفاده کرد. روزی، علی‌علیه السلام زره خود را به تن آن مرد دید و ادعا کرد که این زره از آن من است. مرد غیرمسلمان انکار کرد و گفت: از آن خودم است.

حضرت به شریح قاضی دادگاه شرع که خود امام‌علیه السلام او را به این مقام نصب کرده بود - شکایت برد - مرد یهودی با امیرمؤمنان در کنار هم نشستند و طرح دعوا کردند. شریح از امام شاهد خواست و امام فرزندش حسن علیه السلام و غلامش قنبر را به شهادت طلبید، ولی شریح شهادت آنان را نپذیرفت. مرد یهودی نیز دعوی حضرت را رد کرد. سرانجام قاضی محکمه، به نفع مرد یهودی رأی داد و جلسه پایان یافت. (۴۱)

مرد یهودی با دیدن این گونه قضاوت چون حق را با علی می‌دانست و عدالت واقعی را در حکومت علی علیه السلام لمس کرد، زره را به آن حضرت پس داد و اسلام آورد و از یاران وفادار علی علیه السلام گردید. به گونه‌ای که در رکاب آن امام بزرگوار در جنگ نهروان مردانه جنگید. (۴۲) در منابع اهل سنت آمده است که علی علیه السلام، زره را به یهودی تازه مسلمان هبه کرد و افزون بر آن، هفتصد درهم به او جایزه داد. (۴۳)

از این واقعه در می‌یابیم که امام علی علیه السلام اهل کتاب را مانند مسلمانان صاحب حق می‌دانست و برای آنان حقوق شهروندی قایل بود.

۳ - توبیخ حاکم فارس به دلیل بدرفتاری با زرتشتیان

امام علی علیه السلام در نامه‌ی ۱۹ نهج البلاغه که به «عمرین ابی سلمه مخزومی» استاندار فارس و بحرین می‌نویسد، او را به دلیل بدرفتاری و سخت‌گیری با ساکنان غیرمسلمان آن دیار که بنا بر گفته‌ی برخی شارحان نهج البلاغه (۴۴) زرتشتی بوده‌اند، سرزنش می‌کند و به وی توصیه می‌کند که طریق اعتدال را در پیش گیرد. نه آن‌چنان نرمی کند که غیر مسلمان در دین و حکومت وی طمع کنند و از ادای حقوق واجب خود (جزیه) سرباز زنند و نه تا آن مقدار درشتی کند که از وی دور شوند و هم‌دلی میان حاکم و رعیت از میان برود. متن این نامه‌ی کوتاه چنین است:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتَ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنُوا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصُوا وَيُجَفَّوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جَلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّافَةِ، وَامْرُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالأَبْعَادِ وَالْأَقْصَاءِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

پس از حمد و ثنای یزدان؛ دهقان‌های مردم شهر تو، از تندخویی و قساوت و تحقیر و جفاکاری‌های تو درباره‌ی آنان شکایت کرده‌اند و من دیدم که آنان چون مردم مشرکی هستند، نباید به تو نزدیک شوند و نباید از تو دور شوند و جفا ببینند؛ زیرا آنان معاهده‌ی پناهندگی و هم‌زیستی با مسلمانان دارند.

پس در کار آنان درشتی و نرمی را به هم‌آمیز و با آنان گاه با شدت و گاه با نرمش رفتار کن و برای آنان نزدیکی را با دورداشتن درهم‌آمیز. ان شاء الله. (۴۵)

این سخنان، نشان‌گر حریم و حرمت غیرمسلمانان در نگاه یک حاکم اسلامی است. گرچه در این نامه به زرتشتی بودن مردم فارس و نام عامل و استاندار آن اشاره نشده، (۴۶) اما پی‌جویی این سند، در منابع دیگر بیان‌گر این نکته است. (۴۷) هم‌چنین استدلال امام بر دوری حاکم از آنان به دلیل شرک‌شان و نیز اجازه‌ی نرم‌خویی و مدارا با آنان به دلیل عهد ذمه، ظهور در زرتشتی بودن م دم دارد؛ زیرا ساکنان فارس و بحرین پیش از اسلام، زرتشتی بوده‌اند و ممکن است تا آن زمان نیز بر دین مجوس باقی مانده باشند.

۴ - حقوق بازنشستگی برای مرد نصرانی

پیرمردی نصرانی و نابینا در کنار کوچه می‌ایستاد و گدایی می‌کرد. مسلمانان نیز به او ترحم کردند و چیزی به عنوان صدقه به او می‌دادند. روزی امیرمؤمنان علیه السلام از آن کوچه گذر می‌کرد. پیرمرد نصرانی را دید و پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: یا علی! این مرد نصرانی است.

حضرت سخت متأثر شد و از سر شفقت فرمود: «در روزگار جوانی و سلامت او را به کار گماشتید، اکنون که هم جوانی خود را از دست داده و هم نابینا شده و قدرت کارکردن ندارد، او را از حق خویش محروم ساخته و به حال خود وا گذاشته‌اید؟! بر عهده‌ی حکومت است که تا این مرد زنده است، خرج او را تکفل کند. ای خازن بیت‌المال! مخارج او را از صندوق دولت بپرداز تا زندگی مرفه و مکفی داشته باشد.» (۴۸)

نیاز به توضیح ندارد که این برخورد علی علیه السلام با یک مرد نامسلمان، از جمله شواهد درخشان در تاریخ احترام به انسانیت، قطع نظر از عقیده و نژاد دیگر عناوین است. (۴۹) اگر تساهل مورد بحث در عصر حاضر به معنای احترام گذاشتن به صاحبان عقیده‌های مختلف و پیروان ادیان گوناگون و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان آنان باشد، باید علی علیه السلام را به دلیل این گونه برخوردها از مصادیق بارز تساهل مذهبی بدانیم.

۵ - اندوه شدید علی علیه السلام از تعدی به یک زن نامسلمان

پس از جنگ صفین، معاویه به برخی مناطق سرزمین اسلامی تسلط یافت و به کشتار مسلمانان و غارت اموال آنان دست زد. وی به

«سفیان بن عوف غامدی» مأموریت داد تا به شهر انبار یا مداین در جوار کوفه پایتخت خلافت علی علیه السلام بود، حمله برد، مخالفان حکومت او را بکشد و اموال آنان را غارت کند.

سفیان بن عوف به دستور معاویه، ابتدا به منطقه‌ای بنام «هیت» آمد و چون در آن جا مقاومتی ندید، به انبار رفت. در آن جا والی انبار را که «اسرس بن حسان بکری» نام داشت و همراه با سی تن از یارانش مردانه مقاومت می‌کردند، به شهادت رساند. سپس شهر انبار را غارت کرد، اموال مردم را ربود و به نزد معاویه بازگشت. (۵۰)

خبر ناگوار قتل و غارت مردم انبار به امام علیه السلام رسید. امام با شنیدن این خبر تأسف بار، برای مردم کوفه سخنرانی کرد و آنان را به یاری طلب د.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه می‌گوید:

سپس امام ساکت شد به امید آن که دعوتش را اجابت کنند یا کسی از میان آنان (به حمایت از علی علیه السلام) سخن بگوید. اما هیچ کس حتی کلمه‌ای بر لب نراند. وقتی امام سکوت آنان را دید، از منبر به زیر آمد و پیاده به سوی نخيله (آمادگاه لشکر در بیرون کوفه) روی نهاد. مردم پشت سر او حرکت کردند تا این که گروهی از بزرگان کوفه پیرامون او را گرفتند و گفتند: «ای امیرمؤمنان! برگرد که ما برای تو کافی هستیم». امام فرمود: «نه مرا کفایت می‌کنید و نه خودتان را!» با این حال، دست از امام برنداشتند تا این که او را به خانه‌اش برگرداندند. ولی پیوسته آن بزرگوار را اندوهگین و گرفته خاطر می‌دیدند. چون خبر رسیده بود که سفیان بن عوف با لشکر زیادی به سوی کوفه حرکت کرده است، علی علیه السلام سعید بن قیس را با هشت هزار نفر به جنگ او فرستاد. سعید پس از رسیدن به عانات (۵۱) و فرستادن «هانی بن خطاب» به اراضی قنسرین، آگاه شد که سفیان بن عوف به شام برگشته است. از این رو او نیز با همراهان خود به کوفه بازگشت.

هنگامی که سعید بن قیس از مأموریت نظامی بازگشت، علی علیه السلام بیمار و بستری بود و قدرت نداشت تا در میان مردم سخنرانی کند. از این رو، در «باب سده» که به مسجد کوفه متصل می‌شد، نشست در حالی که دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام، و عبدالله بن جعفر نیز با او بودند. در این هنگام غلام خود را که «سعد» نام داشت، صدا زد و نوشته‌ای به او داد و دستور داد بر مردم بخواند. سعد، به پا ایستاد و در حالی که علی علیه السلام صدای او را می‌شنید و از پاسخ مردم آگاه می‌شد، این خطبه را قرائت کرد...» (۵۲)

خطبه‌ی ۲۷ نهج البلاغه که با بیان فضیلت جهاد آغاز می‌شود و با شکایت امام از مردم به دلیل سستی و سردی در جنگ با معاویه ادامه می‌یابد. نشان‌گر اندوه فراوان امام از ماجرای حمله‌ی سردار معاویه به انبار و تعرض به زنان مسلمان و ذمی است. نکته‌ی شگفتی‌آور در این عبارت آن است که امام علیه السلام تعرض به زن کتابی و اهل ذمه را در کنار تعرض و جسارت به زن مسلمان قرار داده است و به طور یکسان از هر دو واقعه شکایت می‌کند. آن حضرت می‌فرماید:

و هَذَا اخو غامهٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْاَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانِ الْبَكْرِيَّ وَ اَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَاجِدِهَا لَقَدْ بَلَغَنِي اَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْاُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلْبِهَا وَ رِعَائِهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ اِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْاِسْتِرْحَامِ، ثُمَّ اَنْصَرَفُوا وَ اَفْرِينِ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا اَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ اَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا اَسْفًا مَا كَانَ بِهٖ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عُنْدِي جَدِيرًا. (۵۳)

اکنون این شخص غامدی است که سواران او وارد شهر انبار شده و حسان بن حسان بکری را کشته و لشکریان شما را از حدود آن شهر دور گردانیده است شنیده‌ام که مردی از لشکریان او به خانه‌ی زن مسلمان و زن دیگر غیرمسلمانی که در پناه اسلام جان و مال‌شان محفوظ بوده است، وارد شده‌اند و خلخال از پا و دست بند از دست و گردن‌بند از گردن و گوشواره‌های آن‌ها را از گوش‌شان بیرون آورده و ربوده‌اند، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته‌اند. آنان با غنیمت فراوان برگشته‌اند بدون این که حتی یک نفرشان زخمی گردد یا قطره خونی از ایشان ریخته شود. (۵۴)

اگر از این پس، مسلمانی از غم چنین حادثه‌ای بمیرد، جای ملامت نیست، بلکه به نظر من سزاوار است. (۵۵)

امام علی علیه السلام، ربوده شدن زیور از پای یک زن یهودی یا مسیحی را آن‌چنان دردآور می‌داند که مرگ انسان مسلمان را برای آن شایسته می‌شمارد. آیا این، اعطای حق حیات و امنیت به اقلیت غیرمسلمان و دگراندیش در حکومت اسلام نیست؟ آیا به همین دلیل، نمی‌توان علی را اهل تساهل مذهبی - به معنای درست آن - دانست؟

۶ - علی علیه السلام و بحث آزاد با اهل کتاب

یکی از نتایج تساهل مذهبی، حق ابراز نظر به اقلیت‌های دینی است. در پرتو این حق، محیط گفت و گو و مباحثات کلامی، امن و بازار استدلال و منطق، گرم می‌شود و ضریب کشمکش، خون‌ریزی و خشونت کاهش می‌یابد.

امام علی علیه السلام امیر و قهرمان صحنه‌های جنگ، هنگامی که به بحث‌های علمی و دینی وارد می‌شود، با تواضع و متانت، گمراهان و ناآگاهان را ارشاد می‌کند. او نه تنها کسی را از سخن گفتن و بحث و مناظره، منع نمی‌کند، بلکه آنان را تشویق می‌کند تا از طرح پرسش‌های دینی و علمی خود، هراسی نداشته باشند.

روش بحث و مناظره یا «جدال احسن» با هدف هدایت و ارشاد گمراهان، در سیره‌ی ائمه معصومین علیه السلام فراوان دیده می‌شود و حتی بعضی از آنان، تعدادی از اصحاب خود را برای چنین کاری تربیت می‌کردند.

گفت و گوهای امام علی علیه السلام با اهل کتاب نیز با همین هدف صورت می‌گرفت. در این گونه بحث‌ها، آنان که عنادی نداشته‌اند، با شنیدن پاسخ‌های منطقی علی علیه السلام به اسلام می‌گرویدند. بیشتر این بحث‌ها پس از رحلت پیامبر و در زمان خلافت ابوبکر بوده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: علی علیه السلام و اسقف مسیحی

پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، گروهی از مسیحیان به سرپرستی یک اسقف، وارد مدینه شدند و در حضور ابوبکر، پرسش‌هایی را مطرح کردند. خلیفه آنان را به حضور علی علیه السلام فرستاد. یکی از پرسش‌ها این بود:

«خدا کجاست؟» امام علیه السلام آتشی افروخت و سپس پرسید: «روی این آتش کجاست؟» دانشمند مسیحی گفت: «همه‌ی اطراف آن». امام علیه السلام فرمود: «اگر برای آتشی که مصنوع خداست، طرف خاصی نیست، خالق آن که هرگز شبیه آن نیست، بالاتر از آن است که پشت و رو داشته باشد. مشرق و مغرب از آن خداست و به هر طرف رو کنی، وجه و روی خداست و چیزی از او پنهان نیست.» (۵۶)

این گونه برخورد، نشان‌گر ظرفیت بالای علی علیه السلام در پذیرش سخن مخالف است. مردی که در میدان جنگ آن چنان غیرت و شجاعت نشان می‌دهد و می‌خروشد، در میدان گفت و گو این چنین متین و آرام است.

ب: علی علیه السلام و دانشمندان یهود و نصارا

گروهی از دانشمندان یهود و نصارا، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و از ابوبکر پرسیدند: «در تورات چنین می‌خوانیم که جانشین پیامبران، دانشمندترین امت آنان هستند. اکنون که شما خلیفه‌ی پیامبر خدا هستید، پاسخ دهید که: «خدا کجاست؟ آیا در آسمان‌هاست یا در زمین؟»

ابوبکر پاسخی داد که آنان را قانع نکرد. او برای خدا در عرش، مکان قایل شد که با انتقاد دانشمندان یهودی روبه‌رو شد و گفت: «در این صورت، باید زمین از خدا تهی باشد.»

آنان پرسش خود را نزد امام علی علیه السلام مطرح کردند. امام با منطقی استوار فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَيْنَ الْأَيْنِ فَلَا أَيْنَ لَهُ، جَلَّ أَنْ يَخْوِيَهُ مَكَانٌ، فَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بَعْدَ مَمَاسَةٍ وَلَا مُجَاوِرَةٍ، يُحِيطُ عَلِمًا بِمَا فِيهَا وَ لَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ. (۵۷)

مکان‌ها و جهت‌ها همه با قدرت او مکان و جهت شده. پس نباید خود او مکان و جهت داشته باشد. او بالاتر از آن است که مکانی وی را در بر گیرد. او در همه جا هست، ولی هرگز با موجودی تماس و مجاورت ندارد. او بر همه چیز احاطه‌ی علمی دارد و چیزی از قلمروی تدبیر او بیرون نیست.

امام علی علیه السلام در این پاسخ، با روشن‌ترین برهان، محاط بودن خداوند را در مکان نفی کرد و دانشمندان یهودی را آن چنان شگفت‌زده ساخت که بی‌اختیار به حقانیت گفتار علی اعتراف کردند. (۵۸) و اسلام آوردند. (۵۹)

اگر تساهل اخلاقی را یکی از شاخه‌های تساهل بدانیم و آن را چنین تعریف کنیم:

«تساهل اخلاقی» عبارت است از چشم‌پوشی از خطای دیگران و گذشت و بزرگواری با وجود قدرت بر انتقام و مجازات و تعقیب، در آن صورت با صراحت می‌توان علی علیه السلام را نمونه‌ی اعلای تساهل به حساب آورد. این که امام علی علیه السلام پس از دست‌یابی بر دشمنان مسلح خویش از آنان گذشت می‌کرد (نظیر آن چه درباره‌ی عایشه، مروان و ابن‌ملجم شاهد هستیم) یا حد امکان از به کارگیری قوه‌ی قهریه امتناع می‌کرد و پیش از آغاز هر درگیری، تا آخرین لحظه به گفت و گو به استدلال پرداخت، نشان‌گر تساهل و آسان‌گیری او در برخورد با مخاطبان و مخالفان است. به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم.

۱ - عفو عایشه در جنگ جمل

عایشه، دختر ابوبکر و همسر پیامبر به همراه طلحه و زبیر، سه رکن اصلی برپایی جنگ جمل بودند که با شکستن بیعت خود، خون‌های بسیاری از مسلمانان را بر زمین ریختند و در همان سال نخست خلافت علی علیه السلام، مشکلات بسیاری برای حکومت آن حضرت ایجاد کردند. (۶۰) با این حال علی علیه السلام، پس از جنگ جمل او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. (۶۱)

۲ - دستور منع تعقیب و قتل مجروحان

پس از پایان جنگ جمل، امام علی علیه السلام دستور داد تا کسی را تعقیب نکنند، هر کس تسلیم شد، او را نکشند و مجروحی را از بین نبرند. (۶۲) عبدالفتاح عبدالمقصود با قلم زیبای خود، بزرگ منشی علی علیه السلام را چنین تصویر می‌کند:

«شب چادر خود را بر همگان، پیروز و شکست خورده می‌گسترده و سرمای زمستان در هوایش جریان پیدا می‌کرد. اما علی هنوز به حصارهای شهری که دست دوستی خود را به سوی وی دراز کرد، پناه نبرده است. ترجیح داد هم نان در میدان بماند تا یک باره کار اسیران و سلاح و غنیمت‌ها به سامان رسد و مردم هم به کار دفن مردگان و نجات زخمیان خود بپردازند. گروهی از یاران پنداشتند پس از این که خدا او را بر دشمنان پیروز گردانیده است، یک تن از آنان را هم زنده نخواهد گذاشت. یکی از یاران خدمتش رسید و گفت:

یا امیرالمؤمنین! اسیران را بکشیم؟ حضرت در جواب فرمود: هیچ اسیری از اهل قبله را که از نظر خود برگردد و دست بکشد نمی‌کشیم». (۶۳)

۳ - عفو موسی بن طلحه

در همین ساعات، موسی بن طلحه را که اسیر شده بود، خدمت حضرت آوردند. بین مردم شایع شده بود که «این نخستین کسی است که کشته می‌شود». هرگز گمان نمی‌کردند حضرت، نسبت به فرزند رهبر مخالفان حکومت (طلحه) که اکنون گردنش زیر تیزی شمشیر اوست، اندک نرمشی به خرج دهد. اما آن جوان پیش آمد و بیعت کرد و چنان مدارا و نرمشی از علی دید که دل او را آرام ساخت». (۶۴) بنا بر نقل ابن قتیبه (۶۵) حضرت به او فرمود: امید آن داشتیم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: «و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً علی سرر متقابلین؛ ما کینه‌های آنان را از سینه‌هایشان بیرون می‌کنیم تا برادرانه روبه‌روی هم بر تخت‌ها تکیه زنند». (۶۶)

آری اگر علی علیه السلام مردی کینه‌توز و ریاست طلب بود و به معیارهای انسانی و اخلاقی و الهی پای‌بندی نداشت و برای ملک و حکومت شمشیر می‌زد، می‌بایست به نشانه‌ی فرادستی خود، موسی را از پای در می‌آورد، اما علی علیه السلام که همیشه در پی حفظ خون مسلمانان و حرمت انسان‌ها بود، چنین کاری نکرد تا نشانه‌ای بر حقیقت‌جویی او باشد.

۴ - مخالفت با بردگی اسیران

گروهی از یاران امام اصرار می‌ورزیدند که با ناکثان، هم‌چون مشرکان معامله کنند؛ یعنی دستگیرشدگان برده و کنیز محسوب شده و اموال‌شان قسمت شود، امام علی علیه السلام با این درخواست مخالفت کرد. ابتدا بر کشتگان ناکثان نماز خواند. سپس دستور داد همه‌ی اموال مردم را به خودشان برگردانند به جز اسلحه‌ای که در آنها علامت حکومت باشد. بدین ترتیب برای مردم یک حکم فقهی جدید بیان کرد و آن این که از مال مسلمان مرده و مقتول، جز به وارثان قانونی آنها چیزی به دیگر مسلمانان نمی‌رسد. «لایحل لمسلم من المسلم المتوفی شیء». (۶۷)

سپس برای توجیه غلام و کنیز نبودن اسیران به یارانش فرمود: **أَيْكُ يَا خُدُّ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟** اگر قرار باشد زنان آن‌ها کنیز باشند، ام‌المؤمنین عایشه سهم چه کسی خواهد بود؟ یعنی آیا ممکن است مسلمانی، زن پیغمبر خود را هر چند فتنه‌گر باشد، به عنوان کنیزی ببرد؟ دیگر زنان نیز، همسران برادران ایمانی ما هستند و نباید برده محسوب شوند.

بنابر نقل ابن قتیبه، در این هنگام مردی به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! چگونه اموال (جنگی) آنان بر ما حلال است و زنان و فرزندان‌شان برای ما جایز نیست؟ امام فرمود: (به هر حال) بر شما حلال نیست و چون سخن در این باره زیاد شد، حضرت فرمود: قرعه بیاندازید، با تیرهای تان قرعه بیاندازید. سپس فرمود: کدام یک از شما مادران عایشه را با سهم خود می‌برد؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم و از او آموزش می‌طلبیم. حضرت گفت: من نیز از خدا آموزش می‌طلبم. (۶۸)

۵ - عفو مروان حکم

امیرمؤمنان پس از پیروزی بر اصحاب جمل، متعرض مسیبان واقعی جنگ مانند مروان حکم و عبدالله بن زبیر نیز نشد. مروان به خانواده‌ای از قبیله «نمره» پناهنده شد و امام حسن و امام حسین علیه السلام آن گونه که از سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده می‌شود، برای او از علی علیه السلام امان گرفتند. امام، او را آزاد گذاشت. وقتی فرزندان امام علیه السلام به او یادآور شدند که مروان بیعت خواهد کرد، امام فرمود:

أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ؟ لَأَحَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ، إِنَّهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً لَوْ بَا يَعْنِي بِكَفِّهِ لَعَدَرَ بِسَبْتِهِ. أَمَا إِنَّ لَهُ أَمْرَةً كَلَعَقَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ، وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ وَ سَتَلَقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَ مِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا أَحْمَرُ. (۶۹)

مگر او پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست؛ که بیعت شکن است و عذار، با دستی چون دست جهود (یهودیان) مکار، اگر آشکارا با دست خود بیعت کند، رو گرداند و در نهان با ریش خند آن را بشکند. همانا وی بر مردم حکومت کند اما کوتاه، چندان که سگ بینی خود را لیسد. او پدر چهار فرمان رواست، و زودا که امت از او و فرزندان او روزی سرخ - خونین - بینند. (۷۰)

مروان حکم فرزند حکم بن ابی العاص است که رفتار و حرکات پیامبر را مسخره می‌کرد و حضرت، او و فرزندان او را به طایف تبعید کرد. ابوبکر و عمر هم جرأت بازگرداندن او را نداشتند، تا این که عثمان خلیفه د و حکم را که عمویش بود به مدینه آورد و مروان را کاتب خود قرار داد. هم او بود که با خودخواهی‌ها و استبداد، زمینه‌ی قتل عثمان به دست شورشیان را فراهم کرد. وی دشمنی عمیقی با علی علیه السلام و فرزندان او داشت و امام علیه السلام به حيله‌گری و نفاق او تصریح می‌کند. با این وجود، تسامح اخلاقی و اسلامی امام، شامل حال او نیز شد. علی علیه السلام او را عفو کرد و هیچ گونه تضيیقی برایش قایل نشد (نه حبس، نه تبعید). این خطبه از اخبار غیبی امیرمؤمنان است که به حکومت آینده‌ی مروان اشاره دارد. وی ۹ ماه خلیفه بود و پس از وی عبدالملک مروان و سه فرزندش سلیمان بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک به خلافت رسیدند. (۷۱)

آگاهی امام از فجایعی که به دست او و فرزندان او بر سر مسلمانان خواهد آمد، سبب نشد که وی از سماحت و عفو امام محروم شود.

۶ - عفو عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر نیز از عوامل مؤثر در برپایی جنگ جمل است. وی، کسی است که به خانه‌ی عایشه - خاله‌ی خود - در مکه رفت و پس از گفت و گوی بسیار، او را برای خروج همراه طلحه و زبیر آماده ساخت. او همچنین در شرکت پدرش زبیر در جنگ با علی علیه السلام نقش کلیدی داشت؛ زیرا پیش از آغاز جنگ، امیرالمؤمنین علیه السلام با زبیر از طریق نامه‌های ارسالی خود به بصره که صعصعه بن صوحان آن‌ها را می‌برد، گفت و گو کرده بود، عبدالله، همیشه پدرش را به پای مردی و نترسیدن تشویق می‌کرد. هنگامی که امام علی علیه السلام، از قتل زبیر به دست عمرو بن جرموح با خبر شد و سر بریده‌ی او را به همراه شمشیرش به آن حضرت دادند، فرمود:

زبیر از طلحه به من نزدیک‌تر بود. او همیشه از ما اهل بیت بود تا آن که پسرش عبدالله بزرگ شد و بین ما و او جدایی انداخت. (۷۲)

نقش عبدالله بن زبیر در تحریک پدر

امیرمؤمنان علیه السلام پیش از آغاز جنگ در میدان نبرد زبیر را به مذاکره طلبید و آن دو آن قدر به هم نزدیک شدند که گردن‌های مرکب آن دو به هم رسید. سپس امام علیه السلام او را به یاد حدیثی از پیامبر انداخت که فرموده بود: «ای زبیر! تو با علی خواهی جنگید و در آن حال، بر او ستم کار خواهی بود». در نتیجه زبیر مردّد شد و به سوی لشکریانش بازگشت، هنگامی که عبدالله دگرگونی

رأی پدر را مشاهده کرد، جلو رفت و گفت: پدر! چهره‌ات دگرگون شده و با چهره‌ای بازگشتی که گاه رفتن چنی نبود؟! زبیر گفت: علی مرا به یاد حدیثی انداخت که روزگار آن را از یادم برده بود. از این پس من با او نخواهم جنگید و بازخواهم گشت و امروز از شما جدا خواهم شد.

عبدالله که از این جریان سخت ناراحت شده بود و می‌خواست به هر قیمتی پدر را از رفتن باز دارد، گفت: ولی من فکر می‌کنم تو از شمشیرهای فرزندان عبدالمطلب ترسیده‌ای! زبیر گفت: وای بر تو! آیا مرا به جنگ با علی تحریک می‌کنی؟ بدان که من سوگند خورده‌ام که با او جنگ نکنم. عبدالله گفت: کفاره‌ی قسم خود را بده و بایست، تا زنان قریش نگویند که ترسیدی! زبیر که تحریک شده بود گفت: غلام من «مکحول» به عنوان کفاره‌ی قسم آزاد است! سپس نیزه‌ی خود را به حرکت درآورد و به میمنه‌ی لشکر علی علیه السلام حمله کرد. علی علیه السلام به فراست، حال او را دریافت و فرمود: زبیر از روی اجبار این کار را می‌کند، او را تحریک کرده‌اند، راه را بر او باز کنید... بعد از چند بار حمله، زبیر به نزد عبدالله فرزندش بازگشت و گفت: آیا آدم ترسو این کار را می‌کند؟ عبدالله گفت: دین خود را ادا کردی و دیگر راه عذری به جای نگذاردی! (۷۳)

آری، عبدالله بن زبیر چنین سابقه‌ی تاریکی در جنگ جمل دارد و علی علیه السلام نیز به نقش شیطانی او در تحکیم جنایت ناکثان آگاه است. با این وجود، وی را که پس از پایان جنگ به خانه‌ی یکی از «ازدیان» پناه برده بود. سپس با وساطت محمد بن ابی بکر به خانه‌ی محل حفاظت عایشه در بصره (خانه‌ی عبدالله بن خلف خزاعی) منتقل شده بود، مورد عفو و بخشش قرار داد. (۷۴)

۷ - عفو سعید بن عاص و فرزندان عثمان

از دیگر کسانی که آتش افروز جنگ جمل بودند و علی علیه السلام آنان را مورد عفو و بزرگواری خود قرار داد، سعید بن عاص و فرزندان عثمان بودند.

۸ - عفو مردم بصره

پس از شکست سپاه بصره در جنگ جمل و کشته شدن طلحه و فرزندش محمد و به هلاکت رسیدن زبیر و سقوط هودج عایشه، امام علی علیه السلام وارد بصره شد و در منطقه‌ی مرکزی شهر، مردم را به دلیل پیمان شکنی و سست عنصری سرزنش کرد و فرمود: شما سپاهیان آن زن و پیروان آن شتر بودید. چون صدا کرد، او را پاسخ گفتید و وقتی پی شد، فرار کردید. اخلاق شما پست و پیمان شما غدر (نیرنگ) و دین شما نفاق و آب شما شور است و آن کس که در شهر شما اقامت گزیند، در دام گناهان تان گرفتار آید و آن کس که از شما دوری گزیند، رحمت ق را دریابد. گویا می‌بینم که عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود می‌آید و به گمانم همگی غرق شده‌اید و تنها قلعه‌ی مسجدتان، هم‌چون سینه‌ی کشتی، بر روی آب نمایان است. (۷۵)

سپس فرمود: اکنون ای اهل بصره، درباره‌ی من چه گمان دارید؟ در این هنگام مردی برخاست و گفت: جز خیر و نیکی درباره‌ی تو نسبت به خود، گمان نمی‌بریم. اگر ما را مجازات کنی جا دارد؛ زیرا ما گناه کاریم و اگر ما را ببخشی، عفو برای خدا محبوب‌تر است. امام علی علیه السلام فرمود:

همه را عفو کردم. از فتنه‌جویی دوری گزینید. شما نخستین کسانی هستید که بیعت را شکستید و عصای امت را دو نیم کردید. از گناه بازگردید و خالصانه توبه کنید. (۷۶)

بنابر نقل مسعودی در مروج الذهب، علی علیه السلام خطاب به همه‌ی مخالفان اعلام کرد:

هر کس اسلحه‌ی خود را بر زمین بگذارد، در امان است و هر کس به خانه‌ی خود رود در امان است. (۷۷)

طلحه و زبیر هنگام جنگ به مردم بصره اعلام کرده بودند: «اگر علی علیه السلام پیروز شود، همه را خواهد کشت و تمام حرمت‌ها را خواهد شکست. او بچه‌ها را می‌کشد و زن‌ها را اسیر می‌کند. پس برای حمایت از حریم خود بجنگید و مرگ را بر رسوایی ترجیح دهید». آن دو با این دروغ وحشتناک مردم را بر ضد حضرت شوراندند، ولی امام علیه السلام پس از پیروزی، بر خلاف شایعه‌های مسموم طلحه و زبیر، همه را بخشید.

کلبی می‌گوید: از ابوصالح پرسیدم: چگونه علی علیه السلام از اهل بصره صرف‌نظر کرد؟ در پاسخ گفت: همان گونه که پیغمبر با اهل مکه رفتار کرد؛ زیرا دوست داشت آنان هدایت شوند. (۷۸)

آری، از شخصیتی چون علی که بر اساس روایات منقول از رسول خدا، حلیم‌ترین مردم روی زمین بود، (۷۹) رفتاری جز این شایسته نیست و این، نشان دیگری از صبر و عفو و گذشت و در یک کلمه «تسامح اخلاقی» اوست.

۹ - گفتار نیکوی علی درباره‌ی کشتگان جمل

از سرداری که بر دشمنان خود پیروز می‌شود و با سینه‌ای پر از کینه و حس انتقام‌جویی، بر کشته‌ی دشمن خویش حاضر می‌گردد، چه انتظاری داریم؟ انتظار مدح و ستایش و بیان فضایل آنان یا انتظار دشنام و شماتت و عیب‌جویی و تحقیر و سرزنش؟! علی علیه السلام، با دشمن دنیاطلب، هواپرست و جاهل خویش، به بزرگی و کرامت برخورد می‌کند. او آن گاه که بر بالین کشته‌گان جمل حاضر شد، به بیان فضایل آنان زبان گشود.

بر بالین عبد الله بن خلف

هنگامی که علی علیه السلام بر جسد «عبدالله بن خلف خزاعی» گذر کرد، دید لباسی زیبا بر تن دارد. مردم گفتند: «او رییس پیمان شکنان بود!» امام علیه السلام به جای آن که بر طعن آنان بیافزاید، فرمود: «چنین نبود، بلکه او انسانی شریف و بلند طبع بود.» (۸۰) این سخن درباره‌ی مردی است که به گفته‌ی سید محسن امین، در روز نبرد به صراحت کینه‌ی خود را نسبت به علی علیه السلام ابراز کرده و او را به مبارزه طلبیده بود. او می‌نویسد:

عبدالله بن خلف خزاعی، رییس بصره و توان‌گرتین آنان در مال و زمین، از سپاه عایشه بیرون آمد و هم‌آورد طلبید. وی درخواست کرد کس دیگری جز علی علیه السلام برای جنگ با او قدم نهد و این رجز را خواند:

ای ابوتراب! به آرامی به نزدیک من بیا که من

چون شیری به تو نزدیک شده‌ام در سینه‌ام نسبت به تو کینه دارم

علی علیه السلام به سوی او آمد و به او امان نداد تا ضربه‌ای وارد کند و مغز او را از هم شکافت. (۸۱)

باری، کینه‌ی عبدالله خلف نسبت به علی که خود، آن را اعلام کرده بود و جدال شخصی او با علی، سبب نشد که آن حضرت، او را تحقیر کند و دشنام دهد یا نقایص وی را بر شمرد. آری، این، شیوه‌ی جوان‌مردان است.

بر بالین معبد بن مقداد

سپس علی علیه السلام بر کشته‌ی معبد بن مقداد گذر کرد و گفت: «خدا پدر این مرد را بیامرزد که اگر زنده بود، تدبیرش بهتر از تدبیر این مرد بود.» عمار بن یاسر عرض کرد: «سپاس خدای را که این مرد را نابود کرد و صورت او را بر خاک مالید. ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند ما از کسی که از حق روی گرداند، ترسی نداریم چه پدر باشد چه پسر.» امیر مؤمنان باز هم حرمت مقتول را نگه داشت و زبان به شماتت او نگشود، بلکه خطاب به عمار فرمود: «خداوند تو را بیامرزد و به تو اجر نیکو دهد.» (۸۲)

بر بالین کعب بن سور

کعب بن سور، قاضی بصره و قاری قرآن بود که در میان قبیله‌اش نفوذ فراوانی داشت. طلحه و زبیر هرچه کردند نتوانستند او را با خود همراه کنند تا آن که عایشه را به ملاقات حضوری او فرستادند. وی پس از شنیدن سخنان عایشه، برای حضور در سپاه جمل اعلان موافقت کرد. او کسی بود که افسار شتر عایشه را در میدان جنگ در دست داشت و قرآنی به سینه خود آویزان کرده بود و مردم را به یاری عایشه فرا می‌خواند.

هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام از میان کشتگان جمل می‌گذشت، چشمش بر جسد قاضی بصره افتاد که همان قرآن را بر گردن داشت. دستور داد قرآن را از گردن وی باز کنند و به مکان پاکی انتقال دهند. سپس فرمود: «کعب را بنشانید.» او را نشانده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه السلام همان سخنی را به وی گفت که رسول خدا به کشتگان بدر فرموده بود: «ای کعب! آن چه را خدای من به من وعده کرده بود، درست و استوار یافتم، آیا تو هم آن چه را پروردگارت وعده کرده بود، درست و استوار یافتی؟» (۸۳) سپس دستور داد او را بخوابانند.

بر بالین عبدالرحمن بن عتاب بن اُسَید

مسعودی می‌نویسد: «علی علیه السلام بر بالین عبدالرحمن بن عتاب بن اُسَید که پسر ابوالعاص و او پسر امیه می‌باشد، حاضر شد، در حالی که میان کشتگان افتاده بود فرمود:

«آه و اندوه بر تو ای دلیر قریش! شجاعان بنی عبد مناف را کشتی و مرا تیره روز و آشفته حال کردی.» (۸۴)

مالک اشتر که خود، عبدالرحمن را کشته بود گفت: «ای امیرمؤمنان! سخت غم آنان می‌خوری در حالی که آنان سرنوشت خویش را برای تو می‌خواستند!» حضرت فرمود: «زنانی، من و آن‌ها را آورده‌اند که تو را نیاورده‌اند!»

با این جمله علی علیه السلام چه نکته‌ای را به اشتر گوشزد می‌کند؟ به نظر می‌رسد او می‌خواهد بر ارتباط قبیلگی خود با عبدالرحمن که او نیز از قریش است تأکید کند و همان را مایه احترام خویش بر کشته‌ی عبدالرحمن بداند. آری، علی علیه السلام از هر دست‌مایه‌ای برای ابراز محبت و افسوس خود به کشته‌گان جمل سود می‌برد، به جای آن که به فکر مرهم نهادن بر دل پردرد خویش باشد.

خودداری امام علی علیه السلام از آغاز کردن جنگ

امام علی علیه السلام با همه‌ی صلابت و قاطعیتی که در پاسداری از حق و حدود الهی و اجرای احکام خداوند داشت و با همه رشادت‌هایی که در جنگ با دشمنان خدا از خود بروز می‌داد، هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبود. او نمی‌خواست خون مسلمانان و حتی کافران به ناحق بر زمین بریزد. از این رو، با ارسال نامه به مخالفان و حتی ملاقات حضوری می‌کوشید آنان را متقاعد سازد و به راه آورد. این ویژگی امام علی علیه السلام، پاسخ خوبی است به کسانی که آن حضرت را اهل خشونت و شمشیر و خون‌ریزی می‌دانند و از انتساب «تساهل» به ایشان که به معنی رأفت و رحمت و آزادی مخالفان تا قبل از اقدام عملی علیه جامعه‌ی اسلامی است، بیم دارند. باری، امام را م‌توان به دلیل همین خویشتن‌داری‌ها، اهل تسامح اخلاقی و سیاسی دانست؛ زیرا دست به شمشیر نمی‌برد مگر هنگامی که مخالفانش دست به شمشیر بردند و خون مسلمانان را بر زمین ریختند.

۱۰ - صلح جویی امام در جنگ جمل

در ماجرای جنگ جمل، همین رفتار را از امام علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم. امام علی علیه السلام دوبار توسط صعصعه بن صوحان و عبدالله بن عباس، برای بصریان نامه فرستاد که مؤثر واقع نشده پیش از آغاز جنگ نیز برای بار سوم، قرآنی به دست ابن عباس داد تا نزد طلحه و زبیر رود و آنان را به قرآن دعوت کند. (۸۵)

یک بار نیز زبیر را در میدان به مذاکره فرا خواند و توانست او را تا حدودی نسبت به ادامه جنگ مردد سازد. (۸۶)

آغاز حمله از سوی سپاه جمل

با وجود خیرخواهی علی علیه السلام و فرستادن قرآن برای حکمیت، لشکر بصره قانع نشد و تشنگی خود را برای آغاز نبرد با قتل نوجوان داوطلب، اثبات کرد. بنابر نقل طبری در این جا بود که علی علیه السلام به سپاه خود فرمود: «اکنون بر شما نبرد، سزاوار است». (۸۷) البته شیخ مفید آغاز درگیری را این گونه توصیف می‌کند:

«در حالی که امام علی علیه السلام سرگرم بیان فرمان‌های جنگی به سپاهیان خود بود، ناگهان رگبار تیر دشمن، لشکرگاه امام را فرا گرفت که بر اثر آن، چند تن از یاران امام به شهادت رسیدند. از جمله، تیری به فرزند عبدالله بن بدیل اصابت کرد و او را کشت. عبدالله نعش فرزند خود را نزد امام آورد و گفت: «آیا باز هم باید صبر و بردباری از خود نشان دهیم تا دشمن ما را یکی پس از دیگری بکشد؟! به خدا سوگند اگر هدف اتمام حجت باشد، تو حجت را بر آنان تمام کردی!».

سخنان عبدالله سبب شد که امام آماده‌ی نبرد شود. از این رو، زره رسول خدای الله علیه و آله را پوشید و استر او را که به همراه داشت، سوار شد و در برابر صفوف یاران ایستاد. پرچم را به دست فرزندش، محمد حنفیه داد و فرمان پیش‌روی صادر کرد (۸۸) و به او فرمود:

اگر کوه‌ها از جای خود کنده شوند، تو بر جای خود استوار باش. دندان‌ها را بر هم بفشار. کاسه‌ی سرت را به خدا عاریت ده. گام‌های خود را بر زمین میخ‌کوب کن. بیوسته به آخر لشکر بنگر (تا بدان جا پیش‌روی کنی) چشم خود را بیوش و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است. (۸۹)

دستور تعقیب نکردن فراریان و مجروحان

پس از آن همه خویشتن‌داری علی علیه السلام، وقتی تیرباران سپاه بصره آغاز شد، حضرت اجازه‌ی نبرد داد، اما در این فرمان نیز، روح رأفت و رحمت موج می‌زند. امام علی علیه السلام فرمود:

وقتی سپاه جمل را شکست دادید، مجروحان را نکشید، اسیران را نکشید، فراریان را تعقیب نکنید، عورت کسی را رو نکنید، کشته‌ای را گوش و بینی نبرید، مال کسی را نبرید، مگر آن چه در میدان جنگ گذارده‌اند. (۹۰)

فرمان عفو عمومی

در پایان جنگ نیز، پس از کشته شدن محافظان شتر عایشه و سقوط هودج او که با خونریزی فراوان و هلاکت دست کم چهل تن از

محافظان جمل میسر شد، علی علیه السلام به منادی خود دستور داد تا فریاد زند:

فراریان را تعقیب نکنید، بر مجروحان حمله نبرید، به خانه‌ها قدم ننهید. هیچ سلاح و لباس و کالایی بر ندارید. هر کس سلاح خود را بر زمین افکند، امان یافته و هر که در خانه‌اش را ببندد، در امان است. (۹۱)

اگر علی علیه السلام مردی قدرت طلب و کینه‌توز بود، نباید چنین فرمان انسانی را صادر می‌کرد. باید اجازه می‌داد افراد بیشتری از سپاه دشمن کشته شوند تا قدرت خود را هرچه بیشتر به رخ اهل بصره بکشد، ولی او جنگ را برای تربیت مردم و اصلاح امور آنان می‌خواست، همان گونه که قدرت را برای اقامه‌ی عدل و داد. «آری، این است علی علیه السلام، این است مهر علی بر دشمن این است رحمت علی بر بشر در میدان جنگ. آیا در تاریخ بشر کسی دیده است که حکومتی با یاغیان و طاغیان، چنین کند؟» (۹۲)

۱۱ - کوشش برای جلوگیری از خون‌ریزی در صفین

علی علیه السلام، پس از انتخاب به خلافت مسلمانان، خلیفه‌ی مشروع و مقبول جامعه بود و حق داشت بر اساس صلاح‌دید خود، استانداران و کارگزاران مناطق گوناگون را عزل و نصب کند. یکی از این استانداران، معاویه بود که در زمان خلافت عمر و عثمان، والی شام بود. امام علی علیه السلام هیچ گونه شایستگی برای ادامه‌ی قدرت او نمی‌دید؛ زیرا از پرهیزکاری بهره‌ای نداشت و بسان پادشاهان رفتار می‌کرد و در دمشق برای خود قصرها و بناهای باشکوه ساخته بود.

علی علیه السلام با وجود توصیه‌ی مغیره بن شعبه و ابن عباس مبنی بر تعویض نکردن حاکم شام و باقی نگه داشتن معاویه بر قدرت، تصمیم به عزل او گرفت. مغیره می‌گفت: اگر همه‌ی کارگزاران را تعویض می‌کنی، دست کم به معاویه کاری نداشته باش؛ زیرا او در سرزمین شام ریشه پیدا کرده و مردم، سخن او را می‌شنوند. از سو دیگر، بر اثبات او دلیل داری؛ زیرا عمر او را بر تمامی شام ولایت داد و می‌توانی به عمل عمر استناد کنی. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

لَا وَاللَّهِ، لَأَسْتَعْمَلَ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا

نه، به خدا سوگند! حتی دو روز نیز او را بر سر کار نگه نمی‌دارم! (۹۳)

هنگامی که ابن عباس از گفت و گوی مغیره با آن حضرت آگاه شد، پیشنهاد او را تأیید کرد و گفت: من نیز همین راه را به تو پیشنهاد می‌کنم که معاویه را بر سر کار ثابت بداری. آن گاه که با تو بیعت کرد، بر عهده‌ی من بگذارد که او را از جای خود بردارم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

لَا، وَاللَّهِ لَأُعْطِيَهُ الْإِلْسِيْفَ

نه، به خدا سوگند! جز شمشیر به او پیشنهاد نخواهم کرد. (۹۴)

حضرت علی علیه السلام خود را در جایگاه خلافت، امین مردم می‌دانست و خدا را ناظر و گواه بر کار خویش می‌دید. از این رو، اعطای مسند قدرت را به فاسدان و قدرت‌طلبان که در پی خدمت به خلق و تحکیم دین نبودند و به اصطلاح «درد دین» نداشتند، بر خلاف عهد خود با مردم و ایمان خود به خدا می‌دانست. بنابراین در پاسخ پیشنهاد مغیره فرمود:

وَاللَّهِ لَأُدَاهِنُ فِي دِينِي وَ لَأُعْطِيَ الرَّبِيَاءَ فِي أَمْرِي

به خدا سوگند! در کار دین، کوتاه نمی‌آیم و در امر زمام‌داری، به ریاکاری دست نمی‌زنم. (۹۵)

همه‌ی این موضع‌گیری‌ها، «قاطعیت» و «قانون‌مداری» علی علیه السلام را نشان می‌دهد که در چهارچوب «سیاست دینی» و در مقابل «سیاست دنیایی» قرار می‌گیرد. هدف او به جای «حفظ قدرت» برای ادامه‌ی حکومت، حفظ حقیقت و ارزش‌ها بود.

با وجود پافشاری امام علی علیه السلام بر خلع معاویه از امارت شام، برای جلوگیری از خون‌ریزی و برپایی جنگ تلاش گسترده‌ای به کار برد و تا آخرین لحظه کوشید معاویه را به واگذار کردن قدرت و بیعت با خلیفه‌ی مشروع مسلمانان متقاعد کند.

امام علی علیه السلام می‌کوشید با ارسال نامه و اعزام نماینده به شام، هرگونه شبهه را از ذهن معاویه و هوادارانش بزدايد و عذری برای مخالفت باقی نگذارد. علی علیه السلام، شمشیر را نه اولین راه حل، بلکه آخرین چاره می‌دانست. نامه‌های آن حضرت به معاویه یا پاسخ او به نامه‌های رسیده از معاویه، ۱۷ نامه از مجموع ۷۹ نامه‌ی موجود در نهج‌البلاغه را در بر می‌گیرد که بعضی از آن‌ها،

فرازهای برجسته از نامه‌ای مفصل‌تر است که می‌توان صورت کامل آن‌ها را در کتاب‌های تاریخ که قدمتی بیشتر از نهج‌البلاغه دارند، مشاهده کرد. (۹۶)

۱۲ - صلح جویی امام علیه السلام در جنگ نهروان

پس از نبرنگ معاویه در بر سر نیزه کردن قرآن و تردید سپاه عراق در ادامه‌ی جنگ، علی علیه السلام تحت فشار یاران خود، آتش بس را پذیرفت و به حکمیت نماینده‌ی عراق و شام بر اساس قرآن تن داد. بنابراین در هفدهم صفر سال ۳۷ هجری پیمان نامه‌ای میان علی علیه السلام و معاویه تنظیم شد که بر اساس مفاد ۸ ماده‌ای آن، عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) از سوی علی علیه السلام و عمروبن عاص از جانب معاویه، تا پایان رمضان سال ۳۷ (بیش از هفت ماه) فرصت داشتند در نقطه‌ای میان عراق و شام (دومه الجندل) به مشورت بنشینند و بر اساس قرآن در کار امت داوری کنند.

هنگامی که اشعص بن قیس مفاد پیمان نامه را برای سپاه عراق می‌خواند، گروهی از طوایف عراقی مانند «عتره»، و «بنی راسب»، «بنی تمیم» با دادن شعار «لا حکم الا لله» با آن مخالفت کردند و از تصمیم پیشین خود مبنی بر پذیرش داوری قرآن پشیمان شدند. آنان از علی علیه السلام نیز خواستند که آن را نادیده بگیرد و به جنگ ادامه دهد و از گناهی که با پذیرش حکمیت مرتکب شده بود، توبه کند و گرنه کافر خواهد بود.

این گروه که در تاریخ به «خوارج» شهرت یافتند، دست به شمشیر برده و دوستان علی علیه السلام را که به کفر آن حضرت معتقد نبودند، می‌کشتند و امنیت جامعه را سلب کرده بودند. (۹۷)

امام علی علیه السلام از هر فرصتی برای زدودن شبهه از ذهن و دل آنان، بهره گرفت که آن‌ها را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: پیش از خروج از صفین، پیش از ورود به نهروان، پس از ورود به نهروان (و در میدان جنگ) بررسی تاریخی این سه مرحله، حکایت از حس بشر دوستی و پرهیز از خون‌ریزی آن حضرت دارد. (۹۸)

۱۳ - خوش رفتاری با ابن ملجم و پیشنهاد عفو یا قصاص منصفانه‌ی او

یکی از بزرگ‌ترین فرازهای اخلاقی زندگی آموزنده‌ی امام علی علیه السلام، رفتار بزرگوارانه و جوان‌مردانه‌ی او با قاتل کینه‌توز و ناجوانمرد خویش؛ ابن ملجم است. علی علیه السلام در گذشته به ابن ملجم محبت‌ها کرده و با وجود آگاهی از نیت پلیدش او را آزاد گذارده بود و اینک فرق مبارک‌اش به شمشیر کین او شکافته شده بود. با این حال، از لطف و نوازش در حق قاتل خودداری نکرد. پس از آن که ابن ملجم در مسجد کوفه، شمشیر زهرآگین خود را بر فرق مبارک علی علیه السلام وارد کرد، امام فریاد زد: «او را بگیرید و نگذارید فرار کند». (۹۹) مردم در پی او دویدند و سرانجام، قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل کرد و به زمین کوبید و دست بسته او را به خانه‌ی علی علیه السلام آورد.

بنابر گزارش طبری، آن حضرت به ابن ملجم فرمود: «ای دشمن خدا! مگر با تو نیکی نکرده بودم؟». گفت: «چرا». حضرت فرمود: «پس چرا چنین کردی؟» گفت: «شمشیرم را چهل صبح‌گاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین مخلوق خویش را با آن بکشد!» حضرت فرمود: خودت با آن کشته می‌شوی که بدترین مخلوق خدایی!». (۱۰۰)

با وجود آن که ابن ملجم از کرده‌ی خود پشیمان نبود و پس از دستگیری، هنوز هم با جسارت هرچه تمام‌تر، علی علیه السلام را در حضور خودش، بدترین مخلوق خدا می‌خواند، امام علیه السلام به او توهین نمی‌کند، او را مورد ضرب و جرح قرار نمی‌دهد، و گرسنه نگاه نمی‌دارد. در عوض، به اطرافیان خود درباره‌ی خوراک و رفاه او سفارش می‌کند.

یعقوبی تاریخ نگار اهل سنت سفارش امیرمؤمنان را چنین گزارش می‌کند: قثم بن عباس، ابن ملجم را دستگیر کرد و او را نزد علی علیه السلام آورد. حضرت فرمود: آیا تو ابن ملجم هستی؟ گفت: بلی. فرمود: فرزندم حسن، مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر کن و بندش را محکم نمای. اگر من بدرود حیات گفتم، او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگarem با او احتجاج کنم و اگر زنده ماندم یا او را می‌بخشم یا قصاص می‌کنم». (۱۰۱)

علامه مجلسی، سفارش امام نسبت به قاتل خود را با تفصیل بیشتری نقل می‌کند:

امام چون به هوش آمد، چشم‌هایش را گشود و این جمله را بر زبان آورد، ای ملایکه‌ی پروردگarem! با من مدارا کنید... سپس نگاهش به ابن ملجم افتاد که دست‌هایش را بسته بودند و شمشیرش به گردنش آویزان بود. امام با صدایی ضعیف و لرزان و با مهربانی و لطف فرمود: «ای ابن ملجم! به کاری بزرگ دست زدی و جنایتی هولناک مرتکب شدی، آیا برای تو بد امامی بودم که این گونه مرا پاداش دادی؟ آیا به تو احسان نکردم و بر حقوق نیافزودم؟ آیا درباره‌ی تو به من گزارش نمی‌دادند که چنین و چنان است و من تو را آزاد می‌گذاشتم... به امید آن که از راه ضلالت باز گردی و از گمراهی رو بگردانی؟ سپس امام رو به فرزندش حسن کرد و فرمود: پسر من! با اسیر خود مدارا کن.

و دربارهی او رحمت و مهربانی پیش گیر، نمی بینی که چشم‌های او از ترس چگونه گردش می کند و دلش چگونه مضطرب است! امام حسن علیه السلام عرض کرد: این ملعون، به شما ضربت زده و دل ما را به درد آورده است، حال امر می کنی با او مدارا کنم؟ فرمود: آری پسر! ما از اهل بیت رحمت و مغفرتیم. به حقی که به گردن تو دارم، از آن چه خود می خوری، به او بخوران و از آن چه می آشامی، به او بیاشام، او را به غل و زنجیر مکش و دست‌هایش را نبند...» (۱۰۲)

آیا نمی توان در مقابل این رفتار، رفتار دیگری را مجسم کرد که با استدلال بر جهنمی بودن ابن ملجم و خروج او از طریق هدایت، وی را مستحق هرگونه توهین و شکنجه بداند؟ چرا امام علی علیه السلام با وجود تصریح بر «نهایت شقاوت ابن ملجم» با او چنین برخورد می کند؟ استاد شهریار در غزل معروف خود چه زیبا به این فراز اشاره می کند:

علی ای همای رحمت! تو چه آیتی خدا را
که به ما سوی فکندی همه سایه‌ی هما را...
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا (۱۰۳)
فرستادن کاسه‌ی شیر

امام علیه السلام، خود نخستین کسی بود که به سفارش خویش دربارهی قاتل زندانی عمل کرد. هنگامی که به دستور پزشک مقداری شیر برای آن حضرت آوردند تا بیاشامد، مقداری از شیر را نوشید و بقیه را برای ابن ملجم فرستاد. این در حالی بود که بنا بر گزارش علامه مجلسی، از شدت جراحت و تأثیر سم در بدن آن حضرت، گاهی امام به هوش می آمد و سپس مدتی طولانی به حال اغما فرو می رفت. با این وجود دوباره رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود:

فرزندم! تو را به حقی که بر تو دارم سوگند می دهم که در خوراک و نوشیدنی بر ابن ملجم نیکویی کنی و با او تا زمان مرگ من مهربانی داشته باشید. از آن چه می خوری به او بخوران و از آن چه می نوشی در اختیار او بگذار... (۱۰۴)
و شاعر، این بزرگی و کرامت را چنین به نظم کشیده:

چون نظر بر کاسه‌ی شیر او فکند
شیر حق آن شهریار آرجمند
یاد کرد از قاتل مأیوس خویش
گفت پس با دختر مأنوس خویش
بر به نزد قاتل من، شیر را
نزد رو به بر غذای شیر را!! (۱۰۵)

و شهریار در شعر زیبای خود با عنوان «شب و علی» این چنین، کار بزرگ امیر مؤمنان را به سلک نظم آورده است:

علی آن شیر خدا شاه عرب
الفتی داشته با این دل شب
ش ز اسرار علی آگاه است
دل شب محرم سر الله است...
ماه محراب عبودیت حق
سر به محراب عبادت منشق
می زند پس لب او کاسه‌ی شیر
می کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست
تو خدایی مگر! ای دشمن دوست!
در جهانی همه شور و همه شر
ها علی بشر کیف بشر (۱۰۶)

پیشنهاد عفو یا قصاص منصفانه و پرهیز از خون‌ریزی

امام علی علیه السلام که همیشه به هدایت و سعادت مردمان می‌اندیشید، در واپسین لحظات زندگی با نفس‌هایی که به شماره افتاده و جسمانی که فروغ خود را از دست داده بود، به سرنوشت قاتلِ نگویند بخت می‌اندیشد و به کینه‌ای که از خوارج، در دل خویشاوندان و اطرافیان و اصحابش بر جای مانده است. بنابراین، در وصیای مکرر خود، پیوسته به «پرهیز از خشونت و خودداری از به راه انداختن حمام خون» به بهانه‌ی قتل امیرالمؤمنین سفارش می‌کرد. درباره‌ی ابن ملجم نیز ضمن پیشنهاد عفو او به امام حسن علیه السلام، تنها «قصاص منصفانه» و «مشروع» را مجاز می‌دانست: «یک ضربت در برابر یک ضربت و نه بیشتر!» همان چیزی که در فقه و شریعت اسلامی بر آن تأکید شده است. (۱۰۷)

سفارش به عفو

امام علیه السلام در نامه‌ی ۲۳ و ۴۷ نهج البلاغه به این موضوع اشاره دارد. ایشان در نامه‌ی ۲۳ می‌فرماید:

وَصِيَّتِي لَكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدًا فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هُدَى الْعَمُودِينَ وَأَقِدُوا هُدَى الْمَصْبُوحِينَ، وَخَلَاكُمْ ذَمًّا، أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمِ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مَفَارِقُكُمْ، إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ ذِمِّي، وَإِنْ أَقْنُ فَاَلْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَاَلْعَفْوُ لِي قَرْبُهُ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنُهُ، فَاعْفُوا «أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ».

سفارش من به شما این است که هیچ چیزی را برای خدا شریک قرار ندهید و سنت محمدصلی الله علیه وآله را تباه نسازید. این دو ستون محکم دین را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه دارید، تا سرزنش نشوید.

من دیروز یار شما بودم و امروز مایه‌ی عبرت شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد. اگر من از این ضربت جان‌کاه جان سالم به در برم، خود ولی خون خویشتم، و اگر رخت از این دنیا بر بندم، مرگ وعده‌گاه من است (و برایم ناخوشایند نیست) و اگر قاتلم را عفو کنم، فو وسیله‌ی تقرب من به خدا و مایه‌ی ثواب شماست. پس (قاتل مرا) عفو کنید: «آیا دوست ندارید خدا شما را عفو کند؟» (۱۰۸)(۱۰۹)

امام در این وصیت، به صورت غیر صریح، تصمیم خود را بر عفو قاتل در صورت زنده ماندن، اعلام می‌کند و می‌گوید: در صورت زنده ماندن، خود اختیار خون خود را دارم! کنایه از این که افکار عمومی و خشم اطرافیان از خوارج و ابن ملجم، نمی‌تواند مرا به در پیش گرفتن موضع خشونت‌بار وا دارد و اگر بخواهم، عفو می‌کنم و به دیگران کاری ندارم. نشانه‌ی این تصمیم امام، در پیشنهاد آن حضرت به خانواده‌ی خویش است که می‌فرماید: حتی اگر جان دادم، چندان غمگین نباشید؛ زیرا من با مرگ آشنایم و با آن، انس دارم. بنابراین، باز هم از سر رحمت و کرامت، قاتل را عفو کنید تا شایسته‌ی بخشایش خداوند باشید. نهی از خشونت غیرقانونی

در نامه‌ی ۴۷ که در بردارنده‌ی سخنان امام علی علیه السلام در واپسین لحظه‌های حیات اوست، با سفارش به پرهیزکاری، ترک دنیاطلبی، پیکار با ستم‌کار و یاری ستم‌دیده، تلاش در آشتی دادن میان مردم، رسیدگی به حال یتیمان، رعایت حال همسایگان، توجه به قرآن، نماز، جهاد و امر به معروف، می‌فرماید:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَوْضًا، تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي! أَنْظَرُوا، إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بَضْرِبَةٍ، وَ لَا يُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ».

ای فرزندان عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید و می‌گویید: امیر مؤمنان را کشته‌اند! امیر مؤمنان را کشته‌اند! بدانید جز کشته‌ای من نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید! اگر من از این ضربت، جهان را بدرود گفتم، او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. زنه‌ار که او را مثله نکنید و دست و پا و دیگر اندام او را نبرید که من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: پرهیزید از بریدن اندام مرده هرچند سگ دیوانه باشد. (۱۱۰)

امام علی علیه السلام در این سخنان، به طور هم‌زمان، از تساهل مثبت و قانون‌گرایی سخن می‌گوید. تساهل به این دلیل که به خویشتن‌داری، آسان‌گیر و خودداری از اقدامات احساسی و کینه‌توزانه دستور می‌دهد و از به‌راه انداختن حمام خون نهی می‌کند و قانون‌گرایی، از آن جهت که به آنان اجازه می‌دهد قاتل را به قصاص و با وارد آوردن یک ضربه به قتل برسانند و این، خشونت مشروع است.

بنابر این، تساهل از دیدگاه امام علی علیه السلام نمی‌تواند به «سهل‌انگاری و بی‌توجهی در رعایت قانون الهی» و «بی‌قیدی و بی‌غیرتی» تفسیر شود و یا با اتکا به آن از هرگونه «ریختن خون انسان» حتی در قالب قصاص که یک قانون الهی است، به عنوان اقدامی بر ضد تساهل یاد شود!

۱۴ - عفو عمروعاص و بُسربن ارطاة در جنگ صفین

یکی از موارد تساهل اخلاقی در سیره‌ی امام علی علیه السلام، چشم‌پوشی او از قتل عمروبن‌عاص، معاونِ اوّل معاویه در جنگ و بُسربن ارطاة یکی از سرداران سپاه شام است که با وجود قدرت امام بر قتل آنان، به دلیل رعایت یک ارزش اخلاقی صورت گرفته است. (۱۱۱)

عفو عمروعاص

نصرین مزاحم مُنقری، وقایع‌نگار صفین نخستین گزارش‌گر این حادثه است که با اندک تغییری سخن او را نقل می‌کنیم: «در یکی از روزها که جنگ مغلوبه شده بود و هردو طرف به نابودی هم کمر بسته بودند، عمرو عاص با حارث بن جثمی روبه‌رو شد که با عمرو دشمنی دیرینه داشت و با اشعاری، عمرو را مورد تمسخر و استهزا قرار می‌داد. حارث، اشعارش را برای عمرو خواند. عمرو بسیار خشمگین شد تا آن‌جا که سوگند یاد کرد به جنگ علی برود، هرچند هزار بار کشته شود. در پی این سوگند، در میان صفوف جنگ‌جویان به دنبال علی رفت و با نیزه بر آن حضرت حمله کرد. علی علیه السلام با نیزه و شمشیر حمله‌ی او را پاسخ گفت و اسب خود را نهیب داد تا خود را به عمروعاص برساند. عمروعاص که چنان دید خود را از اسب به زیر افکند و پاهای خود را بلند کرد و شرم‌گاه خود را آشکار ساخت. امیرالمؤمنین که این رفتار را از او دید، شرمگین شد و از او وی گرداند و از کشتن او صرف‌نظر کرد. (۱۱۲)

مردم این گذشت و چشم‌پوشی را نشانه‌ی کرامت و بزرگواری او دانستند و ضرب‌المثل قرار دادند. چنان‌چه ابونواس در شعری می‌گوید:

دور کردن پستی و شکست با مذلت و خواری خیری ندارد

هم‌چنان که عمرو، روزی با عورت خود، چنین کرد (۱۱۳)

ابن شهر آشوب داستان رسوایی عمرو عاص و گذشت علی علیه السلام را چنین نقل می‌کند:

روزی امیرمؤمنان به صورت نا ناس به میدان آمد. عمروعاص که از شایعات مبنی بر ترسو بودن خودش نگران بود، شمشیر خود را برداشت و به مبارزه آمد، اما گمان می‌کرد حریف او، یکی از فرماندهان لشکر علی است. علی علیه السلام او را دنبال کرد و رجز خواند و لابه‌لای اشعار حماسی خود را معرفی کرد. عمر و از روی ترس و وحشت پا به فرار گذاشت. امام او را تعقیب کرد و با نیزه‌ای چنان به او فشار داد که نقش بر زمین شد. در این حال عمرو که خود را به مرگ نزدیک می‌دید، دست به حيله زد و پاهایش را بلند کرد و عورتش را آشکار ساخت. علی علیه السلام که مظهر حیا و شرم بود، از کشتن وی صرف‌نظر کرد و به میان سربازانش بازگشت. (۱۱۴)

عفو امام علیه السلام و گذشت او از قتل عمروعاص، بسیار آموزنده است. علی علیه السلام می‌داند که عمروعاص مغز متفکر سپاه معاویه محسوب می‌شود و اکنون شخصیت شماره‌ی دو سپاه شام به حساب می‌آید، با این حال، از او در می‌گذرد. آیا اگر علی علیه السلام عمرو را در این حادثه می‌کشت، داستان حکمیت و قرآن بر نیزه کردن پیش می‌آمد و سپاه علی علیه السلام دچار تفرقه می‌شد؟ آیا علی علیه السلام از راه غیب، آینده را نمی‌دانست؟

باید گفت علی علیه السلام همه‌ی این نکته‌ها را می‌دانست، ولی باز هم، عمرو را عفو کرد؛ زیرا می‌خواست بگوید من برای احیای ارزش‌های انسانی و اسلامی شمشیر می‌زنم، نه برای استمرار خلافت خودم! اگر علی علیه السلام، بقای حکومت خود را به هر قیمتی می‌خواست، در داستان شریعی فرات، آب را بر سپاه معاویه نمی‌گشود تا از تشنگی بمیرند تا راه بازگشت پیش گیرند! اما به همان دلیلی که امام علی علیه السلام پس از بستن آب از سوی معاویه و فتح شریعه به دست سپاهیان، اجازه داد سربازان معاویه سیراب شوند، در این‌جا نیز از قتل عمرو عاص چشم می‌پوشد و برای زنده نگه داشتن ارزش‌هایی مانند «حیا، کرامت» و «انصاف»، هزینه‌ی گزاف زنده ماندن عمرو عاص را می‌پذیرد. (۱۱۵) علی علیه السلام تا هنگامی حاضر به قتل حریف است که نبرد، منصفانه و جانانه باشد، اما آن‌گاه که حریف با آشکار کردن شرم‌گاه خود، آبرو و حیثیت خود را حصار جان خویش قرار می‌دهد و در واقع به سودای آبرو

در مقابل جان دست می‌بازد، علی علیه السلام بر او آسان می‌گیرد و «تسامح اخلاقی» خود را شامل حال حریف می‌کند؛ زیرا حریف، با عرضه کردن آبروی خود، در حقیقت، پرچم امان برافراشته و ج ان مردی چون علی علیه السلام را به عفو خویش دعوت کرده است. امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۸۴ نهج البلاغه که درباره‌ی عمروعاص و تبلیغات دروغین و مکر و فریب او بیان کرده است، به تبیین شخصیت عمروعاص می‌پردازد و بر لافزنی او پیش از جنگ و عورت‌گشایی او در گرماگرم کارزار تصریح می‌کند و می‌فرماید: عَجِبًا لِلْبَنِي النَّبِغَةِ، يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابِهِ وَ أُنَى أَمْرُهُ تَلْعَابُهُ، أَعَافِسُ وَ أَمَارِسُ، لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ أَثْمًا... فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ، فَأَيُّ زَاجِرٍ وَ أَمْرٍ هُوَ، مَا لَمْ تَأْخُذِ السَّبُوفَ مَأْخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَرْمَ سَبْتَهُ. أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ. وَ أَنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ. إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.

شگفتا از پسر آن زن بدکاره (لیلی، مادر عمروعاص)! به شامیان گفته که من بسیار شوخم و مردی بی‌پهوده‌گویی و عبت‌کارم. تردیدی نیست که او یاوه‌سرایی می‌کند و به گناه لب می‌گشاید... (۱۱۶) چون سخن جنگ در میان باشد، دلیر است و در هیاهو و امر و نهی، بی‌مانند! و چون پیکار آغاز می‌شود و صدای شمشیرهایی که از نیام بر آمده است، طنین می‌افکند، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که (از بی‌شرمی خویش و شرم دل‌اورمردان سود جوید) کمر بگشاید و پایین تنه را عریان کند (و خود را برهاند). به خدا سوگند! یاد مرگ، مرا از شوخ طبعی باز می‌دارد، در حالی که فراموشی آخرت به عمرو اجازه نمی‌دهد تا سخن حق بر زبان آرد. او با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که او را پاداشی رساند و در مقابل ترک دین خویش، بدو لقمه‌ای خوراند! (۱۱۷) از کلمات خطبه بر می‌آید که امام علی علیه السلام این سخنان را پس از پایان جنگ صفین فرموده است؛ زیرا عمروعاص تنها در مقابل علی علیه السلام و در جنگ صفین، به چنان اقدام حقارت‌آمیزی دست زد و در جنگ‌های گذشته سابقه نداشته است.

عفو بُسربن ارطاه

بُسربن ارطاه، یکی از سرداران معاویه در جنگ صفین و همان کسی است که پس از پایان جنگ و ضعف سپاه عراق، از سوی معاویه مأموریت یافت به شهرهای مکه و طایف و مدینه و منطقه‌ی یمن حمله کند (۱۱۸) و شیعیان علی علیه السلام را از دم تیغ بگذراند و او چنین کرد:

بنا بر گزارش ابن عبْدُ الْبَرِّ قُرْطُبِي؛ دانشمند بزرگ اهل سنت و شرح حال نویسنده مشهور، بُسربن ارطاه نیز هم‌چون عمرو بن عاص، روزی به نبرد علی شتافت، ولی علی، وی را بر زمین کوفت و او چاره‌ای نداشت جز آن که با عورت‌گشایی، علی را به حیا وا دارد و از دست او بگریزد. سخن ابن عبدالبر چنین است: «بُسْر، از سرداران ستم‌پیشه بود که با معاویه در صفین حاضر شده بود. روزی معاویه او را فرمان داد تا به جنگ علی علیه السلام برود و به او گفت: شنیده‌ام که در آرزوی رویارویی با علی هستی، به نبرد او برو که اگر خدا تو را بر او پیروز ساخت و او را بر زمین زدی، دنیا و آخرت را با هم به چنگ آورده‌ای! معاویه پیوسته بَسْر را تشویق و تشجیع می‌کرد تا روزی علی را در گرماگرم جنگ در میدان دید، به او نزدیک شد و با وی درآویخت. علی علیه السلام او را بر زمین زد و برایش همان ماجرای رخ داد که برای عمروعاص در داستان کشف عورت رخ داده بود.» (۱۱۹)

آری، علی مردی است که شمشیر را از روی خداخواهی می‌زند نه خودخواهی و چنین است که هم‌اکنون نیز سیاست‌مداران خودخواه و قدرت‌طلب، علی را در مصاف عمروعاص و بُسربن ارطاه، به دلیل گذشت او محکوم می‌کنند، ولی خداخواهان او را می‌ستایند. علی علیه السلام برای همین گذشت‌ها و ارزش‌مداری‌ها، شگفت‌آفرین و جهانی گشته، و گرنه بسیاری کسانی که چنگیزگونه از روی شهوت قدرت، انسان‌ها و ملت‌هایی را از دم تیغ گذرانده‌اند و برای همیشه، مطرود تاریخ شده‌اند.

اگر بر عملکرد علی علیه السلام در صفین، علم غیب او را که از راه اتصال به منبع نبوت به دست آورده است، بیافزاییم، شگفتی ما دوچندان خواهد شد؛ زیرا در آن صورت، علی علیه السلام از قتل کسی در می‌گذرد که در اوج ضعف و زبونی است و می‌بیند که همین شخص، در آینده، خون‌های دوستان او را، سفاکانه بر زمین خواهد ریخت. آری، علی علیه السلام از قتل قاتل آینده‌ی شیعیان خود در می‌گذرد، همان‌گونه که بر اساس روایات، از قتل قاتل خودش، ابن ملجم نیز چشم می‌پوشد و قصاص قبل از جنایت نمی‌کند. این در حالی است که سیاست‌مداران قدرت‌طلب عالم، مخالفان احتمالی خویش را نیز پیشاپیش از سر راه بر می‌دارند و انسانیت را به پای تندیس قدرت خود، قربانی می‌کنند هم‌چون فرعون که با تکیه بر پش گویی کاهنان، پسران بی‌گناه بنی‌اسرائیل را می‌کشت.

عفو عمروعاص و بُسر، از موارد درخشان «تسامح اخلاقی» در سیره‌ی امام علی علیه السلام است؛ زیرا شرط تسامح، قدرت داشتن و چیره بودن تسامح کننده بر تسامح شونده است و در صفین، به بهترین شکلی، قدرت علی علیه السلام بر حریفانش آشکار شد.

۱۵ - حذف عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام در پیمان صلح صفین

اگر تسامح را به معنای آسان گرفتن بر طرف مقابل اعم از دوست و دشمن بدانیم که گاه در قالب عفو و بخشش گناه دشمن جلوه می‌کند و گاه در پذیرش خواسته‌ی دشمن که تحمل آن سخت است. حرکت علی علیه السلام در پذیرش حذف عنوان «امیرالمؤمنین» از متن صلح‌نامه‌ی صفین، از مصادیق بارز «تسامح اخلاقی» است. هرچند علی علیه السلام در موضع ضعف قرار داشت و از سر اجبار به صلح نامه تن داده بود، اما در مجموع، با اولویت دادن به مصلحت مسلمانان و حفظ خون یاران خویش، از خشونت نابجا که می‌توانست حمای از خون جاری کند، جلوگیری کرد. این، دقیقاً همان کاری بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه انجام داد و به حذف عنوان «رسول الله» از جلوی نام مبارکش اقدام کرد تا بهانه‌ای به دست جاهلان و معاندان ندهد. مورخان نوشته‌اند:

چون نیرنگ معاویه و عمروعاص در برافراشتن قرآن بر سر نیزه‌ها، برای فریب سپاه علی علیه السلام کارگر افتاد، قرار شد پیمان آتش بس نگاشته شود که بر اساس آن، نماینده‌ای از دو طرف تعیین شود و به موضوع اختلاف عراق و شام رسیدگی کنند. متن این پیمان نامه که بنا بر نقلی به دست «عمر بن سعد» و بنا بر گزارشی دیگر به دست «عبید الله بن رافع» دبیر علی علیه السلام یا مالک اشتر نوشته شد، با این جمله آغاز می‌گشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ وَشِيَعَتُهُمَا فِيمَا تَرَاضِيَا بِهِ مِنَ الْحُكْمِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۱۲۰)

این بیانیه‌ای است که علی امیرمؤمنان و معاویه و پیروان آن دو، مفاد آن را پذیرفته‌اند مبنی بر این که داوری میان آنان بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام شود.

در این هنگام معاویه اسپندوار از جای جهید و گفت: «بد آدمی هستیم که اقرار کنیم که علی، امیر مؤمنان است، و با این حال با او نبرد کنیم.» ع روعاص که در جلسه حضور داشت به کاتب گفت: «نام علی و نام پدر او را بنویس. او امیر شماست نه امیر ما!» احنف بن قیس تیممی، سردار شجاع علی علیه السلام رو به آن حضرت کرد و گفت: «مبادا لقب امیرمؤمنان را از کنار نام خود پاک کنی، که می‌ترسم بار دیگر به تو باز نگردد! تن به این کار مده هرچند کار به کشتار بیانجامد.»

امام تا ساعتی از روز، از محو عنوان، خودداری کرد تا آن که اشعث بن قیس، مرد مرموزی که از نخستین روز در لباس دوستی بر ضد امام کار می‌کرد و با معاویه سر و سری داشت، اصرار ورزید که لقب برداشته شود. (۱۲۱)

در این کشمکش، امام علی علیه السلام خاطره‌ی تلخ «صلح حدیبیه» را به زبان آورد و فرمود:

من در سرزمین حدیبیه، کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله بودم. در یک طرف، پیامبر خدا و در طرف مشرکان، سهیل بن عمرو قرار داشت. من صلح نامه را به این صورت تنظیم کردم: این، قرارداد صلحی است که محمد رسول خدا و سهیل بن عمرو آن را می‌پذیرند. در این حال، نماینده‌ی مشرکان رو به پیامبر کرد و گفت: من هرگز نامه‌ای را که در آن خود را «پیامبر خدا» بدانم، امضا نمی‌کنم. اگر من می‌دانستم که تو پیامبر خدا هستی، با تو نمی‌جنگیدم. اگر چنین چیزی را بپذیرم و با وجود آن، تو را از طواف خانه‌ی خدا باز دارم، مردی ستم‌کار خواهم بود.

من، خشمگین شدم و گفتم: به خدا سوگند! محمد رسول خداست، هرچند تو نخواهی! اما رسول خدا به سخن آمد و فرمود: آن چه سهیل می‌خواهد بنویس که تو نیز همین مشکل را در آینده خواهی داشت و سرانجام به آن رضایت می‌دهی، در حالی که مجبور و تحت فشار خواهی بود.» (۱۲۲)

فشار خوارج و دوست‌نمایی هم‌چون اشعث بن قیس از یک سو برای حذف عنوان «امیرالمؤمنین»، و رشادت گروهی دیگر از یاران امام که با شمشیرهای آخته به حضور حضرت آمده و دفاع خود را از امیرمؤمنان ابراز می‌کردند، ممکن بود به خون‌ریزی دوباره‌ای بیانجامد. از این رو، امام علی علیه السلام با تشخیص موقعیت، به حذف عنوان رضایت داد و قرارداد حکمیت نوشته شده است.

۱۶ - تویخ عمروبن حَمِق به دلیل لعن مردم شام

یکی دیگر از مصادیق «تساهل اخلاقی» در سیره‌ی امام علی علیه السلام، خودداری ایشان از «خشونت کلامی» در برخورد با اهل شام

است.

پس از اتمام حجت‌ها و نامه‌نگاری‌های فراوان، زمانی که لجاجت معاویه در پافشاری بر مطالبه‌ی خون عثمان و متهم ساختن علی و یارانش به قتل خلیفه آشکار شد، امام علی علیه السلام مردم کوفه را برای نبرد با معاویه آماده کرد و در خطبه‌ای فرمود:

سَيْرُوا إِلَىٰ أَعْدَاءِ اللَّهِ، سَيْرُوا إِلَىٰ أَعْدَاءِ السُّنَنِ وَالْقُرْآنِ، سَيْرُوا إِلَىٰ بَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ قَتَلَهُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

حرکت کنید به سوی دشمنان خدا. حرکت کنید به سوی دشمنان سنت پیامبر و قرآن. حرکت کنید به سوی باقی ماندگان دشمنان اسلام در جنگ احزاب و کشتندگان مهاجران و انصار! (۱۲۳)

حُجْر بن عَدِيٍّ وَ عَمْرُو بنِ حَمِقِ خُزَاعِيٍّ، دُو تَنِ از یاران مقاوم و با اخلاص علی، در کوفه‌های کوفه به راه افتادند تا با سخنرانی و تبلیغات خود، مردم را برای پیوستن به سپاه علی علیه السلام آماده کنند. (۱۲۴)

آنان در لابه‌لای کلمات خود، از مردم شام به دلیل ترک حق و یاری باطل برائت جسته و اظهار بیزاری می‌کردند و به آنان دشنام می‌دادند. علی علیه السلام چون از عمل آنان خبردار شد، کس به دنبال آنان فرستاد که از دشنام و بدگویی دست بردارید. آنان نزد علی آمدند و با تعجب پرسیدند: «مگر ما بر حق نیستیم؟» علی علیه السلام فرمود: «آری، چنین است» گفتند: «مگر اهل شام بر باطل نیستند» حضرت فرمود: «چنین است.» گفتند: «چرا ما را از دشنام آنان باز می‌داری؟» (۱۲۵)

علی علیه السلام فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تُكُونُوا سَبَابِينَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانِ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَ أَبْلَغَ فِي الْغَدْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ أَيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ، وَ يَرْعَوْى عَنِ الْغَىِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ. (۱۲۶)

من خوش ندارم شما دشنام‌گو باشید. به جای دشنام، اگر به توصیف اعمال و بیان حال دشمن پردازید، سخن تان به صواب نزدیک‌تر و عذر تان پذیرفته‌تر است. به جای آن که دشنام‌شان دهید، بگویید: بار خدایا! خون ما و آنان را از ریختن نگاه‌دار و میان ما و ایشان، سازش برقرار بدار و آنان را از گمراهی به راه راست برسان، تا آن که حق را نمی‌داند، بشناسد و آن که شیفته‌ی دشمنی است، باز ایستد. (۱۲۷) (۱۲۸)

۱۷ - عفو عمرو بن عبدود دلیل آب دهان انداختن

یکی از موارد «تسامح اخلاصی» در سیره‌ی امام علی علیه السلام، برخورد خالصانه و کریمانه‌ی او در برابر توهین عمرو بن عبدود، در جنگ خندق است. هر چند علی علیه السلام عمرو را که به مبارزه آمده بود، کشت، ولی قتل را مجازات توهین او قرار نداد. هنگامی که علی علیه السلام با موافقت پیامبر خداصلی الله علیه وآله به مصافح وی رفت، آن حضرت فرمود:

بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِّكَ كُلَّهُ

همه‌ی ایمان با همه‌ی شرک روبه‌رو شد. (۱۲۹)

علی علیه السلام ابتدا عمرو را به اسلام دعوت کرد و چون او خودداری کرد، پس از نبردی دیدنی، سر او را از بدن جدا کرد و در حالی که قطرات خون از آن می‌چکید، به سوی سپاه اسلام آورد. در این حال فریاد تکبیر از جانب مسلمانان به پا خاست. (۱۳۰)

هر چند منابع تاریخی، در بیشتر موارد، داستان مبارزه علی علیه السلام و عمرو را این‌گونه، گزارش کرده و یادی از جسارت عمرو نسبت به علی علیه السلام نکرده‌اند، ولی با این وجود، غزالی در کیمیای سعادت (۱۳۱)، و ابن طباطبا در تاریخ «الفخری»، (۱۳۲) آن را به صورت زیر و با عبارات گوناگون نقل کرده‌اند. (۱۳۳)

جسارت عمرو و عفو علی علیه السلام

«عمرو بن عبدود که دلبری نامدار بود، به همراهی عکرمه پسر ابوجهل بر آن شدند که از خندق عبور کنند. عمرو از سپاه مدینه هم‌آورد خواست، اما هیچ کس جرأت درافتادن با او را نداشت. علی علیه السلام به جنگ او رفت. چون با وی روبه‌رو شد، او را ضربتی نزد کسانی که نزد پیغمبر بودند و از دور می‌نگریستند، خرده گرفتند و پنداشتند علی ترسیده است. خدیفه به دفاع از این کسان برخاست. پیغمبر فرمود: «خدیفه! بس کن. علی خود سبب آن را خواهد گفت.»

علی، عمرو را از پا درآورد و نزد رسول خدا آمد. پیغمبرصلی الله علیه وآله پرسید: «چرا هنگامی که با او روبه‌رو شدی، او را نکشتی؟» (۱۳۴) علی علیه السلام در پاسخ گفت: «مادرم را دشنام داد و بر چهره‌ام، آب دهان انداخت. ترسیدم اگر او را بکشم برای

خشم خودم باشد. او را وا گذاشتم تا خشم فرو نشست، سپس او را کشتم.» (۱۳۵)

مولانا جلال الدین بلخی، داستان آب دهان انداختن عمرو و صبر و بردباری و اخلاص علی علیه السلام را در مثنوی با تعبیرهایی لطیف که خاص اوست به نظم آورده است:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان مُنْزَه از دَعَل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر ورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان، انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

وز نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت: بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاستی

آن چه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدستی سست در اشکار من

آن چه دیدی که چنین خشمت نشست

تا چنان برقی نمود و باز جست

در شجاعت شیر ربا نیستی

در مروّت خود که داند کیستی...؟ (۱۳۶)

مولوی که از مدح علی بن ابیطالب علیه السلام به وجد آمده و احساس خستگی نمی کند، ادامه می دهد:

ای علی که جمله عقل و دیده ای

شّمه ای واگو از آن چه دیده ای

تیغِ حلمت جان ما را چاک کرد

آب علمت، خاک ما را پاک کرد

باز گو دانم که این اسرار هوست

زان که بی شمشیر کشتن کار اوست...

باز گو ای باز عرش خوش شکار!

تا چه دیدی این زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته

چشم های حاضران بر دوخته...

سرانجام علی علیه السلام در پاسخ اصرارهای مولوی پاسخ می دهد که چرا شمشیر را انداخته و بی درنگ پس از آب دهان انداختن

عمرو، او را نکشته است:

گفت: من تیغ از پی حق می زنم

بنده ی حقّم، نه مأمور تنم

شیرِ حَقِّم، نیستم شیرِ هوا
 فعل من بر دین من باشد گوا...
 کَه نِیم، کوهم ز حلم و صبر و داد
 کوه را کی در ریاید تند باد
 آن که از بادی رود از جا، خسی است
 زان که باد ناموافق، خود بسی است
 و در پایان رازِ این همه حلم عفو را، عشق به خدا معرفی می کند و می فرماید:
 جز به بادِ او نجند میل من
 نیست جز عشق احد، سر خیل من
 خشم بر شاهان، شه و ما را، غلام
 خشم را هم بسته ام زیر لگام
 تیغِ حَلْمم، گردن خشمم زده است
 خشم حق بر من چو رحمت آمده است...
 چون درآمد در میان غیر خدا
 تیغ را اندر میان کردن سزا
 علی علیه السلام؛ الگوی تسامح اخلاقی
 علی علیه السلام همان گونه که الگوی شجاعت و مبارزه و جهاد است، الگوی تسامح و عفو و گذشت نیز هست و البته الگوی غیرت
 دینی، حق باوری، قاطعیت و ارزشمداری نیز است.
 علی هم عمرو را عفو می کند و هم می کشد! آن جا که پای خ دش در میان است، عمرو را می بخشد و آن جا که دستور خدایش فرا روی
 اوست، عمرو را سر می برد و بر آن افتخار می کند!
 بار دیگر باید این سخن علی علیه السلام را از زبان مولانا تکرار کنیم که:
 گفت: من تیغ از پی حق می زنم
 بنده ی حَقِّم، نه مأمور تنم

فصل سوم - امام علی علیه السلام و تساهل سیاسی

چون تساهل را به معنای «آسان گیری»، «تحمل» و «فرو گذاردن» دانستیم، تساهل سیاسی را به معنی «آزادی اظهار نظر گروه ها، احزاب، دسته جات گوناگون و افراد جامعه نسبت به مسایل سیاسی و شیوهی اداره ی حکومت و نیز انتقاد از عملکرد مسؤولان و حاکمان جامعه» می دانیم.

هم چنین تساهل سیاسی را در بردارنده ی «تحمل مخالف سیاسی و همکاری با او» به حساب می آوریم که از دو دیدگاه قابل توجه است: یکی از دیدگاه حاکم؛ که با شهروندان مخالف خود، مدارا و تساهل دارد و مخالفت و اعتراض آنان را بر می تابد و آنان را به خاطر مخالفت شان، از حقوق شهروندی محروم نمی کند، و دیگری از دیدگاه شهروندان؛ که با وجود اختلاف بینش و سلیقه با حاکم و بر خطا دانستن او در خط مشی ها و تصمیم گیری ها، با او تساهل می کنند و برای حفظ مصلحت کشور و برقرار ماندن نظم عمومی، از هم دلی و همراهی و خیرخواهی او دریغ نمی کنند و توان خود را در اختیار مدیریت اجرایی حاکم قرار می دهند.

آیا علی علیه السلام چنین آزادی هایی را می پذیرفت و برای مردم و گروه های سیاسی، حق مخالفت قایل بود؟ آیا در ۲۵ سال سکوت و گوشه نشینی خود با حاکمانی که از دیدگاه او، شایسته نبودند و خود را از آن ها شایسته تر می دانست، مدارا کرد؟ آیا در حکومت ۵ ساله ی خود به شهروندان، حق مخالفت داد و آنان را از حقوق شهروندی محروم نکرد؟ آیا در برابر انتقاد و خرده گیری مردم، صبور و خویشن دار بود و سخن اعتراض آمیز آنان را با وجود قدرت بر تأدیب و تعقیب، با تحمل و بردباری می شنید؟

پاسخ پرسش‌های یاد شده، پس از مراجعه به متون تاریخی و بررسی ۳۰ سال زندگی پرفراز و نشیب آن حضرت پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، مثبت است.

بنابراین، با قوت و قاطعیت می‌توان امام علی‌علیه السلام را اهل تساهل سیاسی دانست. البته این تساهل از ظرفیت بالای امام علی‌علیه السلام ریشه می‌گرفت، نه این که حقیقت نزد او مبهم باشد. به همین دلیل، تساهل سیاسی در سیره‌ی امام علی‌علیه السلام را با تساهل سیاسی غرب که بر ناتوانی انسان از دستیابی به حقیقت و برداشتن مرز میان حق و باطل و نسبی‌گرایی و پلورالیسم مبتنی است، متفاوت می‌دانیم. هرچند امام علی‌علیه السلام خود را به دلیل فضایل و کمالاتی که در خود می‌دید و پاره‌ای از آنها، هم‌چون علم غیب و عصمت و نصب از سوی پیامبر، امری الهی و قدسی و دور از دست بشر بود، بر حق می‌دانست و مخالفان خود را چه در دوره‌ی ۲۵ ساله‌ی سکوت و چه در مقطع ۵ ساله‌ی زمام‌داری، بر باطل می‌شمرد؛ ولی برای مصلحت امت اسلامی، حفظ وحدت جامعه و حرمت نهادن به آزادی انسان در پیمودن راه حق یا باطل، با آنان مدارا می‌کرد و تساهل می‌ورزید. اکنون با مراجعه به گفتار و کردار آن حضرت، به بررسی تساهل سیاسی در بینش و روش امام علی‌علیه السلام در دو گفتار جداگانه می‌پردازیم:

گفتار اول: تساهل سیاسی در بینش امام علی‌علیه السلام

امام علی‌علیه السلام، هیچ‌گاه به شیوه‌ی جباران و ستم‌گران، دهان مخالف را نمی‌بندد و راه انتقاد و اعتراض را مسدود نمی‌کند، بلکه مردم را از چاپلوسی باز می‌دارد و به ابراز نظر و انتقاد تشویق می‌کند. با نگاهی به نهج‌البلاغه، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ - بازداشتن مردم از ستایش و ثناگویی خود

علی‌علیه السلام در خطبه‌ی ۲۱۶ نهج‌البلاغه - که بنا بر گفته‌ی سید رضی، آن را در صفین ایراد کرده است - مردم را از ثناگویی حاکمان باز می‌دارد و از پنهان کردن حقایق به دلیل ترس از تعقیب حاکم، منع می‌کند. او اعلام می‌دارد که خود او نیز دوست ندارد مردم او را بستانند. کلام آن حضرت چنین است:

... وَإِنْ مِنْ أَسْخَفِ عَادَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَطْنُ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنْتَى أَحِبُّ الْإِطْرَاءِ، وَاسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ، وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ إِنْ حِطَّاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ، وَ رَبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تَتَّبِعُوا عَلِيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مَنْ أَتْقَى فِي حَقِّهِ لَمْ أْفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَ فَرَأَيْتُمْ لَأَبْدُ مِنْ أَمْضَائِهَا...

از سخیف‌ترین و پست‌ترین حالت‌های والیان نزد مردم صالح، این است که مردم پندارند که آنان دوستدار فخر و مباهات‌اند و بنای کار خود، بر کبر و غرور می‌نهند. من ناخوش دارم که در پندار شما چنین آید که من خواهان ثنا و ستایشم و سپاس خدا را، که چنین نیستم. اگر هم دوست می‌داشتیم که ثنا می‌کنند، آن را به سبب فروتنی در برابر پروردگارم ترک می‌کردم؛ زیرا تنها اوست که سزاوار عظمت و بزرگی است.

چه بسا مردم پس از انجام کار مهمی، دوست داشته باشند ستایش شوند، ولی مرا به نیکی مستایید؛ زیرا هنوز حقوقی است که ادایشان نکرده‌ام و وظایفی بر عهده‌ی من است که باید به انجام رسانم. (۱۳۷)

۲ - تشویق مردم به حق‌گویی در برابر حاکم

علی‌علیه السلام در ادامه‌ی خطبه‌ی ۲۱۶، مردم را از مقایسه‌ی خود با حاکمان ستم‌گر و محافظه‌کاری و ظاهرسازی باز می‌دارد و تصریح می‌کند که شنیدن سخن حق بر من گران نیست. بنابراین، از گفتن آن چه حق می‌دانید، دریغ نکنید:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُهُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَ لَا تَتَّظَّنُوا بِي إِسْتِقْلَالًا فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي، وَ لَا التَّماسِ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَتَقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ، أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَنْقَلَ عَلَيْهِ...
آن سان که با جباران سخن می‌گویند، با من سخن مگویند، و از من، آن چه را از مردم خشمگین به هنگام خشم پنهان می‌دارند، پنهان مدارید. به چاپلوسی و تملق با من آمیزش نکنید و میندازید که گفتن حق بر من گران می‌آید و یا از کسی می‌خواهم مرا تجلیل و تعظیم کند؛ زیرا هر که شنیدن سخن حق بر او گران و سنگین است یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر خواهد بود. (۱۳۸)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این سخنان، از مردم می‌خواهد که با او چاپلوسانه و سازش کارانه رفتار نکنند و سخن حق را بی‌پروا بگویند و آن چه را درست و عدل می‌دانند، اظهار کنند تا هیچ حجابی میان مردم و امام نباشد.
به یقین صدور چنین دستوری، بی‌آمدهای به ظاهر تلخی برای آن حضرت خواهد داشت؛ زیرا با اعطای آزادی به مردم در انتقاد و بیان دیدگاه‌ها، همیشه چنان نیست که صاحبان نظرهای درست به سخن درآیند. ممکن است کسانی که می‌پندارند عملکرد امام نادرست است، لب به اعتراض بکشایند و سخن خود را که مطابق با واقع نیست، اما آن را منطبق با حقیقت می‌دانند، با آمیزه‌ای از خشم و خشونت بیان کنند. آن گاه حاکم اسلامی باید تحمل شنیدن چنین انتقادهای نابجایی را داشته باشد. افزون بر آن که باید خود را برای تغییر شیوهی خویش، پس از شنیدن انتقادات بجا، آماده سازد.

۳ - پذیرش احتمال خطا در کار خویش

امام علی علیه السلام برای آن که مردم را در بیان انتقادهای خویش تشویق کند، توضیح می‌دهد که حاکم، اصولاً انسان است و انسان، به دلیل جنبه‌ی انسان بودن خود، جایز الخطاست. علی علیه السلام حتی خودش را که از قوه‌ی عصمت برخوردار است و به اعتقاد شیعه، با عنایت الهی از خطا در رفتار و گفتار و اندیشه مصون می‌ماند. از این قاعده برکنار نمی‌داند. وی یادآور می‌شود که اگر خداوند، او را از خطا ننگه ندارد، به دلیل جنبه‌ی انسانی، پایش خواهد لغزید. امام در حالی چنین سخن می‌گوید که ممکن است گروهی از شیعیان، هرگونه انتقادی را به امام، مخالفت با حکم ولی معصوم و درواقع، مخالفت با حکم خدا بدانند و قایل به وجوب تعبد مطلق در برابر سخنان و فرامین امام علیه السلام در مسایل حکومتی و اجرایی باشند.
شیوه‌ی زمامداری علی علیه السلام نشان می‌دهد که آن حضرت هیچ‌گاه با تکیه بر اتصال خود به غیب و جهان ماوراء طبیعت یا برخوردار از عصمت، مردم را از خرده‌گیری بر کار خویش، منع نکرد و با کمال بزرگی، انتقاد آنان را می‌شنید و پاسخ می‌داد. در مواردی نیز که یارانش، قصد تعرض و مزاحمت برای شخص منتقد داشتند، آنان را از این کار نهی می‌فرمود. مواردی از این قبیل را در گفتار بعدی خواهیم آورد.

امام علی علیه السلام در پایان خطبه‌ی ۲۰۶، با درخواست مشورت از مردم، خود را انتقادپذیر معرفی می‌کند و می‌فرماید:
فَلَا تَكْفُرُوا عَن مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيَّ، وَ لَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرَهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَخْنَا عَلَيْهِ.

از گفتن حق یا ابراز نظر عادلانه در برابر من خودداری نکنید؛ زیرا من خود را (به عنوان یک انسان) برتر از آن نمی‌دانم که اشتباه نکنم، و در کردار خویش از خطا ایمن نیستم، مگر آن که خدا مرا در کار نفس کفایت کند؛ زیرا از من بر آن توانا تر است. ما و شما بندگان هستیم در قبضه‌ی قدرت خدایی که پروردگاری جز او نیست. او صاحب اختیار ماست در آن چه خود بدان اختیار نداریم. اوست که ما را از آن چه در آن غوطه‌وریم، بیرون می‌کشد و به راهی که صلاح ما در آن است، می‌برد... (۱۳۹)

این سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام را از یک دیدگاه می‌توان به سخن حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرد که بنا بر نقل قرآن کریم، اعتقادش چنین بود:

وَ مَا أَتْرَبُ نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. (۱۴۰)

من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس (سرکش) به بدی‌ها بسیار امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند.

هنگامی که این آیه را با دلایل قطعی خودمان بر عصمت انبیا جمع کنیم، حاصل آن چنین می‌شود که حضرت یوسف‌علیه السلام نمی‌خواهد بگوید من گناه می‌کنم، بلکه خواسته بگوید اگر رحمت مخصوص پروردگار به من نباشد، بدون چنین پشتوانه‌ای جایز الخطا هستم. علی‌علیه السلام نیز نمی‌خواهد بگوید من در کارم، خطا می‌کنم، بلکه می‌خواهد بگوید اگر خدا مرا کفایت نکند و لطف مخصوص او شامل حالم نشود، خطا در کردار و گفتارم راه خواهد یافت، ولی چون تأیید الهی همراه من است، از خطا به دور هستم. با این حال، علی‌علیه السلام از مردم می‌خواهد او را به عنوان یک انسان عادی و غیر معصوم در نظر بگیرند و انتقادهای به حق خود را در حضورش مطرح کنند. دلیل این کار آن است که طرح نقص‌ها و بیان اعتراض‌ها، مایه‌ی آسایش روحی مردم و احساس پیوستگی بیشتر با حاکمان را فراهم خواهد کرد و گرنه با فرض عصمت امام، اعتراض‌ها و پیشنهادهای مردم نمی‌تواند واقعیت را برای او روشن‌تر کند.

۴ - توصیه به کارگزاران خود در ترک خودکامگی و دیکتاتوری

امام علی‌علیه السلام، به مأموران و کارگزاران خود دستور می‌دهد که در محدوده‌ی مسؤولیت خویش، از خودرأیی و خودکامگی که حاصل کبر و غرور و خودپسندی است، دوری کنند. این دستور به معنی باز کردن گوش کارگزاران برای شنیدن سخن منتقدان و مخالفان است که نتیجه‌ی آن، تساهل سیاسی، به معنی رعایت حق مخالف در مخالفت خود با حاکمان جامعه خواهد بود. امام علی‌علیه السلام در نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه، خطاب به مالک اشتر چنین می‌فرماید:

و لا تقولن: إني مؤمّر أمر فأطاع، فإن ذلك ادغال في القلب، و منهكة للدين، و تقرّب من الغير. و إذا أخذت لك ما أنت فيه من سلطانك أبهة أو مخيلة، فانظر إلى عظيم ملك الله فوقك، و قدرته منك على ما لا تقدّر عليه من نفسك...

مگو من مأمورم (و بر اوضاع مسلطم)، امر می‌کنم و باید اطاعت شود؛ زیرا این سبب دخول فساد در قلب، خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحوّل در قدرت است. آن‌گاه که در اثر موقعیت و قدرتی که در اختیار داری، کبر و عجب و خودپسندی در تو پدید آید، به عظمت قدرت و ملک خداوند که مافوق توست، نظر افکن! که این تو را از آن سرکشی پایین می‌آورد... (۱۴۱)

این دستور، به همراه سفارش‌های آن حضرت درباره‌ی مشورت حاکم با کارشناسان از یک‌سو، (۱۴۲) و پرهیز از در پرده بودن و دور از دسترس مردم قرار گرفتن از سوی دیگر که سبب غیرواقعی جلوه‌گر شدن حقایق در نظر او می‌شود، (۱۴۳) همگی بیان‌گر آن است که حاکم باید در برابر مخالفان، تساهل و تحمل داشته باشد.

ایشان می‌فرماید:

مبادا که خویشتن را زیاده از حدّ از چشم رعیت پنهان کنی. چون، روی نشان ندادن به رعایا و ملت، نوعی از سخت‌گیری و مایه‌ی کم‌دانشی نسبت به چگونگی امور کشوری است. این در پرده بودن زمام‌داران، آنان را از احوال کشور ناآگاه نگه می‌دارد. در نتیجه، نزد آنان، کارهای بزرگ، کوچک؛ امور کوچک، بزرگ؛ کار نیک، زشت و کار بد، نیکو جلوه می‌کند و حق با باطل در هم می‌آمیزد. (۱۴۴)

۵ - سفارش به گرمی داشتن افراد حق‌گو

امام علی‌علیه السلام، به مالک اشتر سفارش می‌کند که در ایام زمام‌داری خود بر مصر، افرادی را نزد خود مقرب‌تر دارد که در گفتن حق، جسورترند و برای رسیدن به مال و مقام، زبان به تملّق نمی‌کشایند.

امام علی‌علیه السلام می‌فرماید:

ثم ليكن أئرهم عندك أقولهم بمر الحق لك، و أقلهم مساعدة فيما يكون منك مما كره الله لأولائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع. و الصق بأهل الورع و الصدق، ثم رضهم على أن لا يطروك و لا يبجحوك باطل لهم تفعله، فإن كثرة الإطراء تحدث الزهو، و تدنى من العزة (۱۴۵)

سپس از میان مردم، افرادی را نزد خود مقدم دار که در گفتن حق از همه صریح‌تر باشند و در کاری که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد، تو را کمتر یاری و همراهی کنند. خواه بر خود آنان موافق میل تو باشد و خواه نباشد. به اهل ورع و صدق و راستی پیوند، و آنان را به گونه‌ای تربیت کن که ستایش بی حدّ از تو نکنند و تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تمجید نکنند؛ زیرا ستایش بیش از حدّ، عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد. (۱۴۶)

عمل به این دستور، سینه‌ای گشاده می‌خواهد تا از شنیدن سخن حق، که چه بسا در آغاز، آن را باطل می‌داند و گوینده‌ی آن را به تهمت و افترا متهم می‌سازد، روی تَرش نکند. حاکم می‌تواند در اجرای این دستور موفق باشد که پیوسته احتمال خطا را در اعمال خود، از نظر دور نداشت و برای مردم و گروه‌های جامعه، حق مخالفت قایل باشد. چنین فردی خود را تنها و کیلی از جانب مردم برای اداره‌ی امور می‌داند که حکومت، ملک طلق او نیست. مجموع این سخنان که بیان‌گر نگرش امام علی علیه السلام درباره‌ی رابطه‌ی حاکم و مردم است، «تساهل سیاسی» را در بینش ایشان ثابت می‌کند.

گفتار دوم: تساهل سیاسی در روش امام علی علیه السلام

یکی دیگر از شاخه‌های تساهل سیاسی، تحمل و رفتار مسالمت‌آمیز با گروه‌های سیاسی مخالف از سوی حاکم و بالعکس، تحمل حاکم و زمام‌دار از سوی گروه‌های مخالف است. بنابر این، تساهل سیاسی از دو جهت قابل تصور است:

الف - تساهل حاکم نسبت به شهروندان و به کار نرفتن قدرت سرکوب‌گر علیه آنان

ب - تساهل شهروندان مخالف با حاکم رسمی جامعه، هر چند او را نامشروع و عملکرد او را نادرست بپندارند.

علی علیه السلام در هر دو فرض قضیه، اهل تساهل است. او در ۲۵ سال سکوت پر معنای خویش، به عنوان یک شهروند مخالف، از خیرخواهی و مساعدت با خلفای سه‌گانه خودداری نکرد و برای گرفتن آن چه حق خود می‌دانست، مصالح بزرگ‌تر جامعه را که حفظ امنیت و وحدت بود، زیر پا نهد. در ۵ سال حکومت پرماجرایی خویش نیز در نقش حاکم الهی و منتخب مردم، با شخصیت‌های سیاسی مخالف و گروه‌های منتقد، مدارا کرد و آنان را به صرف مخالفت، از حق حیات و سهم بیت‌المال محروم نکرد. در این جا مواردی را بر می‌شماریم.

الف - تساهل علی علیه السلام در دوران سکوت

امام علی علیه السلام با وجود آن که خود را منصوب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای احراز پست خلافت می‌دانست (۱۴۷) و در دانش و سابقه‌ی ایمان (۱۴۸)، و جهاد (۱۴۹)، کسی را از خود برتر نمی‌دید، (۱۵۰) به همکاری با خلفا پرداخت تا مصحلت بزرگ‌تری را که همانا حفظ کيان اسلام بود، پاس بدارد. او در خطبه‌ی شش‌شقیه به صراحت به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

أما والله لقد تَمَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ، وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ... فَرَأَيْتَ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى، أَرَى تُرَاتِي نَهْبًا... لَكِنِّي أَسْفُفْتُ إِذْ أَسْفُؤًا، وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا... (۱۵۱)

به خدا سوگند! فلانی (ابوبکر) پیراهن خلافت را در حالی بر تن کرد که خوب می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت چون میله‌ی میانی نسبت به سنگ آسیاست. (او می‌دانست) که چشمه‌های (علم و فضیلت) از (دامن کوهسار) وجودم جاری است و مرغان (بلندپرواز) بر (ستیغ بلندای دانش) من، دست نتوانند یافت!... (عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک‌تر است. پس صبر کردم؛ خار در چشم و استخوان در گلو! و با چشم خود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند... ولی باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم... (۱۵۲)

علی علیه السلام بار دیگر محرومیت خویش را از حق مسلم خود نسبت به خلافت، در خطبه‌ی ۶ نهج البلاغه یادآور می‌شود و می‌فرماید:

... فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.

... به خدا سوگند! از هنگام مرگ پیامبر صلی الله علیه وآله تا هم‌اکنون (که خلافت را پذیرفته‌ام)، از حق خویش محروم بوده‌ام و

دیگران را به ناحق بر من مقدم داشته‌اند. (۱۵۳)

با این وجود، به دلیل این که خطر ارتداد قبایل عرب در داخل شبه جزیره و حمله‌ی آنان به مدینه جدی بود و احتمال هجوم دولت‌های بزرگ روم و ایران نیز وجود داشت، امام علی علیه السلام حتی از کوچک‌ترین اقدام عملی برای شکستن قدرت خلیفه سر باز زد و به جای آن، به تقویت بنیه‌ی علمی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی آنان اقدام کرد. آن حضرت در نامه‌ی ۶۲ نهج البلاغه به خطرهایی

که نهال نوپای اسلام را تهدید می‌کرد، اشاره می‌فرماید:

فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رَوْعِي، وَ لَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تَزْعَجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لَا أَنَّهُمْ مَنُحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِشَالُ النَّاسِ عَلَى فَلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَخَقِّ دِينَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنَّ لِمِ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوْتِ وَلَا يَتِيكُمُ التِّي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ... فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَخْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ، وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّه.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رخت بر بست، مسلمانان درباره‌ی امارت و خلافت پس از او به منازعه برخاستند. به خدا سوگند! هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطر من خطور نمی‌کرد که عرب پس از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند و آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلان شخص (ابوبکر) بود تا با او بیعت کنند! پس (از بیعت با آن شخص) خودداری کردم، تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام باز گشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر بود؛ زیرا این، بهره‌ی دوران کوتاه زندگی دنیاست که زایل و تمام می‌شود... پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد (فتنه‌ی مرتدان) و دین، پابرجا و محکم گردید. (۱۵۴)

این رفتار با توجه به این نام، امام علی علیه السلام که پس از رحلت پیامبر، برای مدت کوتاهی با ابوبکر بیعت نکرد، آن‌گاه پس از شهادت حضرت فاطمه علیه السلام، در نماز ابوبکر در مسجد حاضر شد و با او بیعت کرد، قابل توجیه است. این عبارت امام که فرمود: «فَأَمْسَكْتُ يَدِي؛ دست خود را پس کشیدم»، می‌تواند اشاره به همین دوران کوتاه باشد.

وی توان علمی و تجربه‌ی سیاسی خود را در اختیار ابوبکر قرار داد تا به دفع مرتدان پردازد، همان‌گونه که به دیگر خلفا نیز مدد رسانید. در زیر، مواردی از همکاری علی علیه السلام با خلفا را بیان می‌کنیم:

۱ - حل مشکلات علمی خلفا

تاریخ نشان می‌دهد که خلفای سه‌گانه در مسایل فقهی، معارف، عقاید و تفسیر قرآن از علی علیه السلام نظر می‌خواستند و آن حضرت از حل مشکل آنان دریغ نمی‌کرد. (۱۵۵)

۱-۱ - حل مشکلات علمی ابوبکر

یکی از مشکلات حکومت تازه تأسیس ابوبکر، پاسخ‌گویی به پرسش‌های دانشمندان غیر مسلمان بود که برای آشنایی با اسلام، از نقاط گوناگون شبه جزیره به مدینه می‌آمدند و به طور طبیعی، به سراغ خلیفه‌ی مسلمانان که جانشین پیامبر بود می‌رفتند. خلیفه نیز آنان را به حضور علی علیه السلام می‌فرستاد.

در یک مورد، اسقف مسیحیان درباره‌ی مکان خدا از ابوبکر پرسش کرد. خلیفه نیز او را به علی علیه السلام ارجاع داد. امام علی علیه السلام آتشی روشن کرد و از اسقف پرسید: «روی این آتش کجاست؟» اسقف گفت: «همه‌ی اطراف آن!» امام به او گفت: «وقتی آتش که مخلوق خداست، طرف خاصی نداشته باشد، خالق آتش، به نداشتن رو و پشت یا مشرق و مغرب سزاوارتر است.» امام علی علیه السلام با این تشبیه، او را به پاسخ رهنمون ساخت. موارد دیگری از این مناظره‌ها، پیش‌تر بیان شد!

تعیین حکم مرد شراب‌خواری که ادعای جهل به حکم تحریم آن می‌کرد و خلیفه درباره‌ی او متحیر مانده بود، از موارد دیگری است که امام علی علیه السلام فرمود در صورت اثبات جهل او، مرد را توبه دهند و آزاد کنند. (۱۵۶)

۱-۲ - حل مشکلات علمی عمر

دوران حکومت عمر (۱۰ سال) نسبت به ابوبکر، حدود ۷ سال طولانی‌تر بود و حکومت اسلامی با مسایل و مشکلات بسیاری هم‌چون فتح مناطق جدید، گسترش اسلام، توزیع ثروت‌های به دست آمده، تعیین تکلیف اسیران و مهاجرت رزمندگان مواجه بود. نقش علی علیه السلام نیز در حل این مشکلات به عنوان رف مشورت خلیفه، آشکارتر است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۱ - مشورت در تعیین مبدأ برای تاریخ اسلام

تا سال سوم خلافت عمر، مسلمانان مبدأ تاریخی همگانی نداشتند تا نامه‌ها، قراردادهای و دفاتر دولتی را بر اساس آن تاریخ‌گذاری کنند.

عمر، برای تعیین مبدأ تاریخ اسلام، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد. آنان هر یک نظری دادند؛ برخی میلاد پیامبر اکرم و بعضی مبعث پیامبر را پیشنهاد کردند. در این میان، علی علیه السلام نظر داد که روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین شمرک (مکه) را ترک کرد و به سرزمین اسلام گام نهاد، به عنوان روز پایه‌گذاری حکومت اسلامی، مبدأ تاریخ باشد. عمر نیز نظر امام را پذیرفت و هجرت، مبدأ تاریخ مسلمانان شد. (۱۵۷)

۲-۱ - صدور حکم قضایی در موارد مشکل

امیر مؤمنان، به تصریح پیامبر اکرم، گنجینه‌ی علوم نبوی و وارث احکام الهی بود که در میان امت، فردی داناتر از او یافت نمی‌شد. علی علیه السلام در بسیاری از موارد یا به درخواست خلیفه، حکم قضایی صادر می‌کرد یا خود به دلیل حضور در مرکز خلافت، از مشکلات یا احکام قضایی اشتباهی که صادر می‌شد، آگاه می‌گشت. در این صورت آن را لغو حکم واقعی را بیان می‌کرد. به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

الف - اتهام شوهر به همسر

مردی از همسر خود به عمر شکایت برد که شش ماه پس از عروسی بچه آورده است. زن نیز مطلب را می‌پذیرفت، ولی اظهار می‌کرد که پیش از آن، هیچ‌گاه با کسی رابطه نداشته است. خلیفه نظر داد که زن باید سنگسار شود، ولی امام علی علیه السلام از اجرای حد جلوگیری کرد و گفت که از نظر قرآن، زن می‌تواند فرزند خود را در حداقل مدت حمل یعنی ۶ ماه به دنیا آورد. استدلال امام، شامل ترکیب دو آیه می‌شد که در اولی، مجموع مدت حمل و شیرخوارگی ۳۰ ماه تعیین شده و در دومی، مدت شیرخوارگی را دو سال یعنی ۲۴ ماه ذکر کرده است. حاصل آن که حداقل مدت بارداری، می‌تواند ۶ ماه باشد.

نخستین آیه، آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی احقاف است که می‌فرماید: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا؛ بارداری و شیرخوارگی بچه، ۳۰ ماه است» و دومی، آیه‌ی ۱۴ سوره لقمان است که می‌فرماید: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ؛ جدایی بچه از شیرخوارگی در مدت دو سال میسر است». سرانجام از زن رفع اتهام شد و عمر که به اشتباه خود پی برده بود اقرار کرد: «لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَكَ عَمٌّ؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد (و در بیان حکم خدا به بی‌راهه می‌رفت)» (۱۵۸)

ب - زن تشنه در بیابان

زنی در بیابان دچار بی‌آبی شد و عطش سخت بر او غلبه کرد. ناگزیر از چوپانی آب طلبید. چوپان شرط کرد که زن، خود را در اختیار او بگذارد تا به آب برسد. خلیفه‌ی دوم دربار‌هی حکم زن با امام علی علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود که زن در ارتکاب این عمل مضطر بوده و بر مضطر حکمی نیست. (۱۵۹)

در مجموع امام علی علیه السلام آن قدر در مسایل قضایی، نظرهای استوار و شگفت‌آور داد و خلیفه را در صدور حکم یاری کرد که عمر همیشه اظهار می‌داشت: «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ خدایا برای من مشکلی پیش نیاور که فرزند ابوطالب برای حل آن حاضر نباشد.» (۱۶۰)

عمر به دلیل اشتباه‌هایی که در صدور حکم شرعی داشت، خود نیز شرم‌منده می‌شد و از آن پوزش می‌طلبید. علی علیه السلام آن‌گاه که از محرومیت خود از خلافت شکایت می‌کند، به این ویژگی خلیفه اشاره دارد:

فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَسَنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا، وَيَخْشَنُ مَسْئَهَا، وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا، وَالْإِعْتِذَارُ مِنْهَا.

ابوبکر، خلافت را در اختیار کسی قرار داد که خشن، سخت‌گیر و پراشتباه بود و بسیار پوزش می‌طلبید.

۳-۱ - حل مشکلات علمی عثمان

خلیفه‌ی سوم نیز پیوسته از افکار بلند و راهنمایی‌های داهیان‌هی علی علیه السلام بهره می‌برد که به یک نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم: ارث زن در عده‌ی طلاق

در دوران خلافت عثمان، مردی دو زن داشت؛ یکی از انصار و دیگری از بنی‌هاشم. از قضا مرد، زن انصاری خود را طلاق گفت و پس از مدتی درگذشت. زن انصاری نزد خلیفه رفت و گفت: «هنوز عده‌ی من سپری نشده است و من میراث خود را می‌خواهم». عثمان در داوری فروماند و جریان را به آگاهی امام علی علیه السلام رسانید. حضرت فرمود: «اگر زن انصاری سوگند یاد کند که پس از

درگذشت شوهرش سه بار قاعده نشده است، می‌تواند از شوهر خود ارث ببرد». عثمان به زن هاشمی گفت: «این داوری مربوط به پسر عمویت علی است و من در این باره نظری ندارم.» زن هاشمی پاسخ داد: «من به داوری علی راضی هستم. او سوگند یاد کند و ارث ببرد.» (۱۶۱)

۲ - حل مشکلات سیاسی خلفا

هرچند علی علیه السلام خلفا را رقیب سیاسی خویش می‌دید و کومت آنان را مشروع و قانونی نمی‌دانست، و از خیرخواهی دریغ نداشت و آنان را در حکومت یاری می‌کرد. این خیرخواهی‌ها که به دور از ریا و نفاق و قدرت‌طلبی بود، می‌تواند مصداق روشنی از «تساهل سیاسی» امام علی علیه السلام باشد.

۲-۱ - رایزنی ابوبکر با علی علیه السلام

در آغاز خلافت ابوبکر، مدینه دچار بحران بود. از یک سو، قبایل داخل عربستان پس از رحلت پیامبر، مرتد شده بودند و از سوی دیگر، دولت روم مرزهای شمالی عربستان را تهدید می‌کرد.

خطر حمله روم، همیشه خاطر پیامبر را به خود مشغول می‌داشت. شکست سپاه اسلام در جنگ موته (هفتم هجری) و عدم رویارویی با سپاه روم در جنگ تبوک (سال نهم) سبب شد که نگرانی از قدرت روم، پایدار بماند. پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات زندگی که در بستر بیماری بود، سپاهی از مهاجر و انصار تربیت داد تا رهسپار کرانه‌های شام شوند. اما این سپاه که آن را «جیش اسامه» می‌خواندند، مدینه را ترک نگفت تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، به دلیل خطر حمله‌ی مرتدان، در اجرای فرمان پیامبر برای نبرد با رومیان تردید داشت. او با گروهی از صحابه مشورت کرد. هرکس نظری داد که او را قانع نمی‌ساخت. سرانجام با علی علیه السلام به مشورت پرداخت. آن حضرت، او را بر اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق کرد و افزود که اگر با رومیان نبرد کند پیروز خواهد شد. خلیفه از تشویق امام علی علیه السلام خوشحال شد و گفت: «فال نیکی زدی و به خیر بشارت دادی!» (۱۶۲)

۲-۲ - رایزنی عمر با علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در مسایل سیاسی و نظامی نیز طرف مشورت عمر قرار داشت و گاه، نظر او بر نظر دیگر مشاوران خلیفه برتری می‌یافت.

در این جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

الف - مشورت در فتح ایران

در سال چهاردهم هجری، نبرد سختی میان سپاه اسلام و ارتش ایران در سرزمین «قادیسیه» رخ داد. در این جنگ، رستم فرخ‌زاد فرماندهی کل سپاه ایران به قتل رسید، سراسر عراق، زیر نفوذ سیاسی و نظامی مسلمانان درآمد و «مداین»؛ مقر حکومت ساسانی سقوط کرد. یزدگرد سوم، آخرین پادشاه سلسله‌ی ساسانی، سپاهی صد و پنجاه هزار نفری را به فرماندهی «فیروزان» ترتیب داد تا شکست پیشین را جبران کند.

سعد بن وقاص؛ فرماندهی کل سپاه اسلام در عراق، که حکومت کوه را در اختیار داشت، به عمر نامه نوشت و گزارش داد که سپاه ایران آماده‌ی حمله است، ولی قوای مسلمانان باید با پیش‌دستی، حمله را آغاز کنند. خلیفه در مسجد از مردم نظر خواست و اعلام کرد که می‌خواهد مدینه را ترک گوید و در منطقه‌ای میان بصره و کوفه فرود آید تا از آن نقطه، رهبری سپاه اسلام را به دست گیرد. طلحه او را بر این کار تشویق کرد و عثمان افزود که باید خلیفه به سپاه شام و یمن نامه بنویسد تا به سوی او حرکت کنند و خلیفه به همراهی آنان به عراق برود. در این هنگام، علی علیه السلام برخاست و از هر دو نظر انتقاد کرد و عمر را میله‌ی وسط آسیا دانست که باید بر جای بماند و از شرکت مستقیم در جنگ بپرهیزد. امام علی علیه السلام در سخنانی که در خطبه‌ی ۱۴۶ نهج البلاغه آمده است، خطر ارتش روم در منطقه‌ی شام و سپاه حبشه را در منطقه یمن یادآور شد و گفت که خروج خلیفه از مدینه ممکن است اعراب اطراف را نسبت به برپایی فتنه‌ای دیگر نظیر فتنه‌ی مرتدان در دوران ابوبکر، تشویق کند. آن حضرت فرمود:

... وَ مَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِخِذَافِيرِهِ أَبَدًا. وَ

العَرَبُ الْيَوْمَ، و ان كانوا قليلاً، فهم كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عزيزون بالاجتماع! فَكُنْ قُطْبًا، و استدر الرِّحَا بالعرب، و أصلهم دُونَكَ نَارَ الْخَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا و أَطْرَافِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ و رَأَاكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهْمَ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَوَّلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا افْتَتَحْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فيكون ذلك أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، و طَمَعِهِمْ فِيكَ... موقعیت زمام‌دار، هم‌چون ریسمانی است که مهره‌ها را در نظام می‌کشد و آنان را جمع می‌کند و ارتباط می‌بخشد. عرب، امروز، گرچه از نظر تعداد اندک است، اما به دلیل پیوستگی به اسلام، فراوان به سبب اتحاد و هم‌آهنگی، عزیز و قدرت‌مند است. بنابراین، تو هم‌چون محور آسیا باش (و بر جای بمان)! و آسیاب جنگ را با نیروی عرب به چرخش درآور و آتش نبرد را با ایشان، نه با حضور خود، برافروز؛ زیرا اگر از این سرزمین بیرون روی، عرب‌ها از اطراف پی ان بشکنند و کار به جایی برسد که نگره‌داری آن چه پشت سر نهاده‌ای، از آن چه رویاروی آن هستی، دشوارتر گردد.

ایرانیان، فردا تو را می‌بینند و می‌گویند این است ریشه‌ی عرب. اگر آن را قطع کنید، از جنگ آسوده می‌شوید و این، موجب آن است که طمع‌شان در نابود کردن تو افزون گردد. (۱۶۳)

عمر پیشنه‌دار امام را بر دیدگاه طلحه و عثمان ترجیح داد و «نعمان بن مقرن» را رییس لشکر ساخت و «خَدِيفَةُ بْنُ يَمَانَ» را به عنوان فرماندهی دوم به کمک او فرستاد. سرانجام، نعمان کشته شد، اما خدیفه با هدایت سپاه، توانست نهبان را فتح کند و با کشتن فیروزان، غنایم فراوانی به چنگ آورد. بنابر گزارش طبری، این نبرد، در سال هفتم خلافت عمر (۲۰ هجری) اتفاق افتاده است. (۱۶۴)

ب - مشورت در فتح بیت‌المقدس

در فتح بیت‌المقدس نیز، عمر با علی علیه السلام مشورت و از نظر آن حضرت پیروی کرد. مسلمانان یک ماه بود که شام را فتح کرده بودند و تصمیم داشتند به سوی بیت‌المقدس پیش‌روی کنند. فرماندهان قوای اسلام، «ابو عبیده جراح» و «معاذ بن جبل» بودند. معاذ به ابو عبیده گفت: «نامه‌ای به خلیفه بنویس و درباره‌ی پیش‌روی به سوی بیت‌المقدس بپرس». ابو عبیده چنان کرد. خلیفه نامه را برای مسلمانان قرائت کرد و از آنان نظر خواست.

امام علی علیه السلام که حاضر بود، عمر را تشویق کرد که به فرماندهی سپاه بنویسد به سوی بیت‌المقدس پیش‌روی کند و پس از فتح آن، از پیش‌روی باز نایستد و به سرزمین قیصر داخل شود و مطمئن باشد که پیروزی از آن اوست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از این پیروزی، خبر داده است. خلیفه چنین نامه‌ای تنظیم کرد و در آن افزود که پسر عموی پیامبر به ما بشارت داد که بیت‌المقدس به دست تو فتح خواهد شد. (۱۶۵)

این حرکت، به فتح بیت‌المقدس در سال ۱۵ قمری انجامید.

۲-۳ - کمک علی علیه السلام به حل مشکل عثمان

الف - تلاش برای شکستن محاصره

هنگامی که عثمان به دلیل فاصله گرفتن از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد اعتراض مردم واقع شد، هنوز از عمق فاجعه‌ای که در شرف وقوع بود، خبر نداشت. مردم به پنج دلیل، خانه‌ی عثمان را محاصره کرده بودند و خواستار استعفای او بودند:

۱ - تعطیل حدود الهی.

۲ - تقسیم بیت‌المال در میان بنی‌امیه.

۳ - حاکمیت خویشاوندسالاری به جای شایسته‌سالاری.

۴ - ضرب و شتم یاران پیامبر.

۵ - تبعید شخصیت‌های مخالف (مانند ابودر، مالک اشتر، کمیل بن زیاد، عمرو بن حَمِقْ خَزَاعِي).

عثمان می‌پنداشت با وساطت «مغیره بن شعبه» یا «عمرو عاص»، غایله پایان می‌یابد اما انقلابیون که از مصر و عراق و نقاط دیگر برای اعتراض به مدینه آمده بودند، بر ضد آنان شعار دادند. در این هنگام، عبد الله بن عمر؛ فرزند خلیفه‌ی دوم، عثمان را متوجه موقعیت علی علیه السلام ساخت و گفت که تنها او می‌تواند این شورش را بخواباند.

خلیفه از آن حضرت درخواست کرد که این گروه را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت کند. امام علی علیه السلام پذیرفت این کار را انجام دهد به شرط آن که خلیفه به آن چه علی علیه السلام از سوی او تضمین می‌سپارد، عمل کند.

علی علیه السلام از جانب خلیفه، به شورشیان تضمین داد که به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل خواهد کرد. انقلابیون نیز با طیب خاطر، تضمین علی علیه السلام را پذیرفتند و به همراه آن حضرت، وارد خانه‌ی عثمان شدند و با او مذاکره کردند. این گفت‌وگو به نوشتن تعهدنامه‌ی کتبی منجر شد و گروهی مانند زبیر، طلحه، سعد و قاص، عبد الله بن عمر، زید بن ثابت، سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری به عنوان شهود ذیل آن را امضا کردند.

این نامه در ذی القعدة سال ۳۵ هجری نگاشته شد. در نتیجه، گروه‌های معترض، راه شهر خود را پیش گرفتند و حصار خانه‌ی خلیفه شکسته شد و رفت و آمد به آن کاملاً آزاد گشت. (۱۶۶) البته کشف نامه‌ای از خلیفه که به فرمانداران خود دستور اعدام سران انقلاب را داده بود، سبب قیام دوباره‌ی انقلابیون و محاصره‌ی خانه عثمان شد که سرانجام به قتل او انجامید. (۱۶۷) در محاصره‌ی دوم، مردم از عثمان می‌خواستند مروان بن حکم، داماد و مشاور عالی خود را به عنوان عامل فساد به آنان تسلیم کند. شورشیان از ورود آب به خانه‌ی عثمان جلوگیری کردند و او را در تشنگی قرار دادند تا جایی که از بالای بام، از مردم طلب آب می‌کرد.

ب - تلاش علی علیه السلام برای رساندن آب به عثمان
هر چند امام علی علیه السلام به عملکرد عثمان معترض بود و او را غاصب حق خود و منحرف از سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست، اما نمی‌خواست به مقام خلیفه‌ی پیامبر بی‌حرمتی شود و اسباب تضعیف بالاترین مدیریت اجرایی در حکومت اسلامی فراهم گردد. از این رو، افزون بر تلاش برای شکستن محاصره (۸۱) کوشید به عثمان، آب برساند.
مسعود می‌نویسد:

«چون علی علیه السلام دانست مردم آب را بر خلیفه بسته‌اند و عثمان از بالای بام، طلب آب کرده است، سه مشک آب برای او فرستاد که در راه رساندن آن، چند نفر از بنی‌هاشم مجروح شدند. هنگامی نیز که دانست مردم کمر به قتل او بسته‌اند، فرزندانش حسن و حسین علیه السلام را با چند غلام به در خانه‌ی او فرستاد تا یاری‌اش کنند و در این راه، حسن علیه السلام مجروح شد و قنبر زخم برداشت.» (۱۶۹)

دیدگاه علی علیه السلام درباره‌ی قتل عثمان که او را به استبداد متهم می‌سازد و از طرفی مردم را به خاطر بی‌تابی در مجازات او مورد شماتت قرار می‌دهد، در خطبه‌ی ۳۰ نهج البلاغه مسطور است. ایشان می‌فرماید:
اِسْتَأْتِرَ فَاَسَاءَ الْاَثْرَةَ، وَ جَزَعْتُمْ فَاَسَأْتُمْ الْجَزَعَ، وَ لِلّٰهِ حُكْمٌ وَاَقِعُ فِی الْمُسْتَأْتِرِ وَ الْجَازِعِ
عثمان به شیوه‌ای نادرست، استبداد ورزید و شما نیز به گونه‌ای ناپسند، بی‌تابی کردید و حکم خدا درباره‌ی مستبدان و افراطگران، جاری خواهد شد (و هر کس به سزای اعمال خود خواهد رسید).
تفسیری از رفتار امام علی علیه السلام با خلفا

آری، رفتار امام علی علیه السلام با خلفا، رفتاری از سر کینه‌توزی و قدرت‌طلبی نبود. او نمی‌خواست به هر قیمتی، رقیب را از صحنه براند و خود به قدرت دست یابد. اندوه و شکوه‌ی او از انزوا و عزلت، برای آن نبود که شهوت قدرت در او ارضا نشده است، بلکه از بیم زبانی بود که جامعه‌ی اسلامی را تهدید می‌کرد. بنابراین، راضی نمی‌شد با زبانی بزرگ‌تر مانند مرسوم شدن سنت خلیفه‌کشی، به حق خویش برسد. تلاش او در راه نجات عثمان، این چنین تفسیر می‌شود و به خوبی، مصداقی از «تساهل سیاسی در سیره‌ی امام علی علیه السلام» قرار می‌گیرد.

ب - تساهل علی علیه السلام در دوران حکومت

اگر در طول ۲۵ سال سکوت، امام علی علیه السلام از جایگاه یک شهروند با خلفا رفتاری تساهل‌آمیز داشت، در طول ۵ سال حکومت دینی، تجربه‌ی تساهل سیاسی را از جایگاه یک حاکم و زمام‌دار به جهانیان عرضه کرد.

امام علی علیه السلام، از دو جهت با افراد و گروه‌های سیاسی جامعه تساهل داشت:

۱ - نسبت به آنان انتقادپذیر بود و از آنان، اطاعت بی‌چون و چرا و چشم و گوشه بسته نمی‌خواست.

۲ - مخالفان خود را از حق حاکم و برخورداری از مواهب مدنی مانند تشکیل اجتماعات، تبلیغ عقاید خویش و دریافت مستمری از

بیت‌المال منع نمی‌کرد.
به مواردی از این تساهل سیاسی اشاره می‌کنیم:

۱ - آزادی خوارج تا پیش از اقدام مسلحانه

خوارج، مخالفان رسمی حکومت علی علیه السلام بودند که نه در شیوه‌هایی مدیریتی او، بلکه در اصل خلافت علی علیه السلام تردید داشتند. هر حاکم مقتدری، به خود حق می‌دهد که دهان چنین مخالفانی را ببندد و با حبس و تبعید و تزییق، آنان را منکوب کند، ولی علی علیه السلام چنین نکرد، بلکه تا زمانی که دست به قبضه‌ی شمشیر نبرده و امنیت جامعه را به خطر نیافکنده بودند، با آنان مدارا کرد.

هنگامی که جنگ صفین، با نیرنگ عمروعاص و حیل‌های بر نیزه کردن قرآن و داستان حکمیت، به پایان اندوه‌بار خود رسید، امام علی علیه السلام به کوفه بازگشت. در این بین، خوارج راه خود را جدا کردند و در روستای «حروراء» گرد آمدند. علی علیه السلام برای آنان محدودیتی ایجاد نکرد. تنها به مذاکره و گفت‌وگو با آنان پرداخت. (۱۷۰)

استاد جعفر سبحانی درباره‌ی شیوه برخورد امام علی علیه السلام با خوارج می‌گوید:

«سیاست امام علی علیه السلام درباره خوارج این بود که تا خونی نریزند و دست به غارت اموال نزنند، در کوفه و اطراف آن بتوانند به آزادی زندگی کنند، هر چند شب و روز نعره‌های انکار آنان، مسجد را پر کند و بر ضد او شعار دهند... روش امام در این باره، روش ملایمت و نرمش بود و در سخنان وی خطاب به آنان، جز تحییب و تذکرات هدایت‌گرانه، چیز دیگری دیده نمی‌شد. آن حضرت درست بسان پدری که بخواهد فرزندان عاق و سرکش خود را به راه بیاورد، با آنان معامله می‌کرد. حقوق آنان را از بیت‌المال می‌پرداخت و به داد و فریادشان در مسجد و اطراف آن اعتنا نمی‌کرد. تمام همت او این بود که با رام ساختن این گروه، وحدت کلمه را به جامعه باز آورد...» (۱۷۱)

۱-۱ - توهین ابن کواء و تحمل علی علیه السلام

روزی امام علی علیه السلام به نماز ایستاده بود. ابن کواء - یکی از سران خوارج - به عنوان اعتراض این آیه را با صدای بلند در مسجد تلاوت کرد:

و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَخْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (۱۷۲)

به تو و به پیامب ان پیش از تو وحی کردیم که اگر شرک بورزی، عمل تو تباه خواهد شد و از زیان‌کاران خواهی بود. این سخن کنایه از این بود که یا علی! تو با پذیرش حکمیت در صفین، مشرک شدی و همه‌ی فضایل و سوابق درخشانت بر باد رفته است و دیگر شایسته‌ی خلافت نیستی!

امام علی علیه السلام با کمال متانت و به حکم قرآن که می‌فرماید:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۷۳)

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و ساکت باشید، شاید مورد رحمت الهی قرار گیرید.

سکوت کرد تا ابن کواء، آیه را تمام کرد. سپس به نماز خود ادامه داد. ولی او دوباره آیه را خواند و امام دوباره سکوت کرد. ابن کواء چندبار این عمل را تکرار کرد و امام علی علیه السلام هر بار با صبر و حوصله، سکوت را برمی‌گزید. سرانجام امام علی علیه السلام با تلاوت آیه‌ی زیر به او پاسخ گفت، به گونه‌ای که هم آسیبی به نماز نرسید و هم ابن کواء را ساکت کرد:

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخْفِنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ

صبر را پیشه‌ی خود ساز و بدان که وعده‌ی الهی، حق است. مبدا نامؤمنان تو را از راه به در برنند (۱۷۴)

آیا چنین برخوردی نشانه‌ی تساهل سیاسی علی علیه السلام با مخالفان خود نیست؟

دموکراسی علی علیه السلام از دیدگاه شهید مطهری

شهید بزرگوار و متفکر عالی‌مقدار؛ استاد مرتضی مطهری، داستان جسارت ابن کواء را با عنوان «دموکراسی علی علیه السلام» در

کتاب «جاذبه و دافعه‌ی علی علیه السلام» چنین نقل می‌کند:

«امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خوارج در منتهای درجه‌ی آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آن‌ها رعیتش. هرگونه اعمال سیاسی برایش مقدور بود. اما او زندان‌شان نکرد و شلاق‌شان نزد و حتی سهمیه‌ی آنان را از بیت المال قطع نکرد. به آن‌ها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی عجیب نیست، ولی چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد. آن‌ها همه‌جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت، خودش و اصحابش با عقیده‌ی آزاد با آنان روبه‌رو می‌شدند و صحبت می‌کردند. طرفین استدلال می‌کردند و استدلال یکدیگر را جواب می‌دادند. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد که حکومتی با مخالفان خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد. می‌آمدند در مسجد و در سخنرانی و خطابه‌ی علی علیه السلام اخلاص ایجاد می‌کردند...» (۱۷۵)

این در حالی بود که خوارج در مسجد حضور می‌یافتند و عمداً با علی علیه السلام به نماز جماعت نمی‌ایستادند، و این، به معنای اعتراض به حکومت و مخالفت رسمی با خلیفه‌ی وقت تلقی می‌شد. (۱۷۶)

۱-۲ - شعار دادن علیه علی علیه السلام در مسجد

آنان در مرکز خلافت و در مسجد کوفه، با کمال آزادی، علی علیه السلام را به شرک و بی‌لیاقتی برای حکومت متهم می‌کردند در حالی که خود، عامل فشار بر آن حضرت برای پذیرش داوری در جنگ صفین بودند. ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از نقل مناظره‌ی منطقی علی علیه السلام با خوارج، به گزارش یک نمونه از این شعارها می‌پردازد و می‌گوید:

روزی امام علی علیه السلام در مسجد بود و مردم اطراف او را گرفته بودند. مردی از خوارج وارد مسجد شد و فریاد کشید: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ حکومت و داوری جز برای خدا نیست، هر چند مشرکان را ناخوش آید.» مردم متوجه او شدند. او بار دیگر تکرار کرد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُتَلَفِّتُونَ؛ حکومت جز برای خدا نیست، هر چند خیره‌شوندگان را خوش نیاید.» امام علی علیه السلام سر برداشت و نگاه خود را به او دوخت. مرد خارجی (از رو نرفت و با لجاجت تکرار کرد و) گفت: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ ابِوَالْحَسَنِ؛ حکومت تنها برای خداست، هر چند ابوالحسن نخواهد.» امام فرمود: «أَبِوَالْحَسَنِ از این که حکومت برای خدا باشد، ناخرسند نیست... من نیز منتظر حکم خدا درباره‌ی شمایم!» مردم گفتند: «چرا ریشه‌ی این‌ها را نمی‌کنی؟!» فرمود: «این‌ها ریشه‌کن نمی‌شوند. اینان در صُلْب مردان و شکم زنان تا روز قیامت خواهند بود!» (۱۷۷)

۱-۳ - اعطای امتیازهای سه‌گانه به خوارج

روزی امام علی علیه السلام بر کرسی خطابه قرار گرفته بود و مردم را پند می‌داد. ناگهان یکی از خوارج از گوشه‌ی مسجد فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» وقتی شعار او تمام شد، فرد دیگری برخاست و همان شعار را تکرار کرد و بعد گروهی برخاسته و همان شعار را سر دادند. امام علی علیه السلام در پاسخ به آنان فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ؛ سخنی به حق است، اما خوارج مقصود باطلی را دنبال می‌کنند.» (۱۷۸)

سپس امام علی علیه السلام اعلام کرد که شما نزد ما از سه امتیاز برخوردار خواهید بود:

۱ - از ورود شما به م اجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم (شما را مسلمان می‌دانیم، در حالی که شما، ما را کافر می‌شمیرید!).

۲ - تا زمانی که با ما هستید شما را از بیت المال محروم نمی‌کنیم.

۳ - تا جنگ را آغاز نکرده‌اید، با شما نبرد نمی‌کنیم. (۱۷۹)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عهد خود با خوارج پای‌بند بود. اما هنگامی که آنان دست به شمشیر بردند و عبدالله بن خَبَاب بن اَرْت و همسر و طفل بی‌گناهِش را به جُرْم مسلمان دانستن علی و عدم براءت از او، کشتند، امام علیه السلام برای نبرد با آنان آماده شد. با این وجود، امام تنها به قصاص قاتل عبد الله و رها کردن دیگر خوارج رضایت داد، ولی چون همه‌ی خوارج یک صدا خود را کشته‌ی عبدالله دانستند (۱۸۰)، علی علیه السلام فرمان نبرد با آن مقدس‌نمایان کژاندیش را صادر کرد؛ کاری که کسی جز علی علیه السلام، قدرت آن‌را نداشت و خود می‌فرمود:

إِيْهَا النَّاسُ، فَأَنَا فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ. وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا، وَ اسْتَدَّ كَلْبُهَا...

ای مردم! این تنها من بودم که چشم این فتنه را از حدقه بیرون کشیدم و جز من هیچ کس را جرأت چنین برخوردی نبود. آن‌گاه که امواج سیاهی‌هایش بالا گرفت و هاری آن سخت شد. (۱۸۱)

امام علی علیه السلام در این عبارت به شبهه‌انگیز بودن کار خوارج اشاره می‌کند؛ زیرا آنان ظاهری دین‌دار و خداترس داشتند. امام

بیماری واگیردار آنان را هم چون بیماری هاری برای سگ می‌داند که درمان ندارد و تنها چاره‌ی آن، کشتن سگ بیمار است. سگ هار، همه را گاز می‌گیرد و هلاک می‌کند. خوارج نیز، با استدلالی ناقص، هر مخالفی را کافر می‌دانستند و مستحق قتل می‌شمردند. بنابراین برخورد علی علیه السلام با آنان برای درمان یک بیماری مهلک اجتماعی بود.

۲- اجبار نکردن مردم و شخصیت‌های سیاسی به بیعت

یکی دیگر از مصادیق تساهل سیاسی امام علی علیه السلام، آزاد گذاردن مردم در بیعت با خویش و اجبار نکردن شخصیت‌های مخالف است. پس از قتل عثمان، مردم با کمال آزادی و با حرص و ولع فراوان به در خانه‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و از او خواستند مسؤولیت خلافت را به عهده بگیرد. فشار و اصرار مردم و ازدحام آنان بر در خانه‌ی علی علیه السلام چنان بود که عبای آن حضرت پاره شد و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیه السلام زیردست و پای مردم آزار دیدند. امام علی علیه السلام در خطبه‌ی شقشقیه - که به مسأله‌ی خلافت اختصاص دارد - می‌فرماید:

فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعَرْفِ الضَّبُعِ إِلَى يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِيَءَ الْحَسَنَانَ وَ شُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ... (۱۸۲)

چیزی که مرا نگران می‌کرد هجوم انبوه مردم بود که هم‌چون موی گردن کفتار به دورم ریختند، تا آن‌جا که حسن و حسین زیردست و پاها ماندند و ردایم از دو سوی شانه‌ها دریده شد. آنان به سان گله‌ی بی‌چوبان دور مرا گرفتند تا من بیعت آنان را پذیرفتم... (۱۸۳) و در خطبه‌ی ۵۳ پافشاری مردم را در پذیرش خلافت، به ازدحام شتران تشنه تشبیه می‌کند و می‌فرماید: مردم به سان شتران تشنه‌ای که ساریان، پابند آنان را باز کند و رهایشان سازد، بر من هجوم آوردند تا آن‌جا که گمان کردم می‌خواهند مرا بکشند! (۱۸۴)

ایشان امتناع اولیه‌ی خود از پذیرش خلافت را در مقابل اصرار مردم، چنین توصیف می‌کند:

شما دستم را برای بیعت می‌گشودید و من آن را می‌بستم. شما آن را پیش می‌کشید و من واپس می‌بردم... بر من هجوم آوردید تا آن‌جا که کفش از پایم به در شد، عبا از دوشم افتاد... شادی مردم در بیعت با من چنان بود که کودکان به وجد آمدند و پیران، با جسمی لرزان به راه افتادند و بیماران را بر دوش به حرکت در آوردند و دختران برای مشاهده‌ی این منظره، نقاب از چهره پس زدند! (۱۸۵)

بیعت مردم با امام علی علیه السلام، مردمی‌ترین و پرشورترین بیعت در میان خلفای راشدین بود، زیرا انتخاب ابوبکر در محیط محدود (سقیفه بنی‌ساعده) صورت گرفت و بیشتر به یک نشست حزبی شباهت داشت. خلیفه‌ی دوم نیز منصوب خلیفه اول بود. خلیفه‌ی سوم نیز به وسیله‌ی شورای شش نفری منتخب عمر، برگزیده شد و مردم در آن نقش نداشتند. با پشتوانه‌ی این اقبال عمومی، نیازی نبود که ایشان، شخصیت‌های مخالف را به بیعت با خویش وادارد. بنا بر گزارش طبری (۱۸۶)، افرادی که از بیعت با علی علیه السلام خودداری کردند، عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، عبد الله بن عمر، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، کعب بن مالک، حسان بن ثابت. امام در پی عبد الله بن عمر، اسامه و سعد فرستاد و از آنان خواست که با او بیعت کنند، اما به گزارش ابن ابی‌الحدید، هر کدام عذری آوردند. عبد الله بن عمر گفت: «وقتی بیعت می‌کنم که تمامی مردم بیت کرده باشند!» امام علی علیه السلام فرمود: «من بیعت با اکراه نمی‌خواهم، رهایش کنید!» سعد بن ابی وقاص هم گفت: «ای ابوالحسن! دوست دارم آخرین نفر باشم که بیعت می‌کنم!» امام فرمود: «رهایش کنید!» محمد بن مسلمه گفت: «بیعت نمی‌کنم؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در چنین اختلافاتی، جانب هیچ‌کس را نگیرم!» حضرت فرمود: «می‌توانی بروی! برو و آن‌گونه باش که دستور گرفته‌ای.» اسامه بن زید نیز بهانه‌ای آورد که امام اجازه داد برگردد و دیگر دنبال کسی نفرستاد. (۱۸۷)

خودداری مروان بن حکم از بیعت

در تاریخ حکومت پنج ساله‌ی علی علیه السلام، مواردی را می‌بینیم که یاران آن حضرت خواسته‌اند شخصیتی را با تهدید، به بیعت با آن حضرت وادار کنند، اما امام آنان را از چنین کاری منع کرده است. یکی از این موارد، بیعت مروان بن حکم، پس از شکست در جنگ جمل است. یاران علی علیه السلام او را دستگیر کردند و حضرت علی علیه السلام، او را عفو کرد. چون امام علی علیه السلام،

اکراه او را از بیعت مشاهده کرد، در سخنانی که در خطبه‌ی ۷۳ نهج البلاغه مسطور است، فرمود: مرا به بیعت با او حاجتی نیست. دست او چون دست یهودیان (مکار) است که اگر آشکارا با دست خود بیعت کند، در نهان با ریش خند آن را بشکند.

امام علی علیه السلام با رفتار خود ثابت کرد که از دیدگاه اسلام، می‌توان با حاکم جامعه‌ی اسلامی مخالف بود، ولی حق مخالفت، در عین مسؤولیت نزد خداوند، باید از نظر حاکم پاس داشته شود. البته آزادی مخالف، نباید به آزادی توطئه بیانجامد. این در حالی است که بسیاری از خلفا که نام خلیفه‌ی پیامبر را یدک می‌کشیدند، حضور مخالفان خود را در جامعه تحمل نمی‌کردند و آنان را با تبعید، شکنجه یا مسموم کردن پنهانی، از سر راه خود بر می‌داشتند.

۳ - آزاد گذاردن طلحه و زبیر برای خروج از مدینه

هنگامی که طلحه و زبیر دریافتند علی علیه السلام مرد سازش نیست و نمی‌توان در کنار او به قدرت و ثروت غیر قانونی رسید، تصمیم گرفتند از مدینه خارج شوند و به سوی مکه حرکت کنند.

پیش از خروج از مدینه، آن دو نزد امام علی علیه السلام آمدند و پیشنهاد کردند که امام، حکومت بصره و کوفه را به آنان واگذار کند. امام در پاسخ فرمود: «من افرادی را برای حکومت می‌گمارم که به دین و امانت آنان، مطمئن و از روحياتشان آگاه باشم». (۱۸۸) آنان که از رسیدن به مطلوب خود مأیوس شده بودند، مسیر سخن را عوض کردند و گفتند: «پس به ما اجازه بده مدینه را به قصد عمره ترک کنیم». امام که از قصد آنان کاملاً باخبر بود، فرمود: «ما العُمَرَةَ تُریدان، شما قصد عمره ندارید». آن دو سوگند خوردند که تنها هدفشان عمره است و قصد دیگری ندارند. امام صریح‌تر به آنان فرمود: «انما تریدان العُدْرَةَ وَ نَكثَ البيعه؛ شما می‌خواهید خدعه بزنید و بیعت بشکنید!»

به هر حال طلحه و زبیر اجازه‌ی خروج از مدینه گرفتند، ولی امام علی علیه السلام در غیابشان، حاضران را از توطئه‌ی آن دو و هلاکتشان آگاه ساخت و فرمود: «والله لا تروئهما الا فی فتنه تُقتلان فیها؛ به خدا سوگند! دیگر آن دو را نخواهید دید مگر در فتنه‌ای که در آن کشته خواهند شد.»

برخی از حاضران گفتند: «از مسافرت آنان جلوگیری کن!» امام فرمود: «باید تقدیر و قضای الهی تحقق یابد» (۱۸۹). اجازه‌ی امام علی علیه السلام به طلحه و زبیر با علم به مخالفت قلبی آنان، مصداق «تساهل سیاسی» آن حضرت است؛ زیرا امام مخالف را به جرم مخالفت قلبی تعقیب نکرد. هنگامی که آنان شمشیر کشیدند و بصره را به آشوب کشاندند امام در برابر آنان قد علم کرد. امام علیه السلام در خطبه‌ی ۴ نهج البلاغه به این خویشتن‌داری اشاره می‌کند: *ما زلت أنتظر بكم عواقب العُدْرِ و أتوسمكم بحلیه المغتربین حتی سترنی عنکم جلباب الدین.* پیوسته پایان کار پر نیرنگ شما را انتظار می‌کشیدم و شما را در لباس فریب‌خوردگان می‌دیدم، اما لباس دین (و حیای دینی) مانع از اقدام من علیه شما بود.

۴ - پرداخت دیه برای مخالف مقتول

پیش از آغاز جنگ صفین، امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی، مردم را به آمادگی برای نبرد با معاویه تشویق می‌کرد. در این حال، مردمی به نام «أربد» از قبیله‌ی «بنی فزاره» از میان جمعیت برخاست و با اعلان مخالفت خود گفت: «آیا باز می‌خواهی ما را به جنگ برادرانمان بکشانی، همان‌گونه که در جنگ جمل، ما را به کشتار برادرانمان بردی؟» مالک اشتر که حاضر بود، سر برداشت تا ببیند گوینده‌ی سخا کیست، اما مردم زودتر از او، بر «أربد» شوریدند. اربد پا به فرار نهاد تا در بازار مال‌فروشان به دست مردم افتاد. مردم آن قدر او را زدند تا زیر ضربات مشت و لگد جان داد. امام علی علیه السلام، این رفتار را از مردم نپسندید و فرمود: «باید او را رها می‌کردند تا با گفت و گو، قلب او را به خود متمایل می‌کردیم.» سپس امام به جست و جوی قاتل او پرداخت و چون قاتل

مشخص نشد، امام علی علیه السلام فرمود تا دیه‌ی او را از بیت‌المال به وارثانش بپردازند. (۱۹۰)
آیا این رفتار، نشانه‌ی آزادی مخالف و تساهل سیاسی در حکومت علی علیه السلام نیست؟!

۵ - مجبور نکردن مردم به همراهی خود در جنگ

امام علی علیه السلام حتی با کسانی که حاضر به همراهی او در جنگ‌ها نبودند، برخوردی جابرانه و همراه با اکراه نداشت. پیش از جنگ صفین، گروهی از مردم برای شرکت در جنگ تردید داشتند و با صراحت می‌گفتند که نمی‌دانند از میان علی علیه السلام و معاویه، کدام یک بر حق است. امام علی علیه السلام برای آنان درباره‌ی حقانیت خود سخن گفت. با این وجود گروهی از اصحاب عبد الله بن مسعود اظهار داشتند که به سپاه امام ملحق نمی‌شوند، اما در نزدیکی او حرکت می‌کنند تا ببینند چه گروهی باطل است. امام علی علیه السلام با خواست آنان موافقت کرد.

یک گروه چهارصد نفری نیز به رهبری «ربیع بن خُثَیم» از امام علی علیه السلام خواستند آنان را به جای جنگ با معاویه، به جنگ با کافران در مرزها فرستد. علی علیه السلام نیز آنان را به مرز ری - که شاید خراسان امروزی باشد - فرستاد. قبر خواجه ربیع در اطراف مشهد، می‌تواند گواه صدق آن باشد. گروه دیگری را نیز به مرز دیلم اعزام کرد. (۱۹۱)

۶ - مجبور نکردن مردم رقه به نصب پل

هنگامی که سپاه امام علی علیه السلام برای رویارویی با معاویه عازم صفین بود، به سرزمین رقه رسید که در کنار رود فرات قرار دارد. در آن جا برای عبور از رودخانه، باید پل بسته می‌شد. امام علی علیه السلام از مردم رقه خواست که برای سپاهیان او، پلی بر رودخانه نصب کنند. آنان که به طور رسمی زیر فرمان حکومت علی علیه السلام و در دل، هوادار معاویه بودند، از این کار خودداری کردند. علی علیه السلام با این که قدرت داشت آنان را به این کار وادار کند، تصمیم گرفت از روی لی که در نقطه دورتری به نام «مَنْبِج» وجود داشت، گذر کند. (۱۹۲)

موارد دیگری از تساهل سیاسی در سیره‌ی امام علی علیه السلام به چشم می‌خورد مانند: اعتراض زن شوهر مرده به علی علیه السلام به دلیل از دست دادن سرپرست، تحمل اشعث بن قیس در سپاه خود با وجود علم به نفاق او، موافقت با ازدواج دختر خودام کلثوم با عمر خلیفه دوم (در صورت اثبات تاریخی این گزارش).
نتیجه‌گیری

۱ - علی علیه السلام، اهل تساهل و تسامح، به معنای ناب و اسلامی آن بود. تساهل علی علیه السلام با تساهل غربی که مبتنی بر اعتقاد به تکثر حقیقت و جدایی دین از سیاست است، تفاوت داشت. او خود را حاکمی دینی می‌دانست که از سوی خدا و مردم، موظف به اجرای احکام دین بدون سازش کاری است.

۲ - علی علیه السلام به حقوق مردم وفادار بود و آنان را به پذیرش حکومت خود یا تصمیم‌های حکومتی خویش مجبور نمی‌کرد.

۳ - علی علیه السلام از حقوق مخالفان عقیدتی خود، مانند اهل کتاب، پاسداری می‌کرد.

۴ - علی علیه السلام از به‌کارگیری خشونت اکراه داشت و تنها در موارد ضرورت و برای حفظ امنیت جامعه از قوه‌ی قهریه بهره می‌برد.

۵ - علی علیه السلام با کسانی که با او در اصل حکومت یا در شیوه‌های اجرایی مانند جنگ و صلح، تقسیم بیت‌المال و نصب کارگزاران مخالف بودند، تساهل سیاسی داشت.

صدا و سیما و تساهل و تسامح II

پلورالیسم» و «سکولاریزم» منتهی شده است، از کجا آغاز و چرا به این جا کشیده شد.

۵ - میان پرده‌های مستقلی به صورت کوتاه و جذاب تهیه شود که در هریک، به یکی از مصادیق تساهل مذهبی، تساهل اخلاقی و

تساهل سیاسی امام علی علیه السلام که در پژوهش به تفصیل آمده است، پردازد. این میان پرده‌ها می‌تواند از شبکه‌ی یک سیما که مخاطبان بیشتری دارد و تخصصی محسوب نمی‌شود، پخش شود.

معرفی مراکز و نهادهای مرتبط با موضوع تساهل و تسامح

چون امام علی علیه السلام و تساهل دو موضوع جداگانه است که در این پژوهش به هم پیوند خورده و با نام «تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی علیه السلام، ارایه شده است، می‌توان گفت همه‌ی مراکز و نهادهایی که به طور مستقل درباره‌ی «امام علی علیه السلام» یا «تساهل» پژوهش می‌کنند یا به کارهای تبلیغی و آموزشی اشتغال دارند، با موضوع این پژوهش مرتبط هستند. برخی از این مراکز عبارت‌اند از:

۱ - مؤسسه‌ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام - بنیان‌گذار آن، زنده یاد حجت الاسلام و المسلمین محمد دشتی بود. این مؤسسه درباره‌ی نهج البلاغه کار تخصصی انجام می‌دهد و تا کنون کتاب‌هایی در این زمینه منتشر کرده است. مانند: المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، فرهنگ معارف شروح نهج البلاغه، اسناد و مدارک نهج البلاغه، روایات و محدثین نهج البلاغه، روش تحقیق در نهج البلاغه.

نشانی: قم - خیابان حجتیه - کوچه شماره ۲، پلاک ۵، صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۳۶۷۶، تلفن: ۷۷۴۱۱۸۴، فاکس: ۷۷۴۴۷۶۴

۲ - بنیاد نهج البلاغه - بنیان‌گذار و مسؤول کنونی: حجت الاسلام و المسلمین جمال الدین دین‌پرور. احیای آثار مربوط به نهج البلاغه و گسترش فرهنگ نهج البلاغه در جامعه، در دستور کار این بنیاد است. شعبه‌ی اصلی آن در تهران مستقر است و شاخه‌ای از آن در قم به مسؤولیت فرزند حجت الاسلام دین‌پرور فعالیت دارد.

نشانی: قم - خیابان حجتیه - روبروی مدرسه حجتیه تلفن: ۷۷۴۲۵۹۴

۳ - پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه - بنیان‌گذار و مسؤول کنونی: علی اکبر صادقی رُشاد.

این مؤسسه به فعالیت علمی و فکری در حوزه‌ی اندیشه اسلامی می‌پردازد و از مؤسسات وابسته به آن، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر را می‌توان نام برد که مدیر مسؤول آن آقای «دکتر حسن رحیم‌پورازغدی» است و در تهران مستقر است. این مؤسسه، نشریه‌ای با عنوان «کتاب نقد» منتشر می‌کند که یک شماره‌ی آن به بحث «تساهل و خشونت» اختصاص یافته است (شماره ۱۴ و ۱۵ - بهار و تابستان ۷۹) پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه که در قم مستقر است، در سال امام علی علیه السلام [سال ۱۳۷۹] به تهیه‌ی مجموعه‌ای ۶ جلدی با نام «اندیشه نامه امام علی علیه السلام» اقدام کرده است.

نشانی: قم - صفاییه - کوچه شماره ۲۵ (روبه‌روی ساختمان آموزش و پرورش) - پلاک ۲۷ تلفن: +۷۷۳۵۸۱ - ۷۷۳۱۹۸۳ - ۷۷۴۵۳۱۶

۴ - واحد اندیشه سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی - مسؤول کنونی: محسن مهاجرنیا.

این واحد، به فعالیت در زمینه‌ی علوم سیاسی اشتغال دارد و از طلاب فارغ‌التحصیل در رشته‌ی علوم سیاسی بهره می‌گیرد. کسب اطلاع درباره‌ی «پلورالیسم» و «سکولاریزم» که مبانی تسامح غربی را تشکیل می‌دهند، می‌تواند از طریق این واحد پی‌گیری شود. نشانی: قم - صفاییه - انتهای کوی ممتاز - کوچه شهید مطهری - واحد اندیشه سیاسی تلفن: ۷۷۴۴۱۹۱ - ۰۲۵۱

معرفی کارشناسان خبره با دیدگاه‌های گوناگون

۱ - حجة الاسلام محمدحسن قدردان قراملکی:

ایشان در باب جامعه‌ی مدنی، تساهل و فرهنگ غرب، دارای مقالات گوناگونی است. مقاله‌ای با عنوان «اسلام و بردباری مذهبی» از ایشان در کتاب نقد، شماره ۱۴ و ۱۵ (بهار و تابستان ۷۹) چاپ شده است. وی کتابی نیز با عنوان «حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری» دارد که مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر آن را منتشر کرده است. ایشان عضو هیأت علمی گروه کلام پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه است.

نشانی: قم - صفاییه کوچه ۲۵ - پلاک ۲۷ - پژوهش‌گاه فرهنگ و اندیشه - تلفن:

۷۷۳۵۸۱ - ۷۷۳۱۹۸۳ - ۷۷۴۵۳۱۶

۲ - دکتر حسن رحیم‌پور ازغدی:

وی از منتقدان تساهل و تسامح می‌باشد که تا مرز مناظره با دکتر سید عطاءالله مهاجرانی در این باره پیش رفته است. مقاله‌ی «تساهل روی خط صفر» که در روزنامه کیهان (سال پنجاه و پنجم، شماره ۱۵۷۷۶، تاریخ ۸ آبان ۱۳۷۵، صفحه ۶) چاپ شده، سخنرانی ایشان در جمع دانشجویان دانشگاه‌های تهران است که در آن تساهل را به معنی سهل‌انگاری و راحت‌طلبی گرفته و آن را خیانت به «حقیقت» و «امضای پای باطل» می‌داند.

وی مدیر مسؤول و سردبیر مجله «کتاب نقد» است.

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر - ص پ ۱۳۱۴۵/۱۵۵۶ - تلفن و دورنگار: ۸۱۵۳۶۸۰۷ - ۰۲۱-۶۴۹۲۳۰۰

۳ - حجة الاسلام و المسلمین محمدتقی فاضل‌مبیدی:

وی، از مدافعان تسامح در جامعه‌ی امروز است که تحصیلات حوزوی دارد و اکنون با دانشگاه مفید قم همکاری دارد. او کتابی را با عنوان «تساهل و تسامح» فراهم آورده که مجموعه‌ای از مقالات در دفاع از تساهل است. این مقالات از نویسندگانی چون اکبر گنجی، عبدالله نوری، محسن کدیور، عبدالکریم سروش، سعید حجاریان، سیدعطاءالله مهاجرانی و دیگران است.

نشانی: قم - ۴۵ متری صدوق، دانشگاه مفید

تلفن ۳-۲۹۲۵۷۶۱ - نمابر: ۲۹۲۷۳۹۵

۴ - حجة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان:

وی، مسؤول کتابخانه‌ی تخصصی «تایخ اسلام و ایران» است که با همت دفتر آیت‌الله العظمی سیستانی در قم تأسیس شده است. رشته‌ی مطالعاتی ایشان تاریخ اسلام است و دو جلد کتاب «تاریخ سیاسی اسلام»، «تاریخ تشیع در ایران»، «دین و سیاست در عصر صفوی» از نمونه‌های آثار اوست.

نشانی: قم - خیابان دورشهر - کوچه ۱۷ - پلاک ۳

تلفن: ۷۷۳۳۰۲۵

۵ - آیت الله جعفر سبحانی:

ایشان از فقیهان، فیلسوفان و تاریخ‌نگاران حوزه‌ی علمیه‌ی قم است که به تدریس درس خارج فقه و اصول و نیز مدیریت در مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام اشتغال دارد. کتاب‌های «فروغ ابدیت» در تاریخ پیامبر اسلام و «فروغ ولایت» در تاریخ زندگانی امام علی علیه السلام از آثار مشهور ایشان است.

نشانی: قم - بلوار امین - روبه‌روی ورزشگاه حیدریان - مؤسسه امام صادق علیه السلام

تلفن: ۲۹۲۵۱۵۲

۶ - حجة الاسلام و المسلمین سیداصغر ناظم‌زاده:

وی نزدیک به ده سال اخیر را درباره‌ی امام علی علیه السلام قلم زده است. کتاب «تجلی امامت» در تایخ زندگی امام علی علیه السلام و کتاب «جلوه‌های حکمت» در تنظیم سخنان آن حضرت است. وی پنج جلد کتاب روایی با عنوان «الفصول المائیه فی خیابان ابی الأئمه» به زبان عربی درباره‌ی زندگی و فضایل آن حضرت نگاشته است.

نشانی: قم - خ ۱۹ دی - کوچه ۳۰ - پشت دادگستری - پلاک ۷۴

تلفن: ۷۷۲۵۵۸۸

۷ - دکتر حسین بشیریه:

ایشان از استادان بنام در رشته‌ی علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است که تألیفات بسیاری در این رشته دارد مانند: دولت عقل (که یکی از مقالات آن تاریخ اندیشه‌ی تساهل سیاسی در غرب است).

نشانی: تهران - خ انقلاب اسلامی - دانشگاه تهران - دانشکده حقوق و علوم سیاسی

تلفن: ۶۱۱۲۵۳۰

۸ - دکتر حاتم قادری:

وی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران و صاحب اثری با نام «اندیشه‌ی سیاسی غرب در قرن بیستم» می‌باشد. نشانی: تهران - اوین - دانشگاه شهید بهشتی - دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پرسش‌هایی برای گفت‌وگو با مردم

- ۱ - تساهل و تسامح به چه معنایی در جامعه‌ی ما مطرح است؟
- ۲ - تساهل با لابی‌گری تفاوت دارد یا خیر؟
- ۳ - آیا علی‌علیه السلام را می‌توان اهل تساهل نامید؟ از چه نوع آن؟
- ۴ - آیا قاطعیت علی‌علیه السلام در برخورد با مخالفان در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان را باید نمونه‌ای از تساهل آن حضرت دانست یا عدم تساهل؟
- ۵ - چه دلایلی برای تسامح یا عدم تسامح در زندگی امام علی‌علیه السلام به خاطر دارید؟
- ۶ - آیا رفتار امام علی‌علیه السلام در دوران سکوت در برابر خلفا را مصداق تساهل می‌دانید؟
- ۷ - آیا رفتار امام علی‌علیه السلام با صاحبان مذاهب غیر اسلامی، می‌تواند نمونه‌ای از تساهل مذهبی ایشان باشد؟
- ۸ - نمونه‌هایی از تساهل مذهبی، تساهل اخلاقی و تساهل سیاسی امام علی‌علیه السلام را نام ببرید.
- ۹ - آیا امام علی‌علیه السلام اجازه‌ی مخالفت با خود را به شهروندان می‌داد؟ حدود این اجازه و آزادی چه بود؟
- ۱۰ - از تساهل غربی و تساهل اسلامی تعریفی ارائه کنید و بگویید امام علی‌علیه السلام کدام‌یک را می‌پذیرفت؟

پرسش‌های کارشناسی

- ۱ - معنای لغوی تساهل و تسامح از دیدگاه شما چیست؟ آیا میان آن‌ها تفاوتی وجود دارد یا کاملاً مترادف هستند؟
- ۲ - تسامح در علوم گوناگون مانند فقه، ادبیات، حقوق و علوم سیاسی دارای چه معنای اصطلاحی است؟
- ۳ - عوامل پیدایش تسامح در غرب چه بوده است؟ مختصری از تاریخ آن را بیان کنید.
- ۴ - کدام اندیشمندان غربی از تسامح دفاع یا آن را رد کرده‌اند؟ دلایل دفاع یا رد آن‌ها کدام است؟
- ۵ - مبانی تسامح در غرب چیست؟ آیا با پلورالیسم و سکولاریزم ارتباطی دارد؟
- ۶ - از دیدگاه اسلامی و دینی، تسامح غربی قابل پذیرش است؟ چرا؟
- ۷ - موضع امام علی‌علیه السلام نسبت به پلورالیسم چیست؟ به چه دلیل؟
- ۸ - موضع امام علی‌علیه السلام نسبت به سکولاریسم چیست؟ به چه دلیل؟
- ۹ - اگر تساهل را به سه نوع مذهبی، اخلاقی و سیاسی تقسیم کنید، چه تعریفی برای هر یک ارائه می‌دهید؟
- ۱۰ - آیا جزیه گرفتن امام علی‌علیه السلام را از اهل کتاب، می‌توان دلیل درجه‌ی دوم دانستن جایگاه شهروندی آنان از دیدگاه امام علی‌علیه السلام و در نتیجه عدم تساهل او دانست؟
- ۱۱ - بنا به گفته‌ی تاریخ، امام علی‌علیه السلام با مرد یهودی در دادگاه حاضر می‌شود و حکم دادگاه را علیه خود می‌پذیرد، یا نسبت به تعدی سپاه معاویه در حق یک زن ذمی، سربازان خود را مورد سرزنش شدید قرار می‌دهد، آیا این موارد به همراه شرکت امام در بحث عقیدتی با اهل کتاب در دوران ابوبکر، نشانه‌ی تساهل مذهبی او نیست؟
- ۱۲ - آیا امام علی‌علیه السلام پیش از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، نسبت به مشرکین عربستان تساهل داشت؟ به دلیل عقیده‌ی باطل بر روی آن‌ها شمشیر می‌کشید یا تنها به دلیل شرارت و پیش‌دستی آنان در جنگ با مسلمانان؟ چه شواهدی بر هر یک از این دو دیدگاه داریم؟

- ۱۳ - آیا تأکید امام علی علیه السلام بر امر به معروف و نهی از منکر، نشانه‌ی آزاد نبودن شهروندان در آن چه در حوزه‌ی عقیده و عمل صحیح می‌پندارند، نیست؟ آیا اصل یاد شده با تساهل به معنای غربی یا اسلامی آن قابل جمع است؟
- ۱۴ - آیا عفو و گذشت امام علی علیه السلام نسبت به دشمنانی مانند عایشه، عبدالله بن زبیر، مروان بن حکم در جنگ جمل، یا عفو او نسبت به عمروعاص و بُسر بن ارطاة در جنگ صفین یا گذشت او نسبت به توهین عمروبن عبدود در جنگ خندق را می‌توان نشانه‌ی تساهل امام علی علیه السلام دانست؟ با وجود آن که امام علی علیه السلام، چندین هزار نفر را در جنگ جمل می‌کشد، در صفین، حاضر نمی‌شود کشتندگان احتمالی عثمان را تحویل معاویه دهد تا جنگ پایان پذیرد، این برخورد را چگونه تفسیر می‌کنید؟
- ۱۵ - آیا اصرار امام بر عزل معاویه و ندادن پُست و مقام به طلحه و زبیر، نشانه‌ی عدم تساهل سیاسی او نیست؟ آزاد گذاردن خوارج با وجود مخالفت آنان با امام و حتی توهین نسبت به آن حضرت چگونه با این عمل امام علی علیه السلام قابل جمع است؟
- ۱۶ - آیا این سخن امام علی علیه السلام که می‌فرمود: «اگر ۴۰ یار داشتیم، برای گرفتن حق خود در برابر خلفا قیام می‌کردم»، دلیل عدم تسامح او نیست؟ حل مشکلات علمی و سیاسی خلفای سه‌گانه از سوی آن حضرت چگونه با این سخن و دیدگاه قابل جمع است؟
- ۱۷ - حدود آزادی مخالف در حکومت پنج‌ساله‌ی امام علی علیه السلام چگونه بود؟ آیا کسانی که اساساً حکومت امام علی علیه السلام را مشروع و قانونی نمی‌دانستند، آزاد بودند؟ آیا می‌توانستند مخالفت خود را تبلیغ کنند یا تنها می‌توانستند در دل، منکر مشروعیت حکومت او باشند؟
- ۱۸ - مراد از تساهل در سخن مدافعان و مخالفان تساهل در عصر کنونی چیست؟ با این معنا، امام علی علیه السلام را باید مدافع تساهل بدانیم یا مخالف آن؟
- ۱۹ - خطرها و آفت‌های گسترش فرهنگ تسامح در جامعه چیست؟ آثار و فواید آن کدام است؟
- ۲۰ - نسبت قانون‌گرایی با تساهل و تسامح چیست؟ غرب چگونه این دو را با هم جمع کرده است؟ دیدگاه و روش امام علی علیه السلام در این باره چه بوده است؟

سخن پایانی

- ۱ - امام علی علیه السلام، تساهل را با مبنای غربی آن که تکثر حقیقت و برداشتن مرز میان حق و باطل از یک‌سو و جدایی دین از سیاست و برکناری حاکم از منصب اجرا و اقامه‌ی احکام دین از سوی دیگر است، نمی‌پذیرد. اما تساهل به معنای روح بلند حاکم در مقابل مخالفت و انتقاد شهروندان (تساهل سیاسی)، پذیرش تنوع در اعتقاد و مذهب در عین باطل دانستن آن‌ها (تساهل مذهبی) و پرهیز از خشونت در مجازات تبه‌کاران و اقدام به عفو آنان در حد امکان (تساهل اخلاقی) مورد پذیرش امام علی علیه السلام قرار می‌گیرد.
- ۲ - این بحث، هنوز در آغاز راه است و باید فرهیختگان و دانشمندان درباره‌ی آن بحث و گفت‌وگو کنند تا بارور شود و به ثمر بنشیند. متخصصان تاریخ اسلام، به ویژه تاریخ امام علی علیه السلام از یک‌سو و متخصصان فلسفه‌ی سیاسی از سوی دیگر، باید به تعریف واحدی از تساهل برسند و آن را بر سیره و سخن امام علی علیه السلام عرضه کنند تا رد و قبول آن حضرت را نسبت به تساهل اثبات کنند.
- ۳ - این بحث، نباید هیچ‌گاه به اغراض سیاسی و دیدگاه‌های مقطعی آلوده شود؛ زیرا هرچند ممکن است برای گروه مخالف کنونی در مقطع حاضر، اثبات تساهل سودمند باشد، اما در درازمدت که قدرت دست به دست می‌شود، سلاحی علیه خود او خواهد بود و نیز نسبت به مخالفان تساهل.
- ۴ - نقش صدا و سیما در تبیین مفهوم و مصداق تسامح و کاهش از درگیری‌های لفظی و هدر رفتن نیروی فکری و اجتماعی جامعه بسیار برجسته و کارساز است.

- ۱ - تساهل و تسامح؛ زیر نظر: محمد تقی فاضل میبیدی، آثاری از: سیدمحمد خاتمی، سیدعطاء اله مهاجرانی، سعید حجاریان، اکبر گنجی، محسن کدیور و دیگران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه.
- ۲ - تسامح آری یا نه؟ مجموعه‌ی مقالات موافقان و مخالفان تسامح، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، قم، نشر خرم.
- ۳ - تساهل در تاریخ اندیشه‌ی غرب؛ گردآورنده: خانم ژولی سادا ژاندرن (فرانسوی)، ترجمه: دکتر عباس باقری، تهران، نشر نی.
- ۴ - نامه‌ای در باب تساهل، جان لاک (فیلسوف انگلیسی)، ترجمه: شیرزاد گلشاهی کریم، تهران، نشر نی.
- ۵ - تسامح از دیرباز تا امروز؛ گروهی از نویسندگان غربی، ترجمه: مازیار مهیمنی و محمدرضا شیخی محمدی، تهران، نشر ثالث.
- ۶ - دولت عقل (ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی)؛ حسین بشیریه، تهران، مؤسسه نشر علوم نوین.
- ۷ - فروغ ولایت، جعفر سبحانی (شرح زندگی علی علیه السلام)، تهران، انتشارات صحیفه.
- ۸ - کتاب نقد؛ فصل‌نامه‌ی انتقادی، فلسفی، فرهنگی، مدیر مسؤول: حسن رحیم‌پور ازغدی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، شماره ۱۴ و ۱۵، بهار و تابستان ۷۹ (ویژه خشونت و تساهل).
- ۹ - الکامل فی التاریخ؛ عزالدین علی بن اثیر (م ۶۳۰ هـ)، ترجمه: سیدمحمدحسین روحانی، چهارده جلدی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۰ - تاریخ الرُّسُل و الملوک؛ ابوجعفر محمدبن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ)، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، هفده جلدی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۱ - دولت آفتاب؛ مصطفی دلشاد تهرانی (ویژگی‌های حکومت امام علی لیه السلام)، تهران، خانه اندیشه جوان.
- ۱۲ - تجلی امامت؛ سیداصغر ناظم‌زاده، قم، دفتر نشر الهادی.
- ۱۳ - علی از زبان علی علیه السلام؛ سیدجعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۴ - الارشاد (فی معرفه حجج الله علی العباد)؛ محمدبن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ هـ)، ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیّه اسلامیّه.
- ۱۵ - تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)؛ رسول جعفریان، قم، دفتر نشر الهادی.

فهرست منابع

- ۱ - فرهنگ فارسی، معین، محمد، مجموعه شش جلدی، تهران، ۱۳۷۱ ش، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۲ - لغت نامه دهخدا (زیر نظر دکتر محمدمعین و دکتر سیدجعفر شهیدی)، دهخدا، علی اکبر و دیگران. مجموعه چهارده جلدی؛ چاپ اول از دوره جدید، تهران، بهار ۱۳۷۳، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳ - فرهنگ دانشگاهی (عربی به فارسی)، سیاح، احمد، تک جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲ ش، انتشارات اسلام.
- ۴ - المصباح المنیر (فی غریب الشرح الکبیر)، فیومی، احمدبن محمد بن علی المُقرَّمی (م ۷۰۷ هـ)، تصحیح: محمد محی‌الدین عبدالحمید.
- ۵ - تاج العروس (من جواهر القاموس)، حسینی واسطی، سیدمحمد مرتضی (م ۱۲۰۵ هـ)، تحقیق: علی سیری، مجموعه ۲۰ جلدی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۴ هـ، ۱۹۹۴ م، دارالفکر.
- ۶ - لسان العرب، ابن منظور، محمدبن مکرم (م ۷۱۱ هـ)، تنظیم و فهرست‌نگاری: علی سیری، مجموعه ۱۸ جلدی، چاپ اول از دوره جدید، لبنان، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ۱۹۹۸ م، داراحیاء التراث العربی.
- ۷ - المنجد، معلوف، لوئیس، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، مجموعه دو جلدی، چاپ اول، تهران، تابستان ۱۳۷۷، انتشارات صبا.
- ۸ - فرهنگ نفیسی (فرنود سار) نفیسی، علی اکبر، مجموعه ۸ جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۰ ش، شرکت سهامی چاپ رنگین.
- ۹ - مجمع اللغات (فرهنگ مصطلحات به چهار زبان عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه) چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۸، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۰ - کشاف اصطلاحات الفنون، تهانوی هندی، محمدعلی، تحقیق: دکتر علی دجروح، نظارت: دکتر رفیع العجم، مجموعه‌ی دو جلدی،

چاپ اول، بیروت، ۱۹۹۶ م، مکتبه لبنان ناشرون.

۱۱ - فرهنگ معارف اسلامی، سجادی، دکتر سیدجعفر، مجموعه چهار جلدی، چاپ اول، تهران، اردیبهشت، ۱۳۶۲، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۱۲ - دانش نامه حقوقی، جعفری لنگرودی، مح دجعفر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۱، انتشارات ابن سینا.

۱۳ - مقاله «فرا تر از تسامح» موحد، ضیاء، مجله کیان، شماره ۴۵، بهمن ۱۳۷۷.

۱۴ - تساهل و تسامح، فاضل میبدی، محمدتقی، تک جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی آفرینه.

۱۵ - مقاله «مرزهای مدارا» وارناک، بارانس، به نقل از مقاله: چند کتاب درباره‌ی مدارا، مجله‌ی کیان، شماره ۴۵، بهمن ۱۳۷۷.

۱۶ - مقاله «بحثی در معنای تسامح»، مینویی، مندرج در: تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی آفرینه.

۱۷ - مقاله «بررسی موضوع تساهل» رحیم پور ازغدی، حسن، مندرج در تساهل آری یا نه.

۱۸ - دولت آفتاب، دلشاد تهرانی، مصطفی، جلد یک، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، خانه اندیشه‌ی جوان.

۱۹ - دولت عقل (ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی)، بشریه، حسین، تک جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، مؤسسه نشر علوم نوین.

۲۰ - فلسفه مدنی فارابی، داوری، رضا، تهران، ۱۳۵۴، چاپ رز.

۲۱ - سیاست مدنی، فارابی، ابونصر، ترجمه: دکتر سیدجعفر سجادی، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات انجمن فلسفه ایران.

۲۲ - مقدمه بر: نامه‌ای در باب تساهل، جان لاک، گلشاهی کریم، شیرزاد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، نشر نی.

۲۳ - مقاله «تساهل منفی و تساهل مثبت در قلمرو فلسفه سیاسی معاصر» محمودی، سیدعلی، مندرج در تساهل آری یا نه؟

۲۴ - ترجمه نهج البلاغه، آیتی، عبدالمحمد، جلد یک، چاپ اول، تهران، بهار، ۱۳۷۶ ش، انتشارات بنیاد نهج البلاغه.

۲۵ - بحار الانوار (الجامعه لدر اخبار الائمه الاطهار) مجلسی، محمدباقر (۱۱۱۰ هـ)، جلد چهل، یکصد و ده جلدی، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ۱۹۸۳ م، دار احیاء التراث العربی.

۲۶ - الامام علی صوت العدالة الانسانیة، جرداق، جرح، چاپ اول، بیروت، ۱۹۷۰ م، دار مکتبه الحیاء.

۲۷ - ترجمه و انتقاد از کتاب: امام علی ندای عدالت انسانیت، شعرانی، میرزا ابوالحسنی، چاپ اول، تهران، جمادی الاولی، ۱۳۷۷ قمری، کتابفروشی اسلامیة، با تصرف و تغییر.

۲۸ - خورشید بی غروب نهج البلاغه (ترجمه نهج البلاغه) معادیخواه، عبدالمجید، تک جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، نشر ذره.

۲۹ - اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، مجموعه هشت جلدی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ۱۹۸۵ م، دارالاضواء.

۳۰ - تجلی امامت (تحلیلی از حکوت علی(ع)) ناظم‌زاده حقی، سیداصغر، چاپ اول، قم، پاییز، ۱۳۷۲، رجب ۱۴۱۳، دفتر نشر الهادی.

۳۱ - الامام علی (سیره الذاتیه و فکرة الحضاری) دو جلدی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲ هـ، ۱۹۹۲ م.

۳۲ - الغارات ثقفی کوفی، ابواسحق ابراهیم بن محمد، ترجمه: عبدالمحمد آیتی.

۳۳ - حلیة الاولیاء (و طبقات الاصفیاء) ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، ۴۳۰ هـ، مجموعه ده جلدی، چاپ پنجم، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، دارالکتاب العربی.

۳۴ - المرتضی، ابوالحسن ندوی، علی، تک جلدی، چاپ دوم، دمشق، ۱۴۱۹ هـ، ۱۹۹۸ م، دارالقلم.

۳۵ - تکملة منهج البراعة (فی شرح نهج البلاغه) حسن زاده آملی، حسن (مجلدات ۱۵ تا ۱۹) از مجموعه ۲۱ جلدی منهج البراعة، نگارش حاج میرزا حبیب الله هاشمی خویی) چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۴ ش، کتابفروشی اسلامیة.

۳۶ - شرح نهج البلاغه، موسوی، سیدعباس علی، مجموعه ۵ جلدی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۸ هـ، ۱۹۹۸ م، دارالرسول الاکرم.

۳۷ - ترجمه نهج البلاغه، جعفری، محمدتقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸ ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۳۸ - ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، علی نقی، تک جلدی، چاپ دوم، ۱۳۹۲ هـ، ۱۳۵۱ ش، بی‌جا، بی‌نا.

۳۹ - سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین(ع)، ذاکری، علی اکبر، دو جلدی، چاپ سوم، قم، زمستان ۱۳۷۵، مرکز

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- ۴۰ - وسائل الشیعه، حرّ عاملی، محمد بن الحسن.
- ۴۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید مدائنی، عزالدین عبدالمجید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مجموعه ۱۸ جلدی، چاپ دوم، بیروت، ۱۳۸۵ هـ، ۱۹۶۵ م، دار احیاء الکتب العربیه.
- ۴۲ - زندگی امیرالمؤمنین علی(ع)، رسول محلاتی، سیدهاشم، تک جلدی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴۳ - ترجمه روان نهج البلاغه، ارفع، سید کاظم، تک جلدی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۹ ش، انتشارات فیض کاشانی.
- ۴۴ - الارشاد، مفید، ابو عبدالله محمد بن نعمان، ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح: محمدباقر بهبودی.
- ۴۵ - قضاوت‌های حضرت امیرالمؤمنین(ع)، محلاتی، ذبیح‌الله، تک جلدی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۵، انتشارات قائم نوین.
- ۴۶ - فروغ ولایت، سبحانی، جعفر، تک جلدی، چاپ پنجم، تهران، زمستان ۱۳۷۶ ش، انتشارات صحیفه با همکاری انتشارات جلود.
- ۴۷ - المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی الفداء) ابوالفداء عمادالدین اسماعی (م ۷۳۲ هـ) چهار جلدی، در دو مجله، قاهره، بی تا.
- ۴۸ - الجمل، مفید، عبدالله محمد بن نعمان (م ۴۱۳ هـ) تک جلدی، چاپ دوم، تحقیق: سیدعلی میر شریفی، قم، ۱۳۷۴ ش، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۴۹ - انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ هـ) مجموعه ۱۳ جلدی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۷ هـ، ۱۹۹۶ م.
- ۵۰ - تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری) ابوجعفر محمد بن جریر، (م ۳۱۰ هـ) مجموعه ۱۱ جلدی، چاپ دوم، بیروت ۱۳۸۷ هـ، ۱۹۶۷ م، روائع التراث العربی.
- ۵۱ - علی بن ابی طالب، عبدالمقصود، عبدالفتاح، مجموعه ۸ جلدی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴، شرکت سهامی انتشار.
- ۵۲ - کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، حلّی، جمال الدین حسن بن یوسف (م ۷۲۶ هـ) تک جلدی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ هـ) مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
- ۵۳ - تاریخ سیاسی اسلام، جعفریان، رسول، دو جلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵۴ - فلسفه دین، جان هیگ، ترجمه بهزاد سالکی، تک جلدی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶، انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۵۵ - دین‌شناسی، محمد حسین زاده، تک جلدی، چاپ اول، قم، بهار ۱۳۷۸، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۵۶ - کلام جدید، عبدالحسین خسرو پناه، تک جلدی، چاپ اول، قم، پائیز ۱۳۷۹، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگ حوزه‌ی علمیه.

کتابنامه

- ۱) فرهنگ فارسی، محمد معین (شماره ۳ از سلسله فرهنگ‌های معین)، ج ۱، ص ۱۰۷۸.
- ۲) لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا و دیگران (زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی)، ج ۴، ص ۵۸۹۳.
- ۳) فرهنگ دانشگاهی (عربی به فارسی) احمد سیاح، ص ۵۰۹.
- ۴) المصباح المنیر (فی غریب الشرح الکبیر)، احمد بن محمد فیومی (م ۵۷۷۰ هـ)، تصحیح: محمد محی‌الدین عبدالحمید (۱۳۴۷ هـ)، ۱۹۲۹ م [بی‌جا]، ص ۳۴۸.
- ۵) تاج العروس (من جواهر القاموس) سید محمد مرتضی حسینی واسطی (م ۱۲۰۵ هـ) تحقیق: علی سیری، ج ۱۴، ص ۳۶۲.
- ۶) لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور (م ۷۱۱ هـ)، ج ۶، ص ۴۱۲.
- ۷) المنجد، لويس معلوف، ترجمه: مصطفی رحیمی اردستانی، ج ۱، ص ۵۰۳. [و.ر.ک: فرهنگ نفیسی (فرنود سار)، علی اکبر نفیسی، ج ۳، ص ۱۹۳۰؛ مجمع اللغات (فرهنگ مصطلحات به چهار زبان عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه)، دکتر سیدمرتضی آیت‌الله زاده شیرازی و همکاران، ک جلدی، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۸) کشف اصطلاحات الفنون، محمدعلی تهنوی هندی، ج ۱، ص ۴۲۷.
- ۹) فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، ج ۱، ص ۵۶.

۱۰) دانش‌نامه‌ی حقوقی، محمدجعفر جعفری لنگرودی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۱۱) مقاله «فراتر از تسامح»، ضیاء موحد، مجله کیان، شماره ۴۵، بهمن ۱۳۷۷، ص ۵۹؛ و نیز مندرج در: تساهل و تسامح، زیر نظر محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۲۰۷.

۱۲) مقاله «مرزهای مدارا»، بارونس وارناک، به نقل از مقاله: چند کتاب درباره مدارا، مجله کیان، شماره ۴۵، بهمن ۱۳۷۷، ص ۱۹۸.

۱۳) مقاله «بحثی در معنای تسامح»، مجتبی مینوی، مندرج در: تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۲۱۷.

۱۴) مقاله «بحثی در معنای تسامح»، مجتبی مینوی، مندرج در: تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۲۱۷.

۱۵) ر.ک: مقاله «فراتر از تسامح»، ضیاء موحد، کیان، سال هشتم، شماره ۴۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، ص ۵۸ تا ۶۱ و نیز: تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۲۱۰.

۱۶) ر.ک: مقاله «فراتر از تسامح» ضیاء موحد، کیان، سال هشتم، شماره ۴۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، ص ۵۸ تا ۶۱ و نیز: تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۲۱۵.

۱۷) دولت عقل (ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی)، حسین بشیریه، (پیش درآمدی بر تاریخ اندیشه‌ی تساهل سیاسی) ص ۶۱ به بعد.

۱۸) همان، ص ۱۸۷؛ تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، مقاله «تاریخ اندیشه تساهل سیاسی»، ص ۷۴.

۱۹) ر.ک: مقاله تاریخ اندیشه‌ی تساهل سیاسی، حسین بشیریه، مندرج از تساهل و تسامح، زیر نظر: محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۷۶.

۲۰) فلسفه‌ی مدنی فارابی، رضا داوری، ص ۵۹؛ سیاست مدنی، ابونصر فارابی، ترجمه: دکتر سیدجعفر سجادی، ص ۶۹، مقاله «تاریخ اندیشه‌ی تساهل سیاسی» حسین بشیریه، مندرج در: تساهل و تسامح، فاضل میبیدی، ص ۷۶.

۲۱) دولت عقل، به نقل از: تسامح آری یا نه، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، مقاله‌ی سوم، پیش درآمدی بر تاریخ اندیشه تساهل سیاسی، ص ۳۱.

۲۲) مقدمه بر: نامه‌ای در باب تساهل، جان لاک، شیرزاد، کریم گلشاهی، ص ۱۱.

۲۳) دولت عقل، ص ۲۰۰.

۲۴) مقاله «بررسی انتقادی موضوع تساهل»، حسن رحیم‌پور ازغدی، مندرج در: تسامح آری یا نه؟ ص ۲۹۱.

۲۵) مقاله «تساهل منفی و تساهل مثبت در قلمرو فلسفه‌ی سیاسی معاصر» سیدعلی محمودی، مندرج در: تسامح آری یا نه؟، ص ۱۸.

۲۶) ترجمه‌ی نهج البلاغه، عبدالحمّد آیتی، ج ۱، ترجمه‌ی خطبه‌ی ۵۵، ص ۵۲.

۲۷) نامه‌ی ۵۳.

۲۸) ترجمه نهج البلاغه آیتی، ج ۱، ص ۱۳۶ (با اندکی تصرف)

۲۹) همان، ص ۱۷۸.

۳۰) دولت آفتاب، مصطفی دلشاد تهرانی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳۱) بحارالانوار (الجامعة لذرر أخبار الأئمة الأطهار) محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) ج ۴۰، ص ۲۸۱.

۳۲) معادل واژه‌ی Tolerance در زبان لاتین است.

۳۳) ترجمه‌ی عبارت عربی «لاتعصب و لا اطلاق» در آغاز گفتار. ر.ک: الامام علی صوت العدالة الانسانیة، جورج جرداق، ج ۱، (علی و حقوق الانسان) ص ۲۰۵.

۳۴) ترجمه و انتقاد از کتاب امام علی ندای عدالت انسانیت، میرزا ابوالحسن شعرانی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳۵) نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی ۵۳.

۳۶) خورشید بی غروب نهج البلاغه (ترجمه نهج البلاغه) عبدالمجید معادیخواه، ص ۳۵۲.

۳۷) اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب السعی فی حاجة المؤمن، حدیث ۱۰، ص ۱۹۹.

۳۸) در روایت، عبارت «صاحب رجلاً ذمیاً» وجود دارد که قابل تفسیر به مرد یهودی یا مسیحی، هر دو می‌باشد.

۳۹) اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰، کتاب العشرة، باب حسن الصحابه و حق الصحابه فی السفر، حدیث ۵؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۱۳؛

- تجلی امامت (تحلیلی از حکومت علی علیه السلام) سیداصغر ناظم‌زاده قمی، ص ۳۴۳.
- (۴۰) عبارت مرد ذمی (کافر اهل کتاب) چنین بود: «لَا جَرَمَ إِنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَعْمَالِهِ الْكَرِيمَةِ فَأَنَّمَا أَشْهَدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۳، حدیث ۱.
- (۴۱) ر.ک: تجلی امامت، ص ۳۴۴؛ الامام علی (سیرتہ الذاتیة و فکرہ الحضاری) عبدالحمید مهاجر، ج ۱، ص ۳۰؛ الغارات، ابواسحق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، ج ۱، ص ۱۲۴.
- (۴۲) تجلی امامت، ص ۳۴۴.
- (۴۳) حلیة الأولیاء (و طبقات الأصفیاء) احمد بن عبدالله ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ هـ) ج ۴، ص ۱۳۹، شماره ۲۶۳، شرح حال شریح بن حارث کندی، المرتضی، علی ابوالحسن ندوی، ص ۲۱۳.
- (۴۴) تکملة منهج البراعة (فی شرح نهج البلاغه) حسن حسن زاده آملی، ج ۱۸، ص ۳۲۲، (مجلدات ۱۵ تا ۱۹ از مجموعه ۲۱ جلدی منهج البراعة، حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی) سیدعباس علی موسوی، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰ (مجموعه ۵ جلدی).
- (۴۵) ترجمه نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ص ۸۲۳.
- (۴۶) ترجمه و شرح نهج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام، شرح نامه نوزدهم، ص ۸۷۰.
- (۴۷) سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع)، علی اکبر ذاکری، ج ۱، ص ۳۴۴.
- (۴۸) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹.
- (۴۹) تجلی امامت، ص ۳۴۳.
- (۵۰) الغارات، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، ص ۱۷۸.
- (۵۱) شهرى میان «رقه» و «هیت» و در نزدیکی انبار.
- (۵۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید مدائنی، عزالدین عبدالحمید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم ج ۲، ص ۸۸.
- (۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۲۷.
- (۵۴) زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، سیدهاشم رسولی محلاتی، فصل ۱۲ (جنایات معاویه پس از جنگ صفین و نهروان) ص ۶۹۰.
- (۵۵) ترجمه‌ی روان نهج البلاغه، سیدکاظم ارفع، ترجمه‌ی خطبه‌ی ۲۷، ص ۱۱۹.
- (۵۶) تجلی امامت، ص ۳۴۹.
- (۵۷) الارشاد، ابوعبدالله محمد بن نعمان مفید، ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، ج ۱، ص ۱۸۹ (باب ۲، فصل ۵۸)
- (۵۸) تجلی امامت، ص ۳۵۰.
- (۵۹) قضاوت‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ذبیح الله محلاتی، ص ۲۲۱ (باب ثانی، جواب نهم)
- (۶۰) فروغ ولایت، فصل ششم (نبرد با ناکتان)، ص ۴۱۴.
- (۶۱) ر.ک: المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی الفداء)، ابوالفداء عمادالدین اسماعیل (م ۷۳۲ هـ) ج ۱، ذکر اخبار علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۷۲، الجمل (النصرة لسید العترة فی حرب البصرة) ابوعبدالله محمد بن نعمان مفید (م ۴۱۳ هـ) ص ۴۲۹ (خاتمة: فی تتمه أسباب بغض عایشه لأمیر المؤمنین علیه السلام)؛ انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ هـ) ج ۶، مقتل عثمان بن عفان، ص ۲۲۷، تحقیق و مقدمه: دکتر سهیل زگار و دکتر ریاض زرکلی، دارالفکر؛ تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، ابوجعفر محمدبن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ) ج ۴، وقایع سال ۳۶ هجری، ص ۴۵۰؛ فروغ ولایت، ص ۳۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳ (شرح خطبه سیزدهم)؛ علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۳ (فاجعه‌ی جمل)، ترجمه: سیدمحمد مهدی جعفری، ص ۴۳۸.
- (۶۲) تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا) ص ۲۷۲.
- (۶۳) الامام علی بن ابی طالب، ترجمه: سیدمحمد مهدی جعفری، جلد سوم (فاجعه جمل) ص ۳۸۱ (با تصرف).
- (۶۴) همان، ص ۳۸۲.
- (۶۵) الامامة والسیاسة، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ دینوری (م ۲۷۶ هـ)، ج ۱، ص ۹۸.

(۶۶) حجر، ۴۷.

(۷) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۶.

(۶۸) الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۸.

(۶۹) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۳، ص ۱۰۲.

(۷۰) ترجمه نهج البلاغه، سیدجعفر شهیدی، خطبه ۷۳، ص ۵۵.

(۷۱) فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه (م ۱۴۰۰ هـ)، ج ۱، ص ۳۵۸، شرح خطبه ی ۷۲.

(۷۲) الجمل، باب ذکر مقتل الزبیر بن العوام، ص ۳۸۹؛ تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا) ج ۲، ص ۲۷۰ (جنگ جمل).

(۷۳) زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، جنگ جمل، ص ۴۰۷.

(۷۴) فروغ ولایت، ص ۴۵۳.

(۷۵) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۳۰.

(۷۶) الجمل، ص ۲۱۸.

(۷۷) مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (م ۳۴۶ هـ) تحقیق: محمدمحی الدین عبدالحمید، ج ۲.

(۷۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۷.

(۷۹) کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۴۰، روایت چنین است: «قال رسول الله لفاطمة: يا فاطمة، ان لكرامة الله اياك،

زوّجتك من أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حِلماً».

(۸۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۴۸.

(۸۱) فی رحاب ائمه اهل البيت، سیدمحسن امین، ترجمه: علی حجتی کرمانی (با عنوان: سیره ی معصومان) ج ۳، بخش دوم، ص ۵۱۸.

(۸۲) همان، ص ۵۲۱.

(۸۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۴۸؛ فروغ ولایت، ص ۴۲۰؛ تجلی ولایت، ص ۴۶۶؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج دوم

(تاریخ خلفا)، ص ۲۷۳؛ الجمل، ص ۳۹۲.

(۸۴) مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۷۲۸.

(۸۵) تاریخ سیاسی اسلام، ج دوم (خلفا)، ص ۲۶۹.

(۸۶) ر.ک: الجمل، ص ۳۱۳؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، ص ۲۶۷؛ البداية و النهایة، ابن کثیر دمشقی، ج ۶، ص ۲۳۶؛

تاریخ نامه طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ (حرب جمل)؛ الفتوح، ترجمه: محمدبن احمد مستوفی هروی (قرن ششم هجری) تصحیح: غلامرضا

طباطبایی مجد، ص ۴۲۶؛ الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسینی، ترجمه: محمد درخشنده (با عنوان: زندگی دوازده امام) ج ۱،

ص ۴۴۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۲۰؛ فروغ ولایت، ص ۴۰۶.

(۸۷) تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۲۰.

(۸۸) الجمل، ص ۱۷۲؛ انساب الاشراف، ج ۷.

(۸۹) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱.

(۹۰) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ترجمه: دکتر محمدحسین روحانی، ج ۴، ص ۱۸۰۶.

(۹۱) سیره ی معصومان، ج سوم، بخش دوم (امام علی علیه السلام)، ص ۵۲۱.

(۹۲) ره علی علیه السلام، صدر، سیدرضا، به اهتمام: سیدباقر خسروشاهی، ص ۵۹.

(۹۳) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

(۹۴) همان، ص ۳۶۵. امام علی علیه السلام در نامه های ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۷۳ و ۷۵ نهج

البلاغه که خطاب به معاویه نگاشته است از بی لیاقتی او برای امارت شام پرده برداشته و در حقیقت، مخالفت خود را با بقای معاویه بر

پایه ی اصل «شایسته سالاری» که مورد اتفاق عقل و نقل است، بنا می نهد.

(۹۵) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

(۹۶) ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۲؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۸۴۷، وقعة صفین، منقری، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ هـ) ترجمه:

پرویز اتابکی (با عنوان: پیکار صفین) ص ۸۰.

۹۷) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳۷؛ وقعة صفین، ص ۵۱۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، ص ۳۰۷؛ الفتوح، ص ۶۹۲.

۹۸) ر.ک: شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، شهاب الدین عبدالرحمن بن احمد (م ۱۰۸۹ هـ) ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۱۵، سنه سبع و ثلاثین، انساب الاشراف، ج ۷، ص ۳۴۶؛ الكامل فی اللغة و الأدب، ج ۳، ص ۱۷۹، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، مرتضی مطهری، ص ۱۲۴ (اصول عقاید خوارج)؛ خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، حسین نوری، تنظیم: محمدتقی بشارت، ص ۱۰۱.

۹۹) مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۲.

۱۰۰) تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۶۸۴.

۱۰۱) تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲.

۱۰۲) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷.

۱۰۳) کلیات دیوان شهریار، غزلیات، ص ۷۶.

۱۰۴) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۹.

۱۰۵) تجلی امامت، ص ۷۵۶.

۱۰۶) کلیات دیوان شهریار، مثنویات، ص ۶۰۴ (ذکر علی و معاویه و تحکیم الحکمین).

۱۰۷) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵.

۱۰۸) نور، ۲۲.

۱۰۹) ترجمه نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ص ۸۲۷؛ ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، ص ۵۰۳.

۱۱۰) ترجمه نهج البلاغه، شهیدی، نامه ۴۷، ص ۳۲۱.

۱۱۱) زندگانی امیرالمؤمنین علی، ص ۵۴۰.

۱۱۲) وقعة صفین، ص ۲۰۵.

۱۱۳) زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۲۲.

۱۱۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۳ (فی حرب صفین) ص ۲۰۷.

۱۱۵) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ج ۱۳، ص ۱۸۵.

۱۱۶) خورشید بی غروب نهج البلاغه (ترجمه نهج البلاغه)، ص ۸۵.

۱۱۷) ترجمه نهج البلاغه، شهیدی، ص ۸۵.

۱۱۸) الغارات، ص ۲۱۵.

۱۱۹) ال ستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبد البر قرطبی، ابو عمرو یوسف بن عبد الله (م ۴۶۳ هـ)، ج ۱، ص ۲۴۵، علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، با مقدمه: محمد عبدالمنعم البری و جمعة طاهر نجار، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۶ (شرح خطبه ۸۳).

۱۲۰) وقعة صفین، ص ۵۰۸ - ۵۰۹.

۱۲۱) فروغ ولایت، ص ۶۵۷.

۱۲۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ الاخبار الطوال، ص ۱۹۴؛ الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۸.

۱۲۳) وقعة صفین، ص ۹۴.

۱۲۴) منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۹۴، شرح خطبه ۲۰۵.

۱۲۵) الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۸.

۱۲۶) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۷، و خطبه ۲۰۶ (ترجمه دکتر شهیدی).

۱۲۷) ترجمه نهج البلاغه، عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۲۱۵ (شرح خطبه ۱۹۷)؛ ترجمه نهج البلاغه، شهیدی، ص ۲۴۰ (شرح خطبه

۲۰۶)؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۶۶۰ (شرح خطبه ۱۹۷).

- ۱۲۸) ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۲ (شرح خطبه ۱۹۹)؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲ (شرح خطبه ۲۰۴)؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۸، ص ۳۷۸ (ما برزمن شجاعته فی غزوه خندق) مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۷۰ (غزوه الخندق)؛ کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق: حسین درگاهی، ص ۱۳۲.
- ۱۲۹) زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۱۰.
- ۱۳۰) المناقب، ص ۱۰۴، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۲۰۴.
- ۱۳۱) کیمیای سعادت، غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیوچم، ج ۱، ص ۵۱۷ (اصل نهم: امر به معروف، آداب مختسب).
- ۱۳۲) أَلْفَخْرِي (فی الأدب السلطانیة و الدُول الإسلامیة)، محمدبن علی بن طباطبا ابن طقطقا، الفصل الأول: فی الأمور السلطانیة، اصناف العقوبات، ص ۴۴.
- ۱۳۳) زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۲۰.
- ۱۳۴) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۰ (تاریخ علی، باب ۱۰۴، باب حُسْنِ خُلُقِهِ وَ بَشْرِهِ وَ حِلِّهِ وَ عَفْوِهِ).
- ۱۳۵) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۲ (باب درجات امیرالمؤمنین علیه السلام، فصل فی حِلْمِهِ وَ شَفَقَتِهِ).
- ۱۳۶) مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۸۱۰ تا ۳۷۲۱.
- ۱۳۷) ترجمه نهج البلاغه، آیتی، ج ۱، ص ۲۲۵، ترجمه خطبه ۲۰۷۸؛ نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سپهر اصفهانی، احمد، ج ۲، ص ۸۵۱، ترجمه خطبه ۲۱۶.
- ۱۳۸) ترجمه نهج البلاغه، آیتی، ج ۱، ص ۲۲۵ (ترجمه خطبه ۲۰۷)، با تصرف؛ خورشید بی غروب نهج البلاغه، فراز ۳۶۹، ص ۲۴۶ (ترجمه خطبه ۲۰۷).
- ۱۳۹) ترجمه نهج البلاغه، آیتی، ج ۱، ص ۲۵۵ (ترجمه خطبه ۲۰۷)؛ دولت آفتاب، ص ۱۳۹؛ تجلی امامت، فصل پنجم (کارگزاران در حکومت علی علیه السلام)، ص ۲۵۵.
- ۱۴۰) یوسف، ۵۳.
- ۱۴۱) ترجمه و شرح فشردهی نهج البلاغه، محمدجعفر، امامی و محمدرضا آشتیانی، زیر نظر، ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۱۴۲) نهج البلاغه، حکمت ۵۴، ۱۱۳، ۱۶۱، ۱۹۰ و ۳۲۱.
- ۱۴۳) نهج البلاغه، نامه ۵۳ (خطاب به مالک اشتر): وَ الْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ، فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَ يَثْبُجُ الْحَسَنُ وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَ يَشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ، وَ أَمَّا الْوَالِي بَشْرًا لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عِنْدَ النَّاسِ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ.
- ۱۴۴) سخنان جاویدان (ترجمه نهج البلاغه)، داریوش شاهین، ص ۱۳۳۷، با تصرف.
- ۱۴۵) نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۱۴۶) ترجمه و شرح فشردهی نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۷ (با اندکی تصرف).
- ۱۴۷) الغدير، ج ۱، ص ۱۵۹ (المناشدة و الاحتجاج بحديث الغدير).
- ۱۴۸) نهج البلاغه، خطبه ۷۱: (فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ: من اولین کسی هستم که به خدا ایمان آورد) و خطبه ۳۷.
- ۱۴۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷: (وَ لَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْصَالُ وَ تَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا؛ من رسول خدا را با جان خویش یاری کردم، در صحنه‌های نبردی که شجاعان قدم‌هایشان می‌لرزید و پشت به دشمن فرار می‌کردند. این، شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است).
- ۱۵۰) نهج البلاغه، خطبه ۷۴؛ به گفته‌ی سید رضی، هنگامی که مردم خواستند با عثمان بیعت کنند، علی علیه السلام فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتِ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً؛ خوب می‌دانید که من از همه کس به خلافت، شایسته‌ترم، و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمانان رو به راه باشد و به غیر از من به دیگری ستم نشود، هم‌چنان خاموش خواهم بود.»
- ۱۵۱) نهج البلاغه، خطبه ۳ (شکسقیه).
- ۱۵۲) ترجمه و شرح فشردهی نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۷ (ب تغییر).
- ۱۵۳) ترجمه و شرح فشردهی نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۵ (با تغییر).

- ۱۵۴) ترجمه و شرح فشرده‌ی نهج البلاغه، ص ۱۷۹ (ترجمه‌ی نامه‌ی ۶۲ نهج البلاغه).
- ۱۵۵) بیست و پنج سال سکوت علی علیه السلام، فؤاد، فاروقی، ص ۱۱۱، بخش اول، فصل هشتم، یاری‌های علمی و عملی علی علیه السلام.
- ۱۵۶) الکافی، ج ۲، حدیث ۱۶.
- ۱۵۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۵۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۳؛ فروغ ولایت، ص ۲۸۶.
- ۱۵۸) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۹۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۲.
- ۱۵۹) السنن الكبرى، ج ۸، ص ۲۳۶؛ ذخائر العقبی، ص ۸۱؛ الغدير (فی کتاب و السنن و الأدب)، ج ۶، ص ۱۲۰؛ فروغ ولایت، ص ۲۹۰.
- ۱۶۰) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ المغنی (فی فقه احمد بن حنبل)، ج ۹، ص ۶۲.
- ۱۶۱) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۶۶. قضاوت‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۹۷، مقصد رابع.
- ۱۶۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰ (دوران ابوبکر)، فروغ ولایت، ص ۲۷۸.
- ۱۶۳) ترجمه نهج البلاغه، آیتی، ج ۱، ص ۱۴۸ (ترجمه‌ی خطبه‌ی ۱۴۶)، ترجمه و شرح فشرده نهج البلاغه، ج ۲، صص ۱۲۵ و ۵۱۰.
- ۱۶۴) تاریخ الرسل و الملوف، ج ۴، ص ۲۳۷؛ البدایه و النهایه (تاریخ ابن کثیر)، ج ۷، ص ۱۰۷؛ اخبار الطوال، ص ۱۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۹۶.
- ۱۶۵) ثمره الأوراق (مندرج در حاشیه المستطرف)، تقی الدین، حموی، ج ۲، ص ۱۵؛ فروغ ولایت، ص ۲۸۵.
- ۱۶۶) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.
- ۱۶۷) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴.
- ۱۶۸) در خطبه‌ی ۲۳۹ نهج البلاغه به ابن عباس می‌فرماید: «و الله لقد دفعت عنه حتى حشيت أن أكون آثماً؛ به خدا سوگند: آن قدر در دفاع از عثمان کوشیدم که ترسیدم در این کار گناه کار باشم».
- ۱۶۹) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۳.
- ۱۷۰) تاریخ الرسل و الملوک، ج ۴، ص ۵۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۳.
- ۱۷۱) فروغ ولایت، ص ۶۳۸ و ۶۴۷.
- ۱۷۲) زمر، ۶۵.
- ۱۷۳) اعراف، ۲۰۴.
- ۱۷۴) تاریخ الرسل و الملوک، ج ۴، ص ۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۹ (شرح خطبه‌ی ۳۶).
- ۱۷۵) جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۱۳۹.
- ۱۷۶) فروغ ولایت، ص ۶۲۷.
- ۱۷۷) شرح نهج البلاغه، اب ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۱ (شرح خطبه‌ی ۴۰).
- ۱۷۸) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۰.
- ۱۷۹) تاریخ الرسل و الملوک، ج ۴، ص ۵۳.
- ۱۸۰) الإمام علی بن أبی طالب، ص ۲۳۸.
- ۱۸۱) خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، ص ۱۰۳، ترجمه‌ی خطبه‌ی ۹۲، فراز ۱۴۷.
- ۱۸۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳.
- ۱۸۳) خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، ص ۲۵، ترجمه‌ی خطبه‌ی ۳، فراز ۲۲.
- ۱۸۴) فروغ ولایت، ص ۳۶۷.
- ۱۸۵) خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، ص ۲۶۰، ترجمه‌ی خطبه‌ی ۲۲۰، فراز ۳۸۵، با تصرف.

- ١٨٦) تاريخ الرّسل و الملوك، ج ٥، ص ١٥٣.
- ١٨٧) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ٤، ص ٩، شرح خطبه ٥٣.
- ١٨٨) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ١، ص ٣٣١.
- ١٨٩) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ١، ص ٣٣٢؛ تجلى امامت، ص ٢١٩.
- ١٩٠) وقعه صفيين، ص ٩٤.
- ١٩١) تاريخ سياسى اسلام، ج ٢ (تاريخ خلفاء)، ص ٢٨٧.
- ١٩٢) تاريخ الكامل، ابن اثير، ج ٤، ص ١٨٥٦.